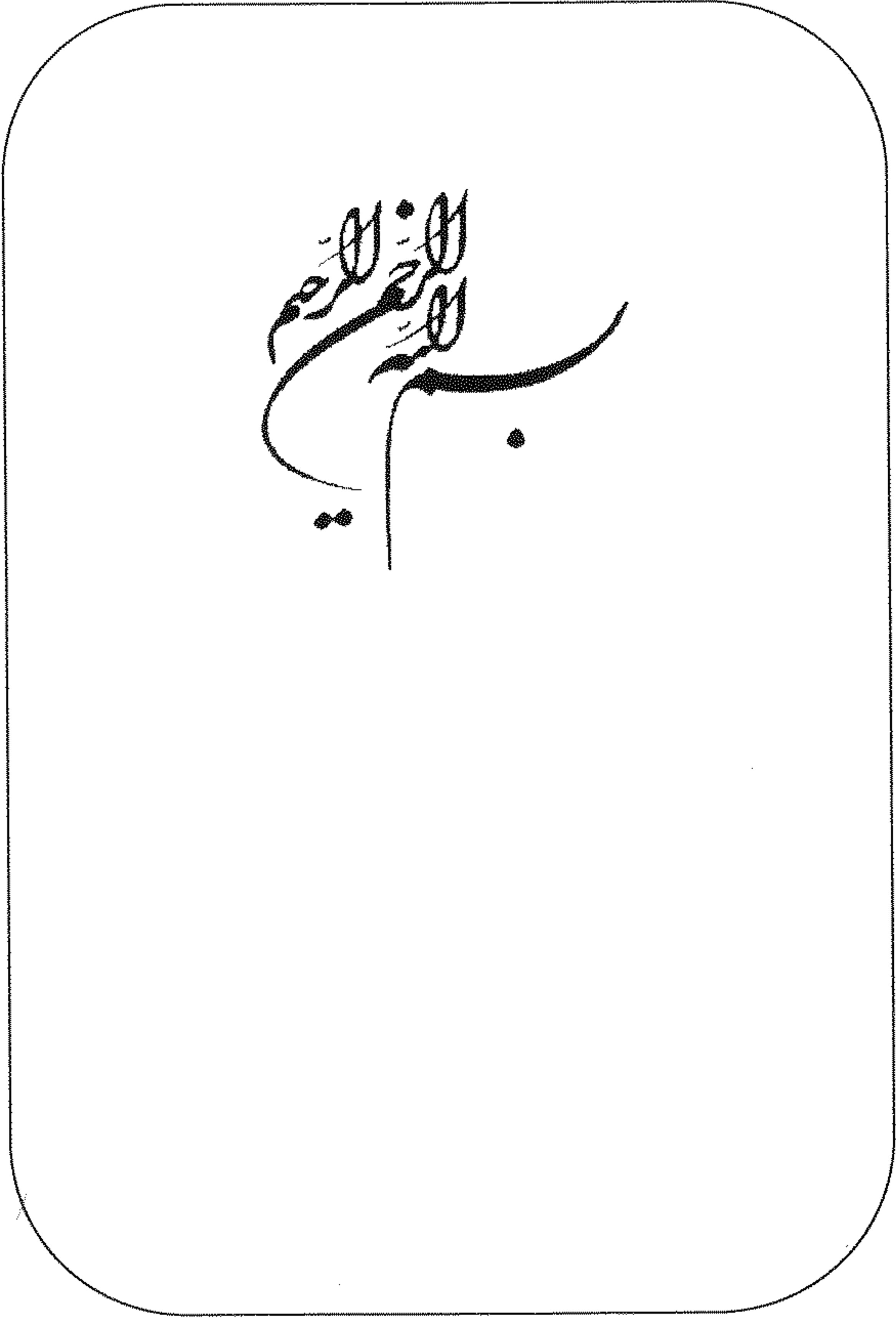


# آرمگدون

نبرد آخر الزمان به روایت مسیحیان صهیونیست

محمود النجیری



# آرمگدون

محمود النجیری

مترجمین: قیس زعفرانی  
رضا عباسپور

تقدیم به ساحت مقدس حضرت مولانا  
صاحب الزمان ارواحنا له الفداء

Najiri, Mahmud

نجیری، محمود

آرمگدون / نویسنده محمود النجیری؛ ترجمه رضا عباسپور، قیس زعفرانی. —  
تهران: هلال، ۱۳۸۴.  
۱۵۲ ص.

ISBN 964-6938-46-9 : ۱۲۰۰۰ ریال

کتاب حاضر نقدی است بر کتاب آرمگدون و عمر جمال اسلام نوشته امین محمد  
جمال‌الدین که قبلاً در ایران منتشر نشده است.  
فهرستویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. جمال‌الدین، امین محمد — نقد و تفسیر. ۲. آخرالزمان. ۳. هرمجدون. ۴. جنگ  
عراق و کسویت، ۱۹۹۰-۱۹۹۱ م — پیشگوییها. ۵. جنگ خلیج فارس، ۱۹۹۱ م —  
پیشگوییها. ۶. محمد (ص)، پیامبر اسلام — ۵۳ قبل از هجرت — ۱۱ ق. الف. جمال‌الدین،  
امین محمد، Jamal al-Din, Amin Muhammad. ب. عباسپور، رضا، مترجم. ج.  
زعفرانی، قیس، ۱۳۵۸ — مترجم. د. عنوان.

۲۹۷/۴۴

BP۲۲۲/۳/ج۲۰۸ن۳

۱۳۸۴

۱۷۳۱۷ - ۸۴

کتابخانه ملی ایران

## آرمگدون

نویسنده	:	محمود النجیری
ترجمه	:	رضا عباسپور، قیس زعفرانی
ناشر	:	هلال
سال و محل نشر	:	تهران - ۱۳۸۴
شابک	:	964-6938-46-9
شمارگان	:	۳۰۰۰
لیتوگرافی	:	موعود
نوبت چاپ	:	اول
قیمت	:	۱۱۵۰۰ ریال

نشانی: تهران، صندوق پستی ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵ تلفن: ۸-۶۶۹۵۶۱۶۷

## فهرست

سخن ناشر.....	۷
مقدمه.....	۹
فصل اول: آرمگدون عقیده‌های صهیونیستی... نه اسلامی.....	۱۳
فصل دوم: پیشگویی در زمان فتنه و آشوب.....	۲۱
فصل سوم: عقیده هزاره خوشبختی نزد انجیلی‌ها.....	۵۵
فصل چهارم: آرمگدون و سیاست خارجی آمریکا.....	۷۳
فصل پنجم: رهبر مسیحیت صهیونیستی آمریکا و آیین شرارت و خیانت.....	۹۵
فصل ششم: روز فرجام و رویای حاکمیت یهود بر جهان.....	۱۰۱
فصل هفتم: قدس در طرح‌های صهیونیستی فرجام جهان.....	۱۱۳
فصل هشتم: اتحاد نامقدس میان صهیونیست‌های انجیلی و.....	۱۲۹
فصل نهم: اسلام و دعوت به گفتگو به جای برخورد.....	۱۴۵
منابع:.....	۱۵۲

## سخن ناشر

آن هنگام که اولین مقالات درباره اهداف سیاسی و نظامی غرب در قشون‌کشی به خاورمیانه و بویژه منطقه خلیج فارس و عراق در مجله موعود منتشر می‌شد گمان نمی‌رفت دامنه بحث به بررسی نگرشهای ایدئولوژیک و اعتقادی «مسیحیان صهیونیست» و هیأت حاکمه آمریکا کشیده شود.

اگرچه طی سه سال اخیر از طریق رسانه‌ها و بویژه انتشار کتب و مجلات وجوه مختلف این موضوع مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته، لیکن همچنان در بسیاری محافل و از جمله حوزه‌های مطالعاتی مربوط به دین و حتی مجامع دانشگاهی مشاغل در حوزه مطالعات سیاسی خاورمیانه مباحثی چون «آرماگدون»، «مسیحیت صهیونیستی» و طرح بازگشت مسیح در آموزه‌های پروتستانی غریب می‌نماید. انتظار این اثر در ادامه سیاست نشر، آگاهی و معرفت درباره مباحث فرهنگی و دینی در عصر حاضر به جوانان و طلاب فرهیخته و پژوهنده را مجال مطالعه اثری جدید درباره «آرماگدون» می‌دهد. امید که برگستره نگرش و آگاهی و قدرت تحلیل آنان بیفزاید.

## مقدمه

در روزگاری که حوادث، فتنه‌ها و بحرانها افزایش می‌یابد، پیشگویی‌های آینده و آگاهی از آنچه که فردا می‌خواهد اتفاق بیفتد، نیز افزایش می‌یابد و در این اوضاع و احوال همیشه ساده لوحان و ساده‌دلانی یافت می‌شوند. اما عجیب اینجاست که برخی از نویسندگان و اندیشمندان از این وضعیت استفاده کرده و دست به نگارش کتابهایی می‌زنند که نه تنها مفهوم و مضمونی ندارند، بلکه خود را غرق پیشگویی آینده و بازی با احساسات مردم می‌نمایند.

و عجیب‌تر اینکه تمام اینها را به نام دین منتشر می‌کنند و با نظریاتی که در آن زمان وقوع حوادث مشخص شده است، مردم را فریب می‌دهند، مثل اینکه خداوند ایشان را از عالم غیب مطلع ساخته و پرده از روی اسرار خویش برداشته است.

این افراد پیشگویی‌هایی می‌نمایند، که غیر مسلمانان آنها را پیشگویی کرده‌اند و بدین وسیله از آنها پیروی کرده و مهر تایید بر گفته‌هایشان می‌زنند. آنها سخنان و گفته‌هایی ترویج می‌نمایند که منطقشان را زیر سؤال میبرد و انواع و

اقسام تهمت‌ها را به ایشان وارد می‌سازد و خود را وارد ورطه‌ای می‌کنند که از آن بی‌اطلاعند و شایستگی تفسیر و تأویل آن را ندارند و در گرداب ادعاهایی گرفتار می‌آیند که چندی بعد دروغین بودن آنها، برایشان آشکار می‌شود.

برخی از این نویسندگان تصور می‌کنند، از چیزی بهره‌مندند که دیگران از آن بی‌بهره‌اند به همین دلیل سخنی بزرگتر از فهم و درک خویش می‌زنند و وارد تنگناهایی می‌شوند که توان خروج از آن را ندارند. مثل اینکه از علم لدنی یا آگاهی و دانشی دارند که هیچ یک از جهانیان دارای آن نیستند. به همین منظور سخنانی و در مورد آینده این کرهٔ خاکی می‌گویند. درحالی‌که نمی‌دانند، غرورشان آنها را به هلاکت می‌کشاند و سرانجام این راه سقوط و هلاکت است. چه کتاب‌هایی که به پیشگویی آینده دست زده‌اند، اما گذر زمانه دروغین بودن آنها را به اثبات رسانده است و به فراموشی سپرده و نویسندگان آنها به محض انتشار آثارشان به افرادی درغگو و مغرور معروف شده‌اند. این مسئله اگرچه برای برخی کتابها و نویسندگان بوقوع پیوست، اما نتوانست پند و عبرتی برای دیگران باشد، به همین دلیل باز ملاحظه می‌کنیم، مطالبی در این زمینه چاپ و منتشر می‌شود.

اما نکته‌ای که جای تأسف دارد، اینکه این افراد فقط به پیشگویی اکتفا نمی‌کنند، بلکه پا را از این فراتر نهاده و به اعتقادات صهیونیستی و جهةٔ اسلامی می‌بخشند و از پیشگویی «آرمگدون» بی‌آنکه به پیشینهٔ آن توجه داشته باشند، سخن می‌گویند و بوسیلهٔ متون و نصوص اسلامی مروج عقایدی می‌شوند که اعتقاداتی صهیونیستی - انجیلی یا یهودی است و آنها را متون مذهبی می‌نامند، درحالی‌که افکار و اندیشه‌های یاوه و سبکسرانهٔ گروهی سبک‌مغز است. به آنها به این پیشگویی‌ها چنان مصداقیتی می‌دهند که شایسته آنها نیست. مثل اینکه



اعتقادات بر حقی است که ادیان در مورد درستی آنها با یکدیگر توافق نظر دارند. نظریه آرمگدون یکی از این اعتقادات است که به فرجام جهان میپردازد و رویای بیمار قومی احمق و کوتاه فکر بیش نیست. بنیادگرایان انجیلی صهیونیست شده آمریکایی و وفاداران به ایشان و تندروهای یهودی صهیونیست شده در اسرائیل است. آنها برنامه‌هایی برای فرجام جهان می‌ریزند و در آن دین و سیاست را وارد و تلاش می‌کنند به عقاید باطل خویش لباس حقیقت مذهبی بپوشانند و ادعا می‌کنند، حامل سند الهی نابودی جهان و راندن آن به سوی جنگ هسته‌ای ویرانگری هستند که زمینه ظهور مسیح موعود را فراهم می‌سازد. گو اینکه مسیح، پادشاه صلح (ع)، جز بر روی خون و ویرانی پای نخواهد گذاشت!

حال آیا درست است که ما از نظریهٔ مزورانهٔ آرمگدون سخن بگوییم. نظریه‌ای که اکثر مسیحیان جهان آن را رد کرده‌اند؟ و ادعا کنیم، تقدیری الهی است که امکان جلوگیری از وقوع آن وجود ندارد؟ و آیا درست است، بر دعوت به نابودی جهان و آغاز جنگی هسته‌ای به نام خداوند اصرار ورزیم؟

این کتاب تلاش دارد، به واقعیت و حقیقت عقیدهٔ صهیونیستی آرمگدون و چارچوب و تئوریک نئوصهیونیست‌ها بپردازد که آن را مطرح ساختند و تأثیر آن بر سیاست آمریکا و رابطه‌اش با رویای یهود جهت حاکمیت بر جهان و اتحاد ایشان با صهیونیست‌های مؤمن به آرمگدون مشخص است. اینکه این اتحاد به کجا می‌انجامد و جایگاه قدس در برنامه این افراد برای فرجام جهان چیست و سرانجام اینکه افکار ایشان چه خطری بر صلح جهانی دارد.

هدف ما در پس این مطالب دعوت مسیحیان جهان به تأمل در خطرات این اعتقادات مزورانهٔ صهیونیستی برای تمام بشریت است و از ایشان می‌خواهیم، با تمام اندیشمندان جهان متحد شوند تا به مقابله با دعوت‌هایی بپردازند که

مروج نفرت و ویرانی و نابودی و تکبر و غرور و برتری یک فرد بر سایر افراد به نام دین هستند و گفتگوهای مسالمت‌آمیز و همزیستی انسانها با یکدیگر را جایگزین نمایند تا انسان به سعادت دست یابد و جهان بهترین جا برای مؤمنان به خدا و پیشگویی‌های آن باشد و فرزندانمان نیز آن بی‌بهره نمانند.

از خداوند می‌خواهم، راه راست را به ما نشان دهد و ما را از شر نفس‌هایمان در امان نگهدارد. «بگویید که ما مسلمانان به خدا ایمان آورده‌ایم

و به آن کتابها که بر پیغمبر ما فرستادند و بر آنچه بر پیامبران گذشته، چون ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان آنها، و موسی و عیسی فرستادند و به همه آنچه از جانب خدا آوردند، عقیده‌مندیم و میان هیچ‌یک از پیغمبران فرق نگذاریم و به هرچه از جانب خداست گرویده و تسلیم فرمان او هستیم.»<sup>۱</sup>

## فصل اول

### آرمگدون عقیده‌ای صهیونیستی... نه اسلامی

جای تعجب است، وقتی ملاحظه می‌شود، برخی مروج عقیده اسطوره‌ای و منحصر به فرد صهیونیستی هستند و به آن کتابها و مقالات بسیاری اختصاص می‌دهند، مثل اینکه بخشی از اعتقادات مذهبی ماست. منظور، اعتقاد به «آرگون» است که افکار و اندیشه‌ها امروزه متوجه آن شده و بسیاری سؤالاتی پیرامون آن مطرح می‌نمایند.

اما آرمگدون چیست؟

در توضیح لازم است، ابتدا به این نکته اشاره کنیم، ما بنا بر آنچه پیامبر (ص) به ما خبر داده است، به مهدی موعود ایمان داریم. هم‌چنین به دوّمین بازگشت مسیح پسر مریم (ع)<sup>۱</sup> نیز معتقدیم و ایمان داریم که مسیح دروغین در آخرالزمان

---

۱. احادیثی که خبر از بازگشت دوباره مسیح می‌دهند، بسیارند. از جمله حدیث پیامبر (ص) درباره مسیح دروغین که می‌فرماید: «او چنین است هنگامیکه خداوند متعال مسیح پسر مریم را مبعوث می‌نماید. از سوار بر اسب در حالیکه که دو دست خویش را بر دو بال در فرشته گذاشته است. فرود می‌آید». این حدیث به نقل از مسلم روایت شده است.

ظاهر خواهد شد و فتنه‌ها و بلواهای بسیار برپا می‌شود و این اخبار را سنت به ما داده است.

از آرمگدون نه در قرآن و نه در سنت سخنی به میان آمده و نه امامی از ائمه مسلمین از آن سخن گفته است. این بخشی از اعتقادات بنیادگرایان انجیلی آمریکاست که یک‌پنجم آمریکایی‌ها را تشکیل می‌دهند و مسیحیت را با صهیونیسم درآمیخته و اعتقاد دارند، برای اینکه مسیح (ع) دوباره به زمین بازگردد، باید جنگ یا هسته‌ای بزرگی در جایی به نام «آرمگدون» که میان اردن و فلسطین قرار دارد، بوقوع می‌پیوندد. به نابودی و تخریب اکثر شهرهای جهان می‌انجامد.

این بنیادگرایان اعتقاد دارند، نیروهای شر که به خداوند ایمان ندارند، علیه اسرائیل متحد شده، - منظور اعراب و مسلمانان - ارتشی چهارصد میلیونی گرد خواهند آورد که دشمن مسیح بوده و علیه او خواهند جنگید. اما مسیح اولین ضربه را با سلاح‌های کشنده خود بر آنها وارد خواهد آورد و این ارتش را از بین خواهد برد و خون تا افسار اسبها خواهد رسید. این جنگ فرجامی خوشایند خواهد داشت و با ایمان آوردن یهود به مسیح به عنوان منجی ایشان به پایان خواهد رسید، پس از اینکه دو سوّم آنها در این نبرد از بین می‌روند. مسیح مؤمنان به خویش را به بالای ابرها برده، سپس با آنها فرود خواهد آمد و برای هزار سال زندگی سعادت‌مندی خواهند داشت.

برای خواننده جای تعجب نیست، اگر ملاحظه کند، در توضیحاتی که از این جنگ هسته‌ای می‌شود، تخیلات و اوهام نیز راه یافته است! در ظاهر به نظر می‌رسد، این جنگی هسته‌ای که بر پشت اسبان به وقوع می‌پیوندد.

این افراد فراموش می‌کنند، مسلمانان دارای سلاح هسته‌ای بسان آنچه که

## آرمگدون عقیده‌های صهیونیستی... نه اسلامی ■ ۱۵

اسرائیل و غرب در اختیار دارد، نیستند و به این گفته توجه نمی‌کنند که مسلمانان به خداوند به عنوان خدا و به مسیح به عنوان یکی از پیامبران و فرستادگان خدا اعتقاد دارند و منتظر بازگشت دوباره او هستند تا برای یاری رساندن به مظلومان و مستضعفان جهان از او پیروی کنند و در این شکی نیست که دشمنان مسیح ظالمان و کافران و فاسدان هستند.

- α این بنیادگرایان اعتقاد دارند، شرط بازگشت مسیح برپایی مملکت بزرگ
- α اسرائیل و ساخت مجدد هیکل سلیمان بر خرابه‌های مسجدالاقصی است. به همین دلیل مدعی یاری یهود هستند، چون اعتقاد دارند، آنها ملت برگزیده خداوند می‌باشند. هرکه آنها را یاری کند، خداوند او را دوست دارد و هرکه با آنها به جنگ برخیزد، مقابل اراده خداوند مقاومت کرده است!
- این افکار و اندیشه‌های بنیادگرایانه از آن گروهی افراطی نیست، بلکه اعتقاد بخش وسیع و گسترده‌ای از مردم را است که فرهنگ و روایان مذهبی خاص خویش را دارد. همانگونه که ادبیات، هنر، آموزه‌های مذهبی و مدرسه‌ای خاصی دارد که از رسوخ اصول و مبادی انجیلی و پس از آن صهیونیستی در آن بوجود آمده و شکل گرفته است. به همین دلیل این افکار و اندیشه‌ها تأیید و حمایت مادی و سیاسی این گروه از مردم را به خود اختصاص داده است که ده‌ها میلیون بنیادگرای آمریکایی و اروپایی را تشکیل می‌دهد و در چارچوب دویست و پنجاه سازمان انجیلی اصولگرا فعالیت‌های خود را دنبال می‌نمایند و تمام آنها بدون استثنا حامی و پشتیبان اسرائیل هستند.

در نتیجه این بنیادگرایان اعتقاد دارند، این گناه بزرگی است که مسئولان آمریکایی برنامه‌ای برای صلح جهانی بریزند که به موجب آن حتی یک وجب از سرزمینی را که خداوند به ملتی که مالک قدیمی‌ترین حق تملک زمین در میان

بشریت است، از آنها بگیرد و به دیگران بدهد. بدین ترتیب آنها تجاوزات اسرائیل به اعراب، اعم از جنگ‌ها، قتل‌ها، کشتارها، الحاق زمین‌ها، بمباران تأسیسات و مناطق و تخریب منازل را توجیه می‌نمایند، چون تمام اینها برای تأمین امنیت اسرائیل ضروری است و ادعا می‌کنند، همیشه این اعراب هستند که آغازگر جنگ و خواهان نابودی اسرائیل، مملکت خداوند و یهود ملت خداوند، هستند.

تا زمانی‌که اتحاد شوروی پابرجا بود، این بنیادگرایان انجیلی عنوان می‌کردند، این همان کشوریست که نیروهای شر را رهبری خواهد کرد و با متحد شدن با اعراب و مسلمانان به جنگ مسیح خواهد آمد. چون که اتحاد شوروی دارای سلاح هسته‌ای و دشمن غرب و کافر و کمونیست بود. بی‌شک فروپاشی بلوک شرق باعث شد، سناریوی آرمگدون بازیگر اساسی و مهم خویش را از دست بدهد. اما صاحبان این پیشگویی‌ها و کلاهبرداریها از عدم تحقق پیشگویی‌های دروغین خویش شرمگین نشدند و از تغییر میدان و عرصه سیاست جهانی برخلاف آراء و نظرات عجیبشان خجل نگردیدند، به همین دلیل دوباره دست به تقسیم نقش‌ها زدند و این بار بر اعراب و مسلمانان را نیروهای جدید یا جوج و ماجوج معرفی کرده و از دولت‌هایشان خواستند بمب‌های هسته‌ای بیشتری تولید کنند و به اسرائیل بدهند، چون توقف روند تسلیحات جایز نبود و صداهایی به گوش رسید که توقف این روند را خلاف اراده خداوند و پیشگویی‌های ایشان برای آینده به شمار آورد!

نمی‌دانیم، آیا تبدیل آمریکا به انبار سلاحهای اسرائیل و لنگر انداختن ناو هواپیمابر آمریکا در بندر حیفا نیز بخشی از سیستم و نظام مذهبی بنیادگرایان صهیونیست شده است؟!

## آرمگدون عقیده‌ای صهیونیستی... نه اسلامی ■ ۱۷

- نظریه آرمگدون در بحرانها بسیار تکرار شده و به گوش می‌رسد. هنگامیکه اسرائیل لبنان را در سال ۱۹۸۲ اشغال نمود، یکی از رهبران و مبلغان بارز این جنبش به نام «پت رابرتسون» در تلویزیون از رعب و وحشتی سخن گفت که جنگ آرمگدون به دنبال خود دارد و تأکید کرد، در پایان سال ۱۹۸۲ قیامت برپا خواهد شد هسته و کانون این قیامت اتحاد شوروی است، چون آغازگر جنگ می‌باشد و آمریکا را بمباران هسته‌ای خواهد کرد.
- طی جنگ آزادسازی کویت در سال ۱۹۹۱ نیز چنین پیشگویی‌هایی به گوش رسید و برخی از رهبران اصولگرا گمان بردند، جنگ دوم خلیج (فارس) آغاز نابودی جهان و بازگشت دوباره مسیح است. درحالیکه این عقیده در قرون وسطی نیز مورد استفاده قرار گرفته بود، هنگامی که آتش جنگهای مذهبی در اروپا برافروخته شده یا زمانیکه اروپایی‌ها جنگ‌های صلیبی خود را علیه مشرق اسلامی آغاز کرده بودند. آنها در آن زمان نیز اسطوره و حشتناکی را ترویج نمودند که عنوان میکرد، آنها برگزیده شده‌اند، این جنگهای وحشیانه را برای «آزادساختن» قدس به راه اندازند تا مسیح بازگردد و در بیت المقدس اقامت نماید.
- در کتاب «ستاره در حال افول زمین» از آن «هال لندسی»، نویسنده اصولگرای آمریکایی، ملاحظه می‌کنیم، وی معتقد است، آمریکایی‌ها باید کره زمین را نابود کنند. این فقط شامل کره زمین نیست، بلکه خود آنها نیز می‌شود. آنها باید خود و هرآنچه در اختیار دارند، را از بین ببرند، مانند درختان، گل‌ها، اشعار، هنرها، ادبیات، موسیقی و غیره، تا دیگر چیزی از گذشته برای ایشان باقی نماند و فردایی بر روی زمین وجود نداشته باشد. از این کتاب هشت میلیون نسخه فروش رفت و در دهه هفتاد پرفروش‌ترین کتاب جهان بود.

نکته جالب یا هولناک این است که «رونالد ریگان»، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، به نظریه آرمگدون اعتقاد داشت و سیاست خارجی و داخلی ایالات متحده را با آن درآمیخته بود. او اجازه نداد، حد و حدودی برای مجهز شدن به سلاحهای هسته‌ای در نظر گرفته شود و در سال ۱۹۸۶ از آن جهت به لیبی حمله کرد که اعتقاد داشت، این کشور در جناح مخالف آرمگدونی است. به همین دلیل برنامه‌ای تسلیحات و جنگ ستارگان سرعت بیشتری بخود گرفت، چون آرمگدون در جنگ عادی و خالی از سلاح به وقوع نخواهد پیوست و نمی‌توان به دولتی چون عراق اجازه داد، چنین سلاح‌هایی در اختیار داشته باشد، چون بنابر اعتقاد و فهم رهبران بنیادگرای انجیلی این مخالف خواست خداست و این کشور (عراق) را «مملکت شر» به شمار می‌آوردند.

توجه «ریگان» به بودجه نظامی و سست شدن اعتقادات و مذهب ملی‌اش ترس و نگرانی‌هایی در او ایجاد نمی‌کند. چرا باید به این چیزها توجه کرد و وقت خود را صرف نگهداری و محافظت از اشیاء نمود تا بدست نسل‌های آینده برسد، درحالی‌که همه چیز سرانجام طعمه آتش خواهد شد؟!!

تمام این افکار و اندیشه‌ها با دیدگاه «ریگان» منطبق است که آن را از سفر رویا و از پیشگویی‌های حزقیال می‌گیرد و معتقد است، تحقق آنها در جهان عاری از سلاح ممکن نیست. چون براساس برداشت «ریگان» و رهبران بنیادگرای صهیونیست، این مخالف خواست خداست.

هنگامیکه ارتش اسرائیل کرانه باختری و نوار غزه را اشغال می‌کند، افکار و اندیشه‌های آرمگدونی جانی دوباره می‌گیرند و صاحبان مدعیان این افکار و اندیشه‌ها فراموش می‌کنند، ارتش اسرائیل، پنجمین ارتش جهان که در بزرگتر از تمام ارتش‌های کشورهای اروپایی است، با غیرنظامیانی به جنگ می‌پردازد که



## آرمگدون عقیده‌ای صهیونیستی... نه اسلامی ■ ۱۹

سلاح آنها تفنگ‌های ساده و سنگ است، نه بمب‌های هسته‌ای و این جنگی هسته‌ای به شمار نمی‌آید که جهان را ویران و نابود کند.

بنابراین دلیل وظیفه‌ماست به نظریه آرمگدون نپردازیم و از این اسطوره، حقیقت یا عقیده‌ای مذهبی برای خویش نسازیم که در مذهب به آن اشاره شده و یا سندیت دارد...

هم‌چنین باید از صاحبان این نظریه به‌دور و برحذر باشیم که از متون مذهبی تورات جهت توجیه خصومت‌های شخصی خویش علیه اعراب و مسلمانان استفاده می‌کنند و برای آن حد و مرزی قائل نمی‌شوند. چون آنها دستگاه‌های تبلیغاتی و اطلاعات گسترده‌ای دارند و آنچنان ملل جهان را تحت تأثیر خویش قرار می‌دهند که قابل تصور نیست. به همین دلیل به راحتی می‌توانند، جهان را به لبه پرتگاه هلاک بکشانند.

پیرامون این خطر «گریس هالسل»، نویسنده آمریکایی، که از این طایفه روی برگردانده می‌گوید: «پس از زیارت حرم شریف این ترس به من دست داد، اگر یهودیان افراطی در کنار مسیحیان افراطی جنگی مذهبی علیه مسلمانان به راه اندازند و اگر مقدس‌ترین اماکن اسلامی را تخریب نمایند، باعث شعله‌ور شدن جنگ جهانی سوّم و کشتار هسته‌ای خواهند شد. در این هنگام از خود پرسیدم: آیا نادیده گرفتن احساسات مسلمانان بیانگر بنیادگرایی مسیحی است؟ و آیا درست است، رهبران بنیادگرای مسیحی نه تنها به احساسات بیش از یک میلیارد مسلمان در شصت کشور جهان توجه نکنند، بلکه آن را تحقیر نمایند؟»<sup>۱</sup>

من (نویسنده) احساس می‌کنم، تلاش عملی سازمان‌یافته و منطقی برای از

۱. پیشگویی و سیاست: انجیلی‌های نظامی در راه جنگ هسته‌ای، گریس هالسل، ترجمه و محقق سماک، جمعیت الدعوة الاسلامیه العالمیه، لیبی ۱۴۱۷، ص ۱۰۰.

بین بردن این نظریه خطرناک و محدود کردن تأثیر آن بر جامعه آمریکا لازم است و این میسر نمی‌گردد، مگر از طریق دستگاههای تبلیغاتی که جوامع غرب را هدف قرار داده و عقل غربی را چنان مورد خطاب قرار دهد که بتواند، منطق و توجه به عمق مسائل و دقت در مفهوم آنها را در خود گردآورد تا بتواند اسطوره آرمگدونی و فرجام هسته‌ای جهان را از بین ببرد و از خاطره‌ها و یادها محو کند.

## فصل دوم

### پیشگویی در زمان فتنه و آشوب (نقد کتاب آرمگدون و عمر جهان اسلام<sup>۱</sup>)

کتاب «آرمگدون» آخرین اطلاعیه، ای جهان اسلوم، نوشته «امین محمد جمال الدین» را مطالعه کردم ... نمی خواستم، پیرامون این کتاب مطلبی بنویسم. اما ملاحظه کردم، این کتاب در میان مردم عامه با استقبال گسترده‌ای مواجه شده است و بسیاری از ساده‌اندیشان مطالب وارده در آن را بی تأمل و تفکر می‌پذیرند و برای برخی دیگر این سؤال پیش آمده است که حقیقت چیست؟ به همین دلیل بر خود لازم دانستم، نقدی از آن ارائه دهم و خطاهای بسیار سیاسی، تاریخی، بنیادی، علمی و مذهبی که در آن آمده است را تذکر دهم.

مؤلف در کتاب خویش به سرزنش هرآنکه با او مخالفت نماید، برخاسته و این افراد را «جاهلانی» توصیف کرده است که به حقیقت اشراف و آگاهی ندارند،

---

۱. آرمگدون، امین جمال‌الدین، المكتبة التوفيقية، قاهره، ۱۴۲۲.

اما به نام دین و مذهب سخن می‌گویند. هم‌چنین آنها را به فریب و گمراهی و دیوانگی و آشوب‌طلبی متهم می‌کند.<sup>۱</sup>

و اینگونه مخالفان خود را به مبارزه می‌طلبند: «فکر نمی‌کنم، اکنون کسی جرأت کند، رو بند شرم و حیا را از صورت خود بردارد و مورد سرزنش قرار نگیرد. اکنون وقت ایجاد آشوب و بلوا و فتنه نیست»<sup>۲</sup>.

این است ادب نویسنده.

ولی ما به میدان این مبارزه‌طلبی‌ها و ستیزه‌جویی‌ها پا می‌گذاریم و می‌گوییم: مقابل متنی سرفرود می‌آوریم که به سنت پیامبر استناد جسته و با توجه به آن سخن گوید و در یک نکته با نویسنده همگام و همراه می‌شویم و آن اینکه نشانه اصلی ظهور مهدی موعود (عج) که هر مسلمان باید به آن ایمان داشته باشد، چیزی است که در سنت ابی‌داوود و به نقل از ام سلمه به نقل از پیامبر (ص) آمده است: «در مورد زمان مرگ خلیفه اختلاف نظر وجود دارد. پس مردی از اهل مدینه خارج شده و به مکه فرار می‌کند. پس مردی از اهل مکه می‌آیند و بدون میل و رضایت او، او را بیرون می‌آورند و میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند و هیأتی از شام نزد او می‌آیند، پس در صحرائی میان مکه و مدینه بر آنها غلبه می‌کند و چون مردم او را ببینند، اهل شام و گروهی از مردم عراق نزد او آمده و با او بیعت می‌نمایند»<sup>۳</sup>.

اگر خداوند بر این ارتش فائق آید، خواهیم فهمید که بازگشت به منزل همان

۱. آرمگدون، همان، ص ۱۰۴.

۲. همان، ص ۴۸.

۳. این حدیث از احمد و ابو داوود است که مصداقیت آن ضعیف و اندک است. اما در معنا تا حدودی با حدیث عاشیه مطابقت دارد که به نقل از پیامبر گفته است: «ارتش کعبه هنگامیکه در صحرائی در زمین است مورد حمله قرار خواهد گرفت و تا آخرین نفر آنها از بین خواهد رفت» و بر سر آن توافق وجود دارد.

## پیشگویی در زمان فتنه و آشوب ■ ۲۳

مهدی موعود (عج) است که می‌بایست با او بیعت نماییم و غیر از آن نمی‌توان به کسی ایمان آورد و گفت که او مهدی است. چون مردمان بسیاری ادعا می‌کنند، مهدی موعود هستند و باعث فتنه‌ها و بلواهای بسیار خواهند شد. هم‌چنین می‌افزایم: سخن نویسنده در مورد نزدیک شدن ظهور مهدی (عج) و نزدیک شدن ساعت، چیز جدیدی نیست. خداوند عزوجل در کتاب خویش از چهارده قرن پیش بر این نکته تأکید کرده و از آن سخن گفته است. آنجا که می‌فرماید: «زمان موعود فرا رسید و ماه شکافته شد»<sup>۱</sup>.

ایده اساسی نویسنده، مشخص کردن عمر و جهان اسلام است، «تمام شیوه‌های محاسبه تقریباً نتیجه‌ای یکسان دارند و حول محور هزاروپانصد سال دور می‌زنند»<sup>۲</sup>.

با اینکه این زمانبندی بر پایه سند و متن معتبری ارائه نشده است، با این حال نویسنده از آن بهره می‌جوید تا عمر باقی‌مانده از دنیا را مشخص کند و سپس ادعا می‌نماید، او پیشگویی و زمان فرا رسیدن ساعت موعود را مشخص نمی‌کند. به این ترتیب ملاحظه می‌شود، او به یک چیز و نقضی در آن واحد روی می‌آورد. او می‌گوید:

«سخن ما پیرامون عمر و جهان اسلام، با نسیمی که از جانب خداوند بر جان مؤمنان وزیدن می‌گیرد، به پایان می‌رسد و روح ایشان به آرامی از کالبد جدا می‌گردد و همگی چون یک تن واحد می‌میرند.

این پس از ظهور نشانه‌ای بزرگ حادث می‌شود که به دود و آتش می‌انجامد و این اندکی قبل از زمان موعود به وقوع می‌پیوندد و یک نسل یا دو نسل از

۱. سوره قمر، آیه ۱۰.

۲. پاسخ به کتاب عمر جهان اسلام، امین محمد جمال‌الدین، المكتبة التوفيقية، قاهره، ص ۳۷.

مردم از بین خواهند رفت. آنگونه که از عبدالله به سندیت روایت شده: «اشرار پس از نیکان صد و بیست سال عمر خواهند کرد» و این روایت را عبدالرزاق و ابن ابی شیبه و نعیم از الفتن استخراج کرده‌اند... بنابراین سخن ما بر سر عمر جهان اسلام به معنای سخن گفتن از ساعت موعود نیست، چون «از آن فقط خدای آگاه است» و ابن عقیده‌ای آشکار در دین است و نباید کسی آن را نادیده بگیرد»<sup>۱</sup>.  
 من می‌گویم: نویسنده عمر جهان اسلام و پس از آن زمان و مدت بعد از آن را که دو نسل (۱۲۰ سال) است و سپس زمان ساعت موعود را مشخص کرده در حالیکه خود می‌گوید، چنین نکرده است. آیا این مشخص کردن زمان موعود نیست؟!  
 چه خوبست در اینجا سخن امام ابن‌القیم را در این زمینه بیاوریم که تأکیدی است بر این سخنان، وی می‌گوید:

«این مخالفت صریح با سخن قرآن است، اینکه مثلاً گفته شود، عمر دنیا هفت هزار سال است و ما در هزاره هفتم قرار داریم. این دروغی آشکار است. چون اگر این سخن درست بود، تمام جهانیان می‌دانستند، چقدر به قیامت باقی مانده است. مثلاً از زمان ما دوست و پنجاه و یک سال به قیامت مانده است خداوند متعال می‌فرماید: «ای رسول ما از تو احوال و ساعت قیامت را خواهند پرسید که چه وقت فرا رسد، پاسخ ده که علم آن نزد خدای من است. کسی جز او آن ساعت را ظاهر و روشن نتواند کرد. شأن آن ساعت در آسمانها و زمین بسی سنگین و عظیم است. نیاید شما را مگر ناگهان. از تو می‌پرسند که گویی که کاملاً به آن آگاهی، بگو علم آن ساعت محققاً نزد خداست»<sup>۲</sup> و در جای دیگر

☆

☆

☆

☆

۱. پاسخ به کتاب عمر جهان اسلام، همان: ص ۳۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

می فرماید: «همانا علم ساعت (قیامت) نزد خداست»<sup>۱</sup>.

به این ترتیب متوجه می شویم، نویسنده عمر جهان اسلام را بر پایه های واهی و خیالی مشخص و محدود کرده است و به آنها یقین ندارد، بلکه این از اسرائیلی هاست که علم خطا و اشتباهی آنها را به اثبات رسانده است.

غیر از آن ملاحظه می کنیم، نویسنده سخنانی پیرامون جنگ جهانی سوم می زند، گو اینکه فرمانده نظامی یا تئوریسینی استراتژیک است و به خود اجازه می دهد با جهان و اسلام از اندیشه ای سخن می گوید که چندان پخته و کامل نیست. ساده لوحی سیاسی و پیشگویی و خطاهای علمی و ترویج افکار و اندیشه هایی که روح اسلام و انسان دوستی در آن دمیده نشده، بر سراسر مطالب وی سایه افکننده است و همان سخنانی است که افراطی های انجیلی و یهودی منادی آن هستند.

خود نویسنده نیز به این موضوع اعتراف می کند وی می گوید در گرداب پیشگویی و به زور در این مقوله گرفتار آمده است.

«بسیار مراقب بودم به دام آوردن احادیثی گرفتار شوم که به فتنه ها و بلوآهایی که اکنون به وقوع می پیوندد، می پردازند چه در مورد زمان، چه در مورد مکان و یا افراد و تنها به گفتن «چنین گویند» اکتفا کنم»<sup>۲</sup>.

---

۱. سوره لقمان، آیه ۳۴. المنار المنیف فی الصحیح والضعیف، ابن القیم، تحقیق و پژوهش عبدالفتاح لوعده، چاپ هفتم، مکتبه المطبوعات الاسلامیه، ص ۷۰. معروف است که مشخص کردن عمر خلفت به هفت هزار سال از اخلاق اسرائیلی است و سنت آگوستین بر هستی شش دوره را مشخص کرد که مجموع آن به شش هزار سال می رسد. سپس دوره هفتم فرا می رسد که عصر هزاره خوشبختی است که با بازگشت مسیح همراه است. تاریخ یهودیت و مسیحیت منو از گمانها و توهمات است که تاریخ روز فرجام را مشخص می کند. در این میان سال ۵۰۰ میلادی و پس از آن سال ۱۰۰۰ میلادی و بالاخره سال ۲۰۰۰ بر سایر سال ها و ارجحیت دارند اما با اینکه تمام این پیشگویی ها محقق نشدند باز پیشگویان دست از پیشگویی بر نمی دارند.

۲. آرمگدون، همزن، ص ۴۷.

و برای شیوه‌ای که کار برده است، چنین دلیل می‌آورد:

«برای اینکه باعث بحث و جدل نشوم و در گرداب فتنه‌انگیزان گرفتار نیایم که وسعت و دیده علمی ایشان اندک و پایشان در علم لغزنده و سست است.»<sup>۱</sup> آنهم چه گرفتار مدنی، چه به زور وارد شدنی، آنهم در جرگه‌ای که از آن چیزی نمی‌داند، چه مدح و ستایش مخفیانه‌ای از خویش می‌کند: هرآنکه پرچم آنها قرار گیرد و یا دایره عمل و فعالیت ایشان وسیع و گسترده است. در صفحات بعد خواهیم دید، چگونه ادعا می‌کند به مرحله اجتهاد نیز رسیده است. جای تأسف است که نویسنده با خود چنین می‌کند و هشدار سابق خویش را به فراموشی می‌سپارد و قدم در راه پیشگویی آینده می‌گذارد.

نویسنده عنوان کتاب خویش را «آخرین اطلاعیه برای جهان اسلام» انتخاب کرده است و من آرزو می‌کنم، این آخرین اطلاعیه از این نوع باشد.

در یک کلام اینکه کتاب از لحاظ علمی و شیوه بیان و ادبیات نگارشی ضعیف است.<sup>۲</sup> در ذیل به بخش‌های از این کتاب اشاره می‌شود:

۱. آیا پیامبر(ص) درباره روز قیامت توضیحات کاملی داده است؟

نویسنده می‌گوید: «رسول خدا(ص) هیچ حادثه یا واقعه‌ای را که تا روز قیامت به وقوع خواهد پیوست به حال خود رها نکرده است، مگر آنکه به تفصیل در مورد آن و نام‌های آن و وقایع و حوادثی که در این زمینه به وقوع می‌پیوندد با صحابه گرامیش به تفصیل سخن گفته باشد»<sup>۳</sup> و در این زمینه به

۱. آرمگدون، همان، ص ۴۸.

۲. نویسندگان مخالفان خویش را با سخنان واهی و ناکافی جواب می‌کند، به همین دلیل و در اثبات این مدعاها در صفحات آینده به چندین مورد اشاره می‌کنیم. افزون بر اینکه نویسنده با اینکه عرب‌زبان است، اما از اصول و قواعد زبان عربی چیزی نمی‌داند، حتی املاهای برخی از کلمات اشتباه است.

۳. آرمگدون، همان، ص ۱۱.



## بیشگویی در زمان فتنه و آشوب ■ ۲۷

حدیثی استناد می‌جوید که مسلم از ابی‌زید نقل کرده و می‌گوید: «پیامبر نماز صبح را با ما خواند، سپس بر بالای منبر رفت و برای ما سخن گفت تا اینکه ظهر شد. پس از منبر فرود آمد و نماز خواند. دوباره بر منبر رفت و برای ما خطابه خواند تا خورشید غروب کرد. او از هر آنچه موجود بود و هست برای ما سخن گفت و ما یاد گرفتیم و به خاطر سپردیم».

من می‌گویم: بیان این سخن به این نوع درست نیست. پیامبر (ص) نیامده بود تا هر آنچه در عالم غیب به وقوع می‌پیوندد و یا در مورد همه چیز سخن گوید و دلیل این مدعا سخن خداوند پیرامون پیامبرش است که می‌فرماید: «برای رسول ما به مردم بگو که من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه خدا بر من خواسته، اگر من از غیب جز آنچه به وحی می‌دانم، آگاه بودم به خیر خویش همیشه می‌افزودم و هیچ‌گاه زیان و رنج نمی‌دیدم، من نیستم مگر رسول ترسانندهٔ بدان و بشارت‌دهندهٔ گروهی که اهل ایمانند»<sup>۱</sup>.

هم‌چنین به دور از عقل و منطق است که پیامبر در این فرصت کوتاه زمانی از همه چیز سخن گوید و یا اینکه مسلمانان را از حوادث هزاران یا میلیون‌ها سال بعد مطلع سازد. در حالی که او بدین منظور مبعوث نشده است و آیه نشان می‌دهد که دلیل بعثت آن حضرت بشیر و نذیر بودن اوست و هیچ‌کس جز خداوند از این امور اطلاع ندارد.

۲. آیا در متون اسلامی نشانه و نامی از آرمگدون دیده می‌شود؟  
نویسنده جنگ‌های آخرالزمان را به «آرمگدون» (جنگ جهانی سوم) و نبرد خونین و بزرگ میان مسلمانان و غرب تقسیم می‌کند.

نبرد بزرگ را متون اسلامی تأیید و عنوان می‌کنند، این جنگ بوقوع خواهد

۱. سورهٔ اعراف، آیه ۱۸۸.

پیوست. اما هیچ مؤلف یا نویسنده‌ای در آیین ما آشکارا به آرمگدون اشاره نکرده است. بلکه این سخنی است که تئوریسین‌های بنیادگرا و افراطی پروتستان تکرار می‌کنند و تلاش دارند به آن ماهیتی اسلامی ببخشند. این در حالی است که نویسنده با این بنیادگرایان نیز به مخالفت برخاسته، چون آرمگدون را جنگی قلمداد کرده است که میان بلوک غرب و مسلمانان از یک سو و بلوک شرق کمونیسم و ایران از سوی دیگر به وقوع می‌پیوندد، درحالی‌که یاران و پیروان آرمگدون می‌گویند، این جنگ پایانی میان ایشان و میان مسلمانان است.

۳. چرا نویسنده عنوان می‌کند، آرمگدون، همان نبرد بزرگ و خونین نیست، بلکه جنگ جهانی سوم است و به دنبال آن جنگ برگزیده و خونین به وقوع می‌پیوندد؟

او مجبور شده این طرح را ارائه دهد تا با آنجا از این بنیادگرایان افراطی و از احادیث گرفته مطابقت نماید. احادیث می‌گویند، مسلمانان و روم بر دشمن مشترکی فایق خواهند آمد، پس از آن غرب بر مسلمانان پیروز می‌شود. در این باره پیامبر (ص) می‌فرماید: «با رومی‌ها صلحی در امنیت و امان برقرار خواهید کرد. پس به دشمن مشترکی هجوم می‌برید و پیروز می‌شوید و غنیمت بسیار خواهید برد. پس از آن در جلگه‌ای تپه‌ای فرود خواهید آمد. پس مردی از روم برمی‌خیزد، صلیب را بالا می‌برد و می‌گوید با صلیب پیروز گردید. از مسلمانان کسی برمی‌خیزد و او را می‌کشد، روم غافلگیر می‌شود و پس از آن جنگ‌های خونین به وقوع می‌پیوندند. پس در هشتاد گروه مقابل شما صف می‌کشند، که هر گروه متشکل از دوازده هزار نفر است»<sup>۱</sup>.

نویسنده که خواسته، از تناقض فرار کند، مجبور شد این سخن انجیلی‌های

۱. احمد و ابوداود و ابن‌ماجه آن را استخراج کردند و القرضی در الذکوره نصیح نمود.

پروتستان را که می‌گویند نبرد فاصله اندازه آرمگدون خواهد بود تغییر دهد و بگوید، این نبرد فاصله‌انداز نیست. چون ملاحظه می‌کند، در احادیث نبوی اشاره شده، مرکز جنگ‌های بزرگ و خونین دمشق است نه آرمگدون که در فلسطین قرار دارد.

۴. آیا اهل کتاب در مورد عقیده آرمگدون اتفاق نظر دارند؟

نویسنده می‌گوید: «عجیب اینجاست که ملاحظه می‌کنیم، اهل کتاب به توافق رسیده‌اند، آرمگدون عقیده و حقیقتی است که منتظر آن هستند»<sup>۱</sup>.

این موضوع او را واداشت بگوید، تمام اهل کتاب آتش جنگ را علیه ما روشن خواهند ساخت<sup>۲</sup> و این سخن نادرست است. چون عقیده آرمگدون، نه تنها عقیده تمام اهل کتاب نیست که بسیاری از آنها آن را رد می‌نمایند و برخی آنچه در سفر رویا در این زمینه آمده است را «اشارات سمبلیک» می‌دانند.

دکتر هانی ماهر در کتاب «تحلیل و پژوهشی بر سفر رویا» می‌گوید:

«خداوند به نبرد آخر میان نیروهای شر در جایی اشاره می‌کند که شاهد جنگ‌های قدیم ملتش بوده است و پیرو آن ملاحظه می‌کنیم، میدان جنگ نهایی علیه ابلیس و یاران و پیروانش همان میدانی است که مؤمنین در حال حاضر در آن می‌جنگند و سراسر زمین است (اشاره به آرمگدون اشاره‌ای سمبلیک است»<sup>۳</sup>.

۵. آیا می‌توان تاریخ وقوع «آرمگدون» و نشانه‌های قیامت کبری را مشخص

کرد؟

۱. آرمگدون، همان، ص ۶۱.

۲. همان، ص ۶۲.

۳. تحلیل و پژوهشی بر سفر رویا، دکتر هانی ماهر، دارالطباعة القومية، قاهره، ۱۴۱۲، ص ۱۱۴.

نویسنده می‌خواهد خود را به «ورطه» مشخص کردن آنچه در آخرالزمان به وقوع خواهد پیوست، نیاندازد. اما درگیر آن می‌شود و در صفحات گذشته ذکر آن رفت. به همین دلیل به گرداب تناقض می‌افتد و به مشخص کردن زمان وقوع آرمگدون که به آن ایمان دارد، رضایت می‌دهد و در این زمینه به متنی طویل منسوب به ابن هریره استناد می‌جوید که از آن «محمد عیسی داوود» و از کتابش «مهدی موعود در آستانه دروازه‌ها» است و یادآوری می‌کند، این متن «دست‌نوشته‌ای نادر و کمیاب از قرن سوم هجری است که آن را در انتشارات کتب اسلامی کتابخانه ترک در استانبول یافته است».

اما این نمی‌تواند، دلیلی بر مستند یا درست بودن متن باشد و نمی‌توان در مسائل مهم و حتی غیر مهم بر آن تکیه کرد. هرکه این متن را بخواند، که این حدیث از سبک نگارشی ضعیف و سستی برخوردار است و این از فصاحت و بلاغت کلام ابی هریره به دور است و نشان می‌دهد، نویسنده آن فردی غیر عرب و بیگانه بوده است. افزون بر اینکه نویسنده تصویر درستی از این نوشته بدست نمی‌دهد و از نویسندگان چیزی نمی‌داند.

پس از آن نویسنده از این متن برای تعیین تاریخ جنگ جهانی سوم استفاده می‌کند و می‌گوید:

«در سال هزار و چهارصد در دهه دوم یا سوم آن، یعنی هزار و چهارصد و بیست یا هزار و چهارصد و سی، این جنگ به وقوع خواهد پیوست و اگر در نظر بگیریم که اکنون سال ۱۴۲۲ هجری است، بنابراین می‌توان گفت، این جنگ هر آن می‌تواند، اتفاق بیفتد و ما را غافلگیر کند»<sup>۱</sup>.

نویسنده در جای دیگر از تاریخ ظهور حضرت مهدی (عج) و فرود آمدن

۱. تحلیل و پژوهشی بر سفر روایا، همان، ص ۴۲.

### بیشگویی در زمان فتنه و آشوب ■ ۳۱

عیسی و فرجام اسرائیل و واقعهٔ آرمگدون سخن می‌گوید:

«میل دارم بر این سخن تکیه و حدس اوّل را سال ۲۰۱۲ مشخص کنم، این سال، سال فرجام و پایان است سرآغاز فرجام، چون نشانه‌های این واقعه بسیار نزدیک شده است».

«اگر این موضوع را در نظر داشته باشیم و قبول کنیم، سال ۲۰۱۲ آغاز پایان است، این بدین معنی است که مهدی (عج) ظهور نخواهد کرد، مگر در نزدیکی‌های سال ۲۰۱۲، یعنی هم‌چنان ده سال دیگر تا ظهور او باقی مانده و این احتمالی تقریباً محال است، چون جنگ آرمگدون که مهدی موعود (عج) اوایل آن ظهور خواهد کرد، در آستانهٔ وقوع است».

«اما اگر این سخن را مد نظر قرار دهیم که این سال، سال پایان است، این بدین معناست که فرود عیسی (ع) حداقل هفت سال طول می‌کشد، یعنی ظهور مهدی (عج) پس از حداکثر دو یا سه سال از روزیکه ما در آن قرار داریم به طول می‌انجامد و ما بر این احتمال تکیه می‌کنیم»<sup>۱</sup>.

من (نویسنده) می‌گویم، شکی نیست، پیشگویی عمر جهان اسلام یا زمان قدوم مهدی موعود (عج) و یا حضرت عیسی ابن مریم (ع) یا برپایی قیامت و ساعت آن همه و همه در علم و آگاهی خداست. خداوند در این باره می‌فرماید: «او دانای غیب عالم اسلام است و هیچ‌کس بر عالم غیب او آگاه نیست. مگر آنکس که از رسولان خود برگزیده است»<sup>۲</sup>.

۶. آیا ارتش ویرانگر از عراق سربرخواهد آورد یا شام؟

ابوداؤد از ام سلمه این حدیث را روایت کرده است: هنگامیکه با

۱. تحلیل و پژوهشی بر سفر روایا، همان، ص ۷۰.

۲. سورهٔ جن، آیه ۲۵ و ۲۶.

مهدی (عج) میان رکن و مقام بیعت می‌شود، از شام هیئتی برای بیعت نزد او فرستاده شود، پس در صحرائی میان مکه و مدینه بر آنها فائق می‌آید».

ارتشی که از شام برای جنگ با مهدی موعود (عج) آمده و خداوند بر او فائق می‌آید، طبق سخن نویسندگان ارتشی از عراق و کسی که این ارتش را خواهد فرستاد «صدام حسین» است و به این نکته در چندین صفحه کتاب اشاره می‌کند: «نشانه ظهور مؤکد او این است که بر ارتشی که سفیانی (صدام) به محض ظهور مهدی (عج) برای غلبه علیه او ارسال می‌کند، فائق می‌آید و این سخن در الصّحیحین آمده و بر آن اتفاق و اجماع نظر وجود دارد»<sup>۱</sup>.

سخن نویسندگان در مورد اینکه سفیانی همان صدام حسین است، قابل قبول نیست و پیشگویی به‌شمار می‌آید و با این سخن که عنوان می‌کند، این ارتش از شام می‌آید نه از عراق در تناقض است و خود نویسندگان به این نکته پی می‌برد و می‌گوید:

«سفیانی ارتش عراقی خویش را از شام به مکه می‌فرستد تا با مهدی (عج) بجنگد»<sup>۲</sup>.

با این حال نویسندگان از سخن خویش بازنمی‌گردند که ارتش عراق از سوی شام می‌آید و توضیح نمی‌دهد، چگونه این امکان فراهم می‌گردد که ارتش عراقی از شام راهی مکه شود. این سخن بسان این است که گفته شود، خورشید از غرب طلوع می‌کند. غیر از آن درست نیست، پیامبر (ص) حدیثی از سفیانی و ارتشی که بر آن فائق خواهد آمد و همان ارتش سفیانی است، نقل کند.

۱. آرمگدون، همان، ص ۷۶. افزون بر اینکه نه در صحیحین و نه در هیچ‌یک از آنها حدیثی از سفیانی و فرستادن ارتشی جهت جنگ با مهدی (عج) نقل نشده است.

۲. آرمگدون، همان، ص ۹۸.

## پیشگویی در زمان فتنه و آشوب ■ ۳۳

۷. آیا امت اسلام دانش پیشگویی را از دست داده و یهودیان و مسیحیان آن را حفظ کرده‌اند؟

این ادعای عجیب و غریبی است که «محمد عیسی داوود» در کتاب «غافلگیری» مدعی آن می‌شود تا تبعیت خویش در پیشگویی از یهودیان و مسیحیان را توجیه کند و نویسندۀ ما نیز در این زمینه از او پیروی می‌کند:

و می‌گوییم: آنچه نوستر آداموس پیشگویی کرده است، میراث به غارت رفته رفته ماست. میراث چپاول شده‌ای که از دست ما رفت و آن‌ها آن را گرفتند و ما آن را از یاد بردیم<sup>۱</sup>. نویسندۀ فقط به پیشگویی‌های منجم یهودی «نوستر آداموس» اکتفا نمی‌کند، بلکه ادعا می‌نماید، جهان اسلام این علم را نادیده گرفته و یهودیان و مسیحیان آن را از آن خود ساختند و این ادعایی دروغین است که امت اسلام را متهم به آن می‌کند. چرا در مورد امری که در آن گمراهی خطرناک وجود دارد، اتفاق نظر نمی‌کند.<sup>۲</sup>

واقعیت امر این است که جهان اسلام نه دانش پیشگویی و نه هیچ‌یک از دانش‌های درست دیگر را نادیده نگرفته و از دست نداده است، بلکه خداوند متعال وعده حفظ اصول و پایداری این آیین را خود داده است، آنجا که می‌فرماید: «ما ذکر را آوریم و خود نگهدارنده آن هستیم<sup>۳</sup>» و این شامل حفظ کتاب و سنت، توأمان است.

به همین دلیل تمام پایه‌ها و ارکان این دین به اذن خداوند تا روز قیامت

۱. آرمگدون، همان، ص ۱۳.

۲. مقایسه کنید با کتاب «غافلگیری» نوشته محمد عیسی داود، انتشارات مکتبه مدبولی، قاهره ۲۰۰۱ م. ص ۳۲ و ۳۸. این دعوی از کسی صادر نمی‌شود، جز یک شرق‌شناس کینه جویا غرب‌شناس انتقام جوونه از یک مسلمان.

۳. سوره حجه آیه ۹.

محفوظ و جهان اسلام معصوم و مبری از گناه و دین کامل و تام است. خداوند متعال می‌فرماید: «امروز کامل کردم، برای شما دین شما را، دین شر را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و پسندیدم برای شما دین اسلام»<sup>۱</sup>.

نویسنده پا را از این هم فراتر می‌نهد و ادعا می‌کند، دانش‌هایی وجود دارد که در قالب احادیث می‌باشند چاپ نشده و به دست امت نرسیده است:

«لازم است به این نکته اشاره شود، دست‌نوشته‌های کمیاب چاپ نشده‌ای وجود دارد که برخی از احادیث معروف را تضعیف و برخی دیگر را بیش از پیش مورد تأیید قرار می‌دهد و این احادیث در کتابهای مشهور و غیر مشهوری قرار دارند که در کتابخانه‌های جهان به عنوان دست‌نوشته نگهداری می‌شوند»<sup>۲</sup>.

این سخن به دور از حقیقت و برخلاف اجماع و توافق نظر است. امت توافق نظر دارد، چیزی از احادیث شریف نبوی مخفی نمانده و همه به دست امت رسیده است. کتابهای سنت درست و مهم به چاپ رسیده و در دسترس همه قرار دارد و به ندرت احادیث صحیحی وجود دارد که در کتابهای مرجع و مادر به چاپ نرسیده و یا در این کتابها یافته نشده باشد. نویسنده بدین وسیله می‌خواهد، امت را به این شک و تردید بیاندازد که دارای علم «نوشتاری» است که علمای امت از آن بی‌بهره بوده‌اند، علمایی که فقط بر دانش به چاپ رسیده متکی هستند، و بدین ترتیب گرافه‌گویی‌ها و سخنان غیر علمی و افکار نامعقول خویش را توجیه کند.

۸. آیا در پیشگویی‌ها می‌توان بر منابع غیر موثق و آثار واهی و خیالی تکیه

کرد؟

۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲. آرمگدون، همان، ص ۱۱.



## پیشگویی در زمان فتنه و آشوب ■ ۲۵

این از سبک و شیوه علمی بدور است که بر منابع ناشناخته و غیرموثق در امور غیبی تکیه کرد و درست نیست که بر واهی و خیالی برای اثبات احکام مهم تمرکز نمود و عجیب این است که نویسندۀ ما وقتی حدیث درستی می‌آورد منابع درست آن را که سنت است، ذکر می‌کند، اما اگر سخنی بگوید که بر حدیث واهی متکی باشد یا اثری که در کتابهای حدیث سندیت نداشته باشد، تمام منابع را ناپدید می‌گیرد و احکامی پیچیده و خطرناک براساس آن صادر می‌کند. در حالیکه شیوۀ اهل تحقیق این است که حکم خویش را براساس متن و نص صریحی از معصوم ثابت نمایند.<sup>۱</sup>

خود نویسندۀ در مورد شیوۀ برخوردش با احادیث می‌گوید:

«در مورد عبارات و جملائی که در میزان درستی و صحت آنها تردید وجود دارد یا از لحاظ سندیت ضعیف به شمار می‌آیند، باید از باب نصایح و ارشاد با آنها برخورد کرد و دانشمندان خود در این باره چنین احادیث و سخنانی را می‌پذیرند»<sup>۲</sup>.

ما به نویسندۀ می‌گوییم، این چه سخنی است، آیا می‌توان بر این احادیث تکیه کرد و مثلاً گفت، چه کسی منافق است و یا خواهد جنگید یا کشته خواهد شد؟

چگونه این ندا را سر می‌دهی که:

«شر را از عراق و سرزمینش و ملتش بر حذر میدارم».

«ای بندگان خدا، شما را از عراق، سرزمین کفر و نفاق بر حذر می‌دارم».<sup>۳</sup>

۱. به نمونه‌هایی در دو صفحه ۲۱ و ۲۲ کتاب آرمگدون از این نویسندۀ مراجعه کنید.

۲. به نمونه‌هایی در دو صفحه ۲۱ و ۲۲ کتاب آرمگدون از این نویسندۀ مراجعه کنید.

۳. آرمگدون، همان، ص ۱۱۱.

درحالیکه من (نویسنده) می‌گویم: چقدر خوب است، نویسنده اندکی رحم و مروت و شفقت در دل داشته باشد و آن را برای برادران در رنج و عذاب ما در عراق بذل کند. «سرزمین معتصم و هارون‌الرشید و خلافت درخشان اسلامی» و بدین ترتیب مسلمانان را به یاری فراخواند و از خداوند بهتر شدن احوالشان را خواهد.

آشکار است، نویسنده توان تمییز میان احادیث صحیح (قابل اعتماد) و سند روایات و مسندها را ندارد، به همین دلیل می‌گوید:

«کتابهای حدیث معروفی چون صحیح بخاری، صحیح مسلم و مسند احمد و سنن الترمذی و النسائی و ابی‌داوود و ابن ماجه و غیره از کتابهای صحیح و سند روایات معروف هستند»<sup>۱</sup>.

و این خطایی است که به ندرت کسی که طالب علم باشد، بدان دچار می‌شود، چه رسد به کسی که «تحقیقات و تحصیلات عالی در دعوت و فرهنگ اسلامی از دانشگاه الأزهر را دارد و با این حال احساس کند کتابهای چهارگانه سنت و مسند احمد همان «کتابهای احادیث صحیح» است. در حالیکه معروف است، کتابهای حدیث به سه بخش تقسیم می‌شوند:

الف) کتابهای احادیث قابل اعتماد (یا صحاح): مانند البخاری و مسلم.

ب) کتابهای سنت: مانند سنن ابی‌داوود و سنن النسائی و سنن الترمذی و سنن ابن ماجه که در آن احادیث درست و نادرست وجود دارد و نمی‌توان آنها را کتابهای صحاح یا قابل اعتماد به‌شمار آورد.

ج) مسندها و اجزاء حدیث و غیره که در آن صحیح و ضعیف و موضوع وجود دارد و این با سخنان نویسنده که به پایان و فرجام جهان می‌پردازد،

۱. آرمگدون، همان، ص ۱۰.

## پیشگویی در زمان فتنه و آشوب ■ ۳۷

مطابقت ندارد و یا نویسنده از آنها مطلع است، اما آنها را نادیده می‌گیرد یا تفسیری نادرست از آنها ارائه می‌دهد که در صفحات بعد به آن خواهیم پرداخت.

۹. آیا روسیه در جنگ آرمگدون با اروپا و آمریکا خواهد جنگید؟

نویسنده سناریوهای متعددی مطرح می‌کند که بیانگر ساده‌اندیشی و نداشتن فهم درست از حوادث جهان و جریانهای سیاسی اوست. او چنان پیشگویی می‌کند که انگار به بازی شطرنج مشغول است، بی‌آنکه از فوت و فن بازی چیزی بداند. در یکی از این سناریوها چنین می‌گوید:

«نیروهای آمریکایی و متحدانش در اسرائیل متمرکز می‌شوند. پس نیروهای روسیه و چین و متحدان شرقی‌اش فرود می‌آیند و راه اسرائیل را پیش می‌گیرند تا در آنجا جنگی جهانی را که مرکز آن آرمگدون است، راه بیاندازند»<sup>۱</sup>.

و در سناریوی دیگری می‌گوید:

«چین و روسیه از نیروهای آمریکایی و بریتانیایی می‌خواهد به کشورشان بازگردند. بویژه آنکه حضور دائمی ایشان در دریای مدیترانه و اقیانوس هند و خلیج (فارس) ترس‌های چین و روسیه را برمی‌انگیزد و امنیت ملی ایشان را تهدید می‌کند. اما نیروهای روم (آمریکا، بریتانیا و سایر کشورهای اروپایی) این خواسته را رد می‌کنند. به هر روی و در هر صورت باید میدان جنگ و عرصه اصلی آن در اسرائیل (آرمگدون) باشد»<sup>۲</sup>.

نمی‌دانیم چرا باید جنگ روسیه و چین از یک سو و اروپا و آمریکا از سوی دیگر در منطقه «خاورمیانه» و مشخصاً فلسطین به وقوع بپیوندد؟ و دلیل عقلی، نقلی یا واقعی آن چیست؟

۱. آرمگدون، همان، ص ۶۶.

۲. همان.

این انتظارات و برداشت‌ها بر ساده‌لوحی سیاسی دلالت می‌کند، چرا که روسیه بخشی از جغرافیا، تاریخ، مذهب و تمدن اروپا و غرب بوده است و جنگ میان روسیه و آمریکا در زمان جنگ سرد، انحراف موقت از مسیر تاریخ است. اکنون ملاحظه می‌کنیم، روابط آنها وارد مرحله جدیدی شده است، بویژه با شکل‌گیری هیأت روسی - آمریکایی که خواهان امضای موافقتنامه پیوستن روسیه به پیمان آتلانتیک شمالی است و بدین ترتیب روسیه به شریک نظامی کشورهای غرب برای تحقق اهداف استراتژیکشان که همان مبارزه با تروریسم بین‌الملل می‌باشد، تبدیل شده است و این موضوع عملاً در مشارکت روسیه در جنگ «علیه تروریسم اسلامی» در افغانستان و غیره به اثبات رسید.

نکته جالب اینجاست که نویسنده پس از اینکه خود را خسته می‌کند و چند سناریو برای برافروخته شدن جنگ آرمگدون به رشته تحریر درمی‌آورد، عذرخواهی کرده اعتراف می‌کند، دستی در سیاست و تحلیلات آن ندارد. وی می‌گوید:

«دیگر خود را درگیر سایر سناریوهای برافروخته شدن آتش جنگ نمی‌نمایم، چون نه سیاستمدار ماهری هستم و نه تحلیلگر سیاسی»<sup>۱</sup>.  
ما از این حیث از نویسنده تشکر می‌کنیم که به این قصور خویش اعتراف می‌کند، اما عذر او را نمی‌پذیریم، چون او با اینکه از سیاست سر رشته‌ای ندارد، مطالبی را در موضوعات سیاسی به رشته تحریر درمی‌آورد و خود را وارد حوزه سیاست می‌کند؟

۱۰. آیا ایران دشمن جهان اسلام به شمار می‌آید و نویسنده علیه این کشور اعلام جنگ کرده است؟

۱. آرمگدون، همان، ۶۷.

## پیشگویی در زمان فتنه و آشوب ■ ۳۹

بی شک خطرناک‌ترین بخش کتاب مطالبی است که نویسنده در آن شیعیان ایران را دشمن مسلمانان و بخشی از بلوکی معرفی می‌کند که آنها را «کمونیسم - شیعی» نامیده است. نویسنده به این نکته در چندین جای کتاب اشاره می‌کند، از جمله وقتی دربارهٔ آرمگدون سخن می‌گوید:

روم (آمریکا و اروپا) از مسلمانان جهت غلبه بر شرق کمونیسم شیعی (چین، روسیه، ایران و متحدانشان) کمک می‌خواهد و بدین وسیله به هرآنچه می‌خواهند می‌رسند<sup>۱</sup>.

این پیشگویی درست نیست، چون باعث ایجاد شکاف و اختلاف در صفوف امت و به جان یکدیگر افتادن آنان می‌شود. هم‌چنین باعث گرایش برخی از این کشورها به کمونیسم‌ها و برخی دیگر به آمریکا می‌شود! و این خطر بسیار بزرگ و ارتکاب اشتباهی بزرگتر از آن است. کسانی که دست به ترویج چنین افکار و اندیشه‌هایی می‌زنند، باعث ایجاد شکاف در عناصر یکپارچه جهان اسلام می‌زنند و این بیانگر ساده‌لوحی سیاسی نویسنده است. هم‌چنین بیانگر عدم شناخت نویسنده از وقایع و عدم درک درست او از حقایق است. بویژه هنگامیکه از تجمع نیروهای هم‌پیمان غرب در منطقهٔ ما سخن می‌گوید و به دنبال آن نظریه خویش را پیرامون آرمگدون را ارائه می‌دهد:

«آنها جایگاه و موقعیت واقعی خویش ا بدست نمی‌آورند، مگر زمانیکه ارتش شرق یا غرب در بزرگترین و وحشتناک‌ترین واقعه و مهم‌ترین جنگ جهانی با یکدیگر رویارو می‌شوند. چون شرق کمونیسم (چین و روسیه) و به همراه ایشان شیعیان (ایران) و عراق مختلط (شیعه و سنی) رضایت نمی‌دهند که

۱. آرمگدون، همان، ص ۶۷.

زیر پرچم نیروهای روم صلیبی قرار گیرند»<sup>۱</sup>.

آشکار است، در این عبارتها از پیشگویی و نادیده گرفتن واقعیت استفاده شده، چرا که روسیه بیش از یک دهه است که دیگر کشور کمونیستی به شمار نمی‌آید، بلکه کشوری ارتدوکسی است. هم‌چنین در ایران فقط شیعیان زندگی نمی‌کنند، بلکه بسان عراق کشور مختلطی است و شیعه و سنی در کنار همدیگر بسر می‌برند. مثل اینکه نویسنده ایران را کاملاً نادیده می‌گیرد و دشمن خونین اوست، آنجا که می‌گوید:

«شیعیان خصم‌تر از سنی‌ها هستند و آنها اولین کسانی هستند که به مبارزه با مهدی (عج) خواهند پرداخت»<sup>۲</sup>.

نمی‌دانیم، نویسنده این پیشگویی‌های تحریک‌آمیز و احکام ستمگرانه را از کجا آورده است! ما اعتقاد داریم، شیعه و سنی، هر دو، زیر پرچم مهدی موعود (عج) گرد خواهند آمد. حال اگر در این میان برخی از اهل سنت حقیقت مهدی (عج) را انکار می‌نمایند، شیعیان منتظر اویند و به او ایمان دارند. نویسنده درباره نظریه «آرمگدون» به اعتقاد خویش چنین می‌گوید:

«دوّمین آوردگاهی است که شرق و غرب اکنون برای حضور در آن خود را آماده می‌کنند. شرق کمونیسم ملحد و شیعیان گمراه منتظر کوچکترین بهانه هستند تا این جنگ را آغاز نمایند و این جنگ هسته‌ای ویرانگری خواهد بود که از خود چیزی باقی نخواهد گذاشت و پیروزی از آن بلوک غرب رومی و اسلامی است»<sup>۳</sup>.

۱. آرمگدون، همان، ص ۳۰.

۲. همان، ص ۳۱.

۳. همان، ص ۹۴.

## یشکویی در زمان فتنه و آشوب ■ ۲۱

این سخن از نویسنده بسیار عجیب است که آیا این اعلام جنگ از جانب وی علیه دولت اسلامی بزرگی چون ایران است و آیا اعتقاد دارد، متحد شدن مسلمانان با غرب صلیبی جهت غلبه بر دولتی اسلامی امری مشروع و جایز است، بویژه آنکه در این کشور میلیونها مسلمان سنی نیز زندگی می‌کنند، بنابراین او اهمینی به ریختن خون مسلمانان شیعه نمی‌دهد؟

او هم‌چنین در جای دیگر می‌گوید، مهدی (عج) ایران را فتح خواهد کرد و برای سخن خویش اینگونه استدلال می‌آورد:

«شیعیان از اهل سنت متنفر هستند و حتی آنها را تکفیر می‌نمایند، به همین دلیل شیعیان در رأس این فتوحات قرار دارند و مهدی (عج) به آنها حمله و سرزمین ایشان را فتح خواهد کرد<sup>۱</sup>. این ضلالت و گمراهی از یک نویسنده بسیار تعجب‌آور و مایه تأسف است. او اگر معنای نوشته‌های خویش را می‌فهمید، دستش هیچ‌گاه به نگارش این جملات نمی‌رفت تا باعث شکاف و دودستگی و تفرقه در امت شود. ای کاش به جای این جملات می‌نوشت که ایرانی‌ها با پرچم‌هایی سیاه برای جنگ مملکت خویش خارج می‌شوند تا زمینه‌ساز مملکت مهدی (عج) در بیت‌المقدس شوند و این نکته‌ایست که از حدیثی که در صفحات آینده خواهیم آورد، برداشت می‌شود و با شور و شوق ایرانی‌ها برای ظهور مهدی (عج) و جنگ با یهود در زیر پرچم او مطابقت دارد.

حقیقتی که نویسنده آن را نادیده می‌گیرد، این است که شیعیان نه سنی‌ها را تکفیر می‌نمایند و نه سنی‌ها، شیعیان را و هر دو یکدیگر را قبول دارند. ای کاش نویسنده درک می‌کرد، شیعه و سنی در بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی در کنار یکدیگر بسر می‌برند. بسان «حزب الله» لبنان که پوز اسرائیل را به خاک مالید

و سر پرنخوتش را در خاک کرد و طعم تلخ شکست را به آن چشانند و با مقاومت و جهاد قهرمانانه و از خودگذشتگی‌های بسیارش و ادار به فرار از جنوب لبنانش نمود و این واقعه دل تمام اهل ایمان را شاد کرد. و ای کاش روزی فرا رسد که همه ما در یک حزب‌الله قرار گیریم.

ای کاش نویسنده دست از برانگیختن فتنه و آشوب در جهان و امت اسلام بردارد و بیش از پیش به تحصیل علم سیاست و جغرافیا و تاریخ و ادبیات و فرهنگ پردازد. و از خداوند می‌خواهیم که به او علم و دانش ارزانی نماید!

۱۸. آیا شیعیان ایران از بنی‌عباس هستند و آیا خراسان در افغانستان واقع شده است؟

این دو خطایی است که در یک جمله نویسنده مرتکب آن شده است. یکی خطای جغرافیای و دیگری تاریخی. او در چند جای کتاب می‌گوید: «شیعیان ایران از بنی‌عباس هستند.»

و این خطای محض است، چون شیعیان ایران از نسل پارس‌ها هستند نه از بنی‌عباس و هرکه تاریخ اسلام را ورق زده باشد، می‌داند آنها به دولت عباسی در رسیدن به قدرت کمک کردند.

از جهت دیگر نویسنده گمان می‌برد، که خراسان در افغانستان است، آنجا که می‌گوید:

«این نشانه‌ها بیانگر این است که پرچم‌های سیاه اخیر از خراسان (افغانستان) سر برآورده‌اند و این جدای از پرچم‌های سیاه شیعیان ایرانی از سلاله بنی‌عباس است»<sup>۱</sup>.

و در این زمینه به روایت نعیم بن حماد به نقل از محمد بن حنفیه استناد

۱. آرمگدون، همان، ص ۳۱.



## یشکوبی در زمان فتنه و آشوب ■ ۴۳

می‌جوید که روایت کرده بود: «پرچم‌های سیاهی از بنی عباس برافراشته می‌شوند، پس از آن پرچم‌های سیاه دیگری از خراسان سر برمی‌آورد»<sup>۱</sup>.

من (نویسنده) می‌گویم، خراسان هیچگاه جزو افغانستان نبوده، بلکه از روز ازل تاکنون منطقه‌ای ایرانی است. نویسنده بدین وسیله با استناد به این روایت می‌خواهد پرچم‌های سیاه را به (طالبان) در افغانستان منتسب کند نه مردم ایران در خراسان، به همین دلیل هم جغرافیا و هم تاریخ را نادیده می‌گیرد.

بهرتر این بود که نویسنده به روایت ترمذی که به ابی هریره منسوب است، استناد جوید: «از خراسان پرچم‌های سیاهی خارج می‌شوند و هیچ‌کس جلودار آنها نخواهد بود تا اینکه در ایلیاء رحل اقامت افکنند».

ابن کثیر در کتاب «پایان آغاز و فرجام در فتنه‌ها و آشوبها» می‌گوید:

«این پرچم‌ها، آن پرچم‌هایی نیست که ابومسلم خراسانی آن را برافراشت و دولت بنی‌امیه را در سال صدوسی و دو سرنگون ساخت. بلکه پرچم‌های سیاه دیگری هستند که به یاری و همراهی مهدی (عج) برافراشه می‌شوند و او محمدبن عبدالله علوی فاطمی حسنی (رضی) است. خداوند او را یک شبه به راه راست هدایت کند یا ببخشاید و به او توفیق دهد یا با مردمانی از مشرق زمین مؤید فرماید تا او را یاری دهند و دولتش را برپا دارند. پرچم‌های آنها نیز سیاه است که این هیئتی برازنده و باوقار است. چون پرچم روایت رسول‌الله (ص) سیاه بود که به آن عقاب گفته می‌شد»<sup>۲</sup>.

آشکار است، در میان شیعیان ایران سیاه‌پوش فراوان است، بویژه روحانیون آنها که عملاً سربازان مهدی موعود (عج) می‌باشند و منتظر ظهور او یند و این

۱. درستی این روایت بسیار ضعیف است و از سخنان محمدبن حنفیه است نه پیامبر (ص).

۲. نهاية البداية والنهاية في الفتن و الملاحم، ابن کثیر، انتشارات القيمة، قاهره، ۳۰/۱

اعتقاد همیشه در میان ایشان وجود داشته است، اما این باعث نمی‌شود که ما «طالبان» را نیز سرباز حضرت مهدی (عج) بنامیم.

برای ایرانیان همین افتخار بس است که صحابه گرانقدر پیامبر، سلمان فارسی، از ایشان بوده است. مسلم در صحیح خویش در بخش «فضایل فارس» از ابی هریره و وی از پیامبر (ص) نقل کرده که پیامبر فرموده است: «اگر دین در فلک باشد، یکی از مردان فارس به دنبال آن خواهد رفت یا فرمود: یکی از فرزندان فارس آن را بدست می‌آورد».

و به نقل از ابی هریره می‌گوید:

«نزد پیامبر نشسته بودیم که سوره جمعه نازل شد. پیامبر آن را تلاوت فرمود: اوست خدایی که میان عرب امّی که خواندن و نوشتن هم نمی‌دانند، پیامبری بزرگوار از میان همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد که پیش از این همه در ورطه جهالت و گمراهی بودند و نیز قوم دیگر را (به روایت از پیامبر مراد عجم است) چون به عرب در اسلام ملحق شوند، هدایت فرماید که او خدای مقتدر و همه کارش به حکمت و مصلحت است»<sup>۱</sup>.

مردی گفت: اینها چه کسانی هستند یا رسول الله؟ پیامبر (ص) پاسخ نداد. آن مرد دوباره و سه باره همین سؤال را تکرار کرد. فرمود: در میان ما مسلمان فارسی است. گفت: پس پیامبر (ص) دست خویش را بر شانه سلمان گذاشت و سپس فرمود: «اگر دین در فلک و ثریا باشد، مردانی از میان ایشان آن را کسب خواهند کرد».

۱. آرمگدون، همان، ص ۲۴.

۱۲. آیا عراق در جنگ جهانی سوّم هم پیمانان غربی را شکست خواهد داد؟ عجیب است که نویسنده تمام حقایق غیرقابل انکار را نادیده می‌گیرد و به خداوند متعال قسم می‌خورد که «صدام حسین» در جنگ دوّم خلیج (فارس) هم پیمانان غربی را شکست داد و بار دیگر شکست خواهد داد. وی می‌گوید:

«آنها عراق را شکست ندادند، رژیم عراق پابرجاست و علی‌رغم خون‌های

بسیاری که از روی ظلم و ستم ریخته شده، باز علاقه ملتش به رئیس و رهبرش افزایش می‌یابد. هم پیمانان در تحقیق اهداف خویش در غلبه بر صدام و رژیمش و به زانو درآوردن ملت عراق با شکست مواجه شدند و این پیروزی بزرگی برای عراق در اولین آوردگاه جنگ جهانی به شمار می‌آید»<sup>۱</sup>.

سپس می‌گوید، هم پیمانان غربی باید بار دیگر و پس از فارغ شدن از افغانستان، عراق را مورد آماج حملات خویش قرار دهند، اما بار دیگر از عراق شکست خواهند خورد (!! می‌گوید: «این بار نیز هم پیمانان بسان دفعه پیش شکست خواهند خورد و بار دیگر در تحقیق اهدافشان موفق نخواهند شد. در اینجاست که دایره رویارویی‌ها گسترش می‌یابد تا سراسر منطقه را دربرگیرد و این آوردگاه دیگر وحشتناک‌ترین جنگ تاریخ است»<sup>۲</sup>.

بی‌شک این سخن ادعایی دروغین، یکسندگی و لجاجت نویسنده را می‌رساند. همه می‌دانیم، عراق در این جنگ چگونه شکست خورد و به دلیل بمباران و تخریب تأسیسات زیربنایی اش قرن‌ها به عقب بازگشت و کودکان این کشور به دلیل کمبود غذا و دارو جان خود را از دست می‌دهند و رژیم حاکم بر آن برنامه نفت مقابل غذا و بازدید از تأسیسات هسته‌ای و تسلیحاتی را رد می‌کند و

۱. آرمگدون، همان، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۲۵.

قلب‌های ما از مصایبی که بر ملت عراق می‌گذرد، خون می‌چکد. کجای اینها پیروزیست؟!

پیشگویی در تمام جملات نویسنده آشکار است و من با تمام وجود به او نصیحت می‌کنم، می‌تواند از استعداد و توانایی‌های خویش بیشتر در نگارش داستانهای پلیسی تخیلی استفاده کند و امیدوارم سودی که از آنها بدست می‌آورد، حلال باشد.

نویسنده باز به سخنان خویش در مورد شکست غرب از صدام باز می‌گردد و می‌گوید:

«آیا صدام (سفیانی) در این جنگ پیروز شد؟ پاسخ: بله، چون نیروهای هم‌پیمان که سی‌وهفت کشور جهان را تشکیل می‌دهند، هدف خویش را در فروپاشی رژیم عراق و به قتل رساندن رهبرش و به زانو درآوردن ملتش محقق نساختند. آیا این پیروزی نیست؟ سفیانی یک بار هم‌پیمانان را شکست داد. و آنها این بار نیز بسان بار اول نخواهند توانست به هدف خویش دستیابند»<sup>۱</sup>.

در این باره فقط می‌توان گفت، نویسنده بدین وسیله می‌خواهد، تمام حقایقی که بشریت با آن آشنا هستند، را نادیده بگیرد تا با روایت نعیم بن حماد در کتاب الفتن که آن را از حامد بن معدان نقل کرده، مطابقت داشته باشد: «سفیانی دوبار جماعت را شکست می‌دهد، سپس هلاک می‌گردد»<sup>۲</sup>.

۱۳. آیا سلاح‌های مدرن در جنگ جهانی سوم از کار خواهد افتاد؟

نویسنده درباره آرمگون می‌گوید:

«آنگونه که در صحیح مسلم آمده آتش جنگ چهار روز برافروخته خواهد

۱. آرمگدون، همان، ص ۵۵.

۲. روایت ضعیف است و فقط به خالد بن معدان موقوف است.

## بیشکویی در زمان فتنه و آشوب ■ ۴۷

بود و این جنگ با شمشیر و اسب خواهد بود، چون سلاح‌های استراتژیکی چون سلاح‌های کشتار جمعی از بین رفته یا به دلایلی از کار خواهند افتاد»<sup>۱</sup>.  
این سخن شک و شبهه بسیاری برای مردم ایجاد می‌کند. مثل این است که مسلمانان را به توقف تجهیز تسلیحاتی و مدرنیزه کردن سلاح‌های خویش دعوت می‌کند تا بسان تسلیحات خصم باشد یا بر آنها فائق نیاید. آشکار است، در اختیار داشتن سلاح‌هایی بسان تجهیزاتی که دشمن از آن برخوردار است، بزرگترین قدرت بازدارنده است. آمریکا از آن جهت جرأت پیدا کرد، ژاپن را بمباران شیمیایی کند، چون ژاپن از چنین بمبی برخوردار نبود. درحالی‌که هند جرأت چنین کاری را ندارد، چون پاکستان بسان هند از این نوع بمب‌ها در اختیار دارد.

باز از جمله عجایب دیگر جدال نویسنده و با مخالفانش در این باره است. یکی از این مخالفان می‌گوید:

«شنیدم در آنجا کسانی در حال خرید اسب و شمشیر هستند تا خود را آماده این نبرد خونین کنند».

نویسنده به شیوه‌ای عجیب پاسخ می‌گوید:

«اگر آنچه برادر ما گفته باشد، درست است و مردم از این کتاب آنقدر تأثیر پذیرفته و که عملاً آماده خرید اسب و شمشیر شده‌اند، باید گفت، کتاب در رساندن پیام خویش به مردم موفق بوده و این توفیقی الهی است. هم‌چنین شنیدم، بسیاری از خواب غفلت بیدار شده و راه استقامت و پایداری پیش گرفته‌اند که خدای را از این بابت شکر می‌گوییم. اما به نظر می‌رسد، شک شبهه‌ای

در گفتهٔ برادرمان باشد و به نظر نمی‌رسد، در سخنان خویش راستگو باشد»<sup>۱</sup>.  
 از این جملات آشکار است، نویسنده خصم خویش را راستگو نمی‌بیند. به عبارت دیگر نویسنده خود می‌داند، کسی سخن او را باور نمی‌کند و با تهیه اسب و شمشیر به ندای او پاسخ نمی‌دهد. این بدان معناست که خود نویسنده نیز خود را باور ندارد. او و هر انسان عاقلی اینجا درمانده می‌شود که آیا بخندد یا بگرید و بهتر آن است که بخندد.

هم‌چنین آشکار است، نویسنده از مامی خواهد، هیچ سعی و تلاشی جهت تجهیز و تسلیح جهان اسلام به سلاح‌های بازدارنده ننماییم و این دعوتی است که بالطبع از دشمنان اسلام و یاران آنها صادر می‌شود. من اعتقاد دارم، ضربه‌ای که سخنان این نویسنده وارد می‌کند، بسیار سنگین‌تر از کرده‌ها و ترفندهای دشمنان اسلام است.  
 و می‌گوییم، جنگ از همان آغاز خلقت وجود داشته است و بردن نام شمشیر و اسب در متون قدیمی به معنای عدم وجود سلاح‌های دیگر نیست و منظور معجز نمودن خود به سلاح هر دوره است همانگونه که خداوند متعال نیز می‌فرماید: «و شما ای مؤمنان در مقام مبارزه با آنها خود را مهیا کنید و تا آنجا که توانید از آذوقه و آلات جنگی و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خود فراهم سازید»<sup>۲</sup>. بنابراین، این مانع خرید هواپیما یا توپ و تانک و موشک و بمب هسته‌ای و نیتروژنی نمی‌شود.

می‌دانیم، یکی از همین گروه‌های افراطی که به افکار و اندیشه‌های خویش بسیار اهمیت می‌داد، فقط به تفسیر لفظی و ظاهری این متون پرداخت و برای روز مبادا شمشیر تهیه کرد، با فرا رسیدن آن روز توپ‌ها و تفنگ‌ها تمام

۱. پاسخ به ... همان، ص ۴۳.

۲. سوره انفال، آیه: ۶۰.

## بیشکویی در زمان فتنه و آشوب ■ ۴۹

شمشیرها را از بین بردند و شمشیرها برای لحظه‌ای هم که شده به کار ایشان نیامد.

۱۴. آیا عمر دنیا به هزاران یا میلیونها یا میلیاردها سال می‌رسد؟

نویسنده می‌گوید: «عمر دنیا به هزاران سال می‌رسد»<sup>۱</sup>.

و این خطایی علمی است. درست این است که عمر دنیا میلیونها سال و

حتی میلیاردها سال است. اما هم‌چنین می‌دانیم، اکنون ۱۵ تا ۲۰ میلیارد سال از

زمان انفجار بزرگی که خداوند از آن سخن گفته است می‌گذرد. آنجا که می‌فرماید:

«آیا کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین بسته بود، ما آنها را بشکافتیم»<sup>۲</sup>. به این

ترتیب سخن نویسنده در ورود به عمر و طول حیات امت اسلام نادرست است<sup>۳</sup>.

۱۵. آیا اقلیت‌های مسلمان ساکن غرب را باید به بازگشت دعوت کرد؟

نویسنده اقلیت‌های مسلمان ساکن غرب را به بازگشت به کشورشان دعوت

می‌کند و می‌گوید: «اطلاعی‌ای مهم. درخواست از مسلمانان آمریکا و اروپا. به

کشور و سرزمین خود بازگردید، چمدانهای خود را ببندید و عزم خود را جزم

نمایند و نادم و پشیمان درحالی‌که خدای خود را ستایش و سپاس می‌گویید،

بازگردید. آنجا در امنیت و رفاه و آسایش بسر می‌بردید و امروز با ترس و هراس

و آراز و اذیت مواجه هستید و فردا برای آنانکه بر ماندن در آنجا اصرار می‌ورزند،

قتل و کشتار و نابودی خواهد بود»<sup>۴</sup>.

و در این زمینه به روایتی استناد می‌جوید که حماد در کتاب الفتن به نقل از

پیامبر(ص) به آن استناد می‌جوید که فرموده است: «... روم بر اعراب

۱. آرمگدون، همان، ص ۶.

۲. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۳. نگاه کنید به: هستی، د. کارل مگامان، ترجمه: نافع ابوب، مجله عالم المعرفة، ش ۱۷۸، مجلس فرهنگ

ملی، کویت، بهار ۱۴۱۴، ص ۳۶.

۴. آرمگدون، همان، ص ۷۱.

سرزمین‌اشان دست خواهند یافت و آنها را خواهند کشت، بگونه‌ای که در سرزمین روم مرد یا زن یا فرزند عربی وجود نداشته، مگر اینکه کشته شده باشد»<sup>۱</sup>.

نویسنده سندیت حدیث را به تفصیل و درستی و ضعف آن را بیان نمی‌کند. ما این درخواست نویسنده را رد می‌کنیم. این درخواستی است که در هیچ سند و اثری از آن نام برده نشده است. در واقع می‌توان گفت امری مورد انتظار است، نه مطلوب. اگر چنین حادثه‌ای روزی در اندلس به وقع پیوست، به نظر نمی‌رسد، امروزه در غرب اتفاق بیفتد. چون اسلام در آنجا با قدرت نفوذ کرده و این نتیجه دعوت مسلمانانی است که در میان هم‌کشیشان خود بسر می‌برند و سایر مردم را به اسلام دعوت می‌کنند و بخشی از شهروندان این کشورها شده‌اند نه اینکه صرفاً غریبه و بیگانه‌ای در این سرزمین باشند. آنها در آنجا صاحب حق و حقوق هستند و سازمانها و مؤسساتی مخصوص به خویش دارند و جمعیت ایشان به طور مداوم در حال افزایش است و ما امیدواریم، این کشورها به دور از نظریه‌ها و تئوریهای آرمگدون روزی مسلمان شوند و به اسلام درآیند.

۱۶. آیا می‌توان بدون هیچ قاعده و ضابطه‌ای سخنان اهل کتاب را پذیرفت؟

بخاری در صحیح خویش از عبدالله بن عمرو روایت کرده که پیامبر فرموده است: «از من حتی یک نشانه یا حدیث هم که شده، تبلیغ کنید و آن را به مردم برسانید و از بنی اسرائیل زیاد بگویید که هیچ حسابی در پس آن نیست، اما هرآنکه دروغی به معتمد و درستکاری نسبت دهد، جایگاهش در آتش است».

نویسنده به این حدیث استناد جسته است تا عقده آرمگدون را منتسب به اهل کتاب کند با اینکه این عقیده‌ای دروغین و گمراه‌کننده است که بسیاری از خود اهل کتاب از آن دوری جسته‌اند و هیچ دلیل و نشانه‌ای در آیین ما درباره این

۱. حدیث بسیار ضعیف است و نمی‌توان به آن استناد جست.



## بیشگویی در زمان فتنه و آشوب ■ ۵۱

عقیده وجود ندارد، به همین دلیل نمی‌توان حکم به درستی آن داد. پیامبر(ص) به ما دستور داده است، آنگونه که بخاری از آن حضرت نقل می‌کند: «اگر اهل کتاب با شما سخن گفتند نه ایشان را تصدیق کنید و نه تکذیب». ما نیز می‌گوییم: سخن گفتن از اهل کتاب جایز است، اما به شرطی که: سخنی نباشد که آیین ما آن را رد کرده باشد. صفتی را به انبیای بزرگوار منتسب نکنند که شایسته ایشان نباشد. سخن نامعقولی نباشد که عقل آن را رد کند و پیشگویی نباشد که غیرمنقول و باشد. این درحالی است که نویسنده ما در استدلال‌های خویش از شیوه عجیب و غریبی استفاده می‌کند و فکر می‌کند، این شیوه اهل اجتهاد است. به همین دلیل متون را در جای غیر آن می‌آورد و یا سخنان اندیشمندان را برای مطالب و سخنانی دلیل می‌آورد که شایسته آن نیست. با این حال همه را به مبارزه فرا می‌خواند و صفحه‌ای از کتابش را آن خالی نمی‌گذارد و در تمام کتاب ملاحظه می‌شود، مخالفان خویش را مسخره کرده و دشمنان خویش را به باد ناسزا و سرزنش می‌گیرد<sup>۱</sup>.

---

۱. به عنوان مثال نگاه کنید به کتاب او که در بخشی از آن می‌گوید: «و می‌توان به این اکتفا کرد، در مورد بیان دلیل و مجاز بودن سخن گفتن از بنی اسرائیل که هرکه به این سخنان گوش دهد و یا دل به آن بسپارد شهید به‌شمار می‌آید. اما در آخر الزمان از علم و دانش بشر کم شده و فتنه‌ها و بلواها آشکار می‌شود و درک و فهم بشری از منظور و مقصود شرع و باطن احکام ناتوان می‌گردد. به همین دلیل ضروری می‌گردد که سخنان دانشمندان و استنباط‌های ایشان را از شرع که نزد اهل فقه معروف است، آورد تا طالبان علم بدانند، چگونه فقه و اجتهاد صورت می‌گیرد. (منبع: پاسخ به...، همان، ص ۴۶).

من می‌گویم: آیا هرکس دو سال در الأزهر درس بخواند، به درجه اجتهاد می‌رسد و می‌تواند، مدرک دعوت را بدست آورد؟ جلال‌الدین السیوطی هنگامیکه ادعا کرد، به درجه اجتهاد مطلق رسیده است، تمام جهان علیه او قیام کرد. حال چگونه امروز یک غیرکارشناس و متخصص در علوم اسلامی و بی‌اطلاع از فقه و اصول و تفسیر و حدیث و زبان عربی چنین ادعایی می‌کند؟ و ما چه کار باید بکنیم، وقتی می‌بینیم که کتابهایش محتوا و بار علمی ندارد و از سیر معمول سایر کتابها خارج است و نشان می‌دهد. نویسنده از تمام ادوات مورد نیاز اجتهاد بی‌بهره و سخنان او صرفاً گزافه‌گویی، گمراه‌سازی و یاوه‌گویی است که بوسیله آن عامه مردم و ساده‌دلان فریب می‌دهد.

نویسنده با این نقل قول‌ها و سخنان می‌خواهد، ساده‌دلان را به این توهم  
بیاندازد که در تحقیقات خود به منابع علمی و متون دانشمندان و اندیشمندان  
مراجعه می‌کند، درحالی‌که اصلاً چنین نیست!!

سپس به مبارزه‌طلبی با مخالفان خویش که نظریه آرمگدون را رد می‌کنند،  
می‌پردازد، آنهم به شیوه‌ای که قلم از توصیف آن ناتوان است.

«گفتم: این به خاطر فریب دیگران یا به خاطر نبود علم و آگاهی نزد شماست»  
و هم چنان به مبارزه‌طلبی خود ادامه می‌دهد و می‌گوید: «می‌خواهم فقط یکی  
از شما دلیل و برهانی درست از گذشتگان بیاورد که مؤید سخنانتان باشد»<sup>۱</sup>.  
من به این ستیزه‌جویی‌ها و مبارزه‌طلبی‌ها پاسخ می‌دهد و نقل قولی از  
«القرطبی» می‌آورم که در «التذکره» آمده است:

«ابوالحسن احمد بن جعفر بن المنادی خبر سفیانی را به تفصیل در کتاب  
خویش «الملاحم» (نبردهای خونین) آورده است. اینکه او با ارتشش شکست  
خواهد خورد و اتفاقات دیگری خواهد افتاد که خداوند بیش از دیگران به  
درستی و صحت آنها آگاه است و تمام آنها را از کتاب دانیال که به این نام معروف  
می‌باشد، گرفته است. الحافظ ابوالخطاب بن دحیه و حیه می‌گوید: دانیال یکی از  
پیامبران بنی اسرائیل است. و هر که مطالب غیر موثقی را به او یا به پیامبرمان  
نسبت دهد، در عدالت و قدرت تعقل او باید شک کرد»<sup>۲</sup>.

و سرانجام اینکه در پایان باید گفت، پیشگویی حوادث آخرالزمان چیز  
جدیدی نیست، بلکه از قدیم الایام معمول و مرسوم بوده است و علمای اسلام

۱. پاسخ به، همان، ص ۴۵.

۲. یادآوری امور مردگان و امور آخرت، القرطبی، کتابخانه دانشگاه الازهر، قاهره، ۱۴۰۰، ۷۱۵/۲، ص

## پیشگویی در زمان فتنه و آشوب ■ ۵۳

دست به نقد و بررسی این پیشگویی زده‌اند. از جمله «ابوالحسین احمد بن جعفر بن المنادی» از سفیانی در کتاب خویش الملاحم (نبردهای خونین) یاد و عنوان کرده، نام وی عتبة ابن هند است و سخنان بسیاری پیرامون او است که عین همین مطالب در کتاب «یادآوری احوال مردگان و امور آخرت» از امام القرطبی نیز آمده است:

«در این کتاب از نبردها و حوادث صحبت و تناقضات همه چیز از الف تا یاء آورده شده است و روایت‌های بسیار عجیب و غریبی از هوی و هوس‌ها و جنون‌زدگی‌ها و مطالبی که آخرین آنها، اولین آنها را تکذیب می‌کند، آمده است و نویسنده از مفسران به خاطر عدم توانشان در تفسیر مطالب دلجویی می‌کند. از جمله مطالبی که زنادقه‌ها به نقل از حضرت محمد (ص) آورده و گفته‌اند در سال سیصد، مسیح دروغین از میان یهودیان اصبهان سر برمی‌آورد در حالیکه ما اوایل سال هفتصد هستیم و چنین چیزی اتفاق نیفتاده است»<sup>۱</sup>.

و ما اوایل سال هزار و پانصد قرار داریم، اما هنوز چنین اتفاقی نیفتاده است.

---

۱. یادآوری امور مردگان و امور آخرت، همان.

## فصل سوم

### عقیده هزاره خوشبختی نزد انجیلی‌ها

بنیادگرایی انجیلی و اصول و اعتقادات آن ریشه‌های عمیقی از انگلستان تا آمریکا دارد و بیانگر رابطه گرم و صمیمانه بنیادگرایان انجیلی با یهودیان است. در این میان صهیونیست‌های مسیحی یک طرف و صهیونیست‌های یهودی طرف دیگر این جریان قرار دارند و اصطلاح صهیونیسم مسیحی، برای بسیاری از تحصیلکردگان و آکادمیک‌ها جدید و نوین است، اما واقعیت دردناکی است که در قرن شانزده و هفده انگلستان شاهد نشود و نمای آن بود. بدین ترتیب می‌توان گفت، با اینکه پیش از صهیونیسم یهودی پای به عرصه وجود گذاشت - که در اواخر قرن گذشته با آشنا شدیم - با این حال همیشه در مقابل آن سر فرود می‌آورد.

در این میان جنبش اصلاح مذهبی پروتستان تأثیر بسزایی بر جنبش بنیادگرایی گذاشت. چون روحانیون کلیسای اصلاح طلب خواهان بازگشت به عهد قدیم و تفسیر ظاهری آن شده بودند و در پی آن کتاب مقدس در دسترس

عامه مردم قرار گرفته بود، درحالیکه تا پیش از این خواندن و تفسیر آن فقط مختص مردان کلیسا بود. به همین منظور بسیاری از این افراد به مطالعه و تفسیر کتاب مقدس بر وفق دیدگاههای خویش روی آوردند و در این تفسیرات علاوه بر اینکه هر دو عهد کتاب را مدنظر قرار می دادند، روی به تفسیرات سمبلیک و مبهم نیز آوردند.

این باعث شد، اعتقادات بنیادگرایی، اعتقاداتی جدید در تاریخ کلیسای غرب تلقی گردد و یهود در آن از دشمنان خداوند و مسیح و نفرین شدگان به ملت مبارک و برگزیده خداوند مبدل شوند. گذشته فراموش و مملکت اسرائیل در تورات به دولت اسرائیل در فلسطین تبدیل شود. همانگونه که تاریخ جایگزین آینده شد و پیشگویی های کتابها به واقعیت های سیاسی و رویاها به حقایق و تئوریهای تبدیل شدند و سود و منفعت دنیا مقدس و امری مذهبی و لاهوتی شد. بر اساس آنچه «ریجنیا شریف» در کتاب «تأثیر ارزش های صهیونیسم غیریهودی بر اندیشه غرب» می گوید:

«اروپای پیش از اصلاح مذهبی، یهود را ملت برگزیده خداوند به شمار نمی آورد که خداوند برای ایشان مقدر نموده باشد به سرزمین مقدس بازگردند و اگر یهودی برای امری برگزیده می شد، آن امر لعن و نفرین بود و یهود کافر و مرتد و قاتل مسیح به شمار آورده می شدند و هیچ علاقه ای به بازگرداندن شکوه گذشته نژاد عبری وجود نداشت، همانگونه که هیچ امیدی به احیای دوباره روحی یا قومی یهود یا کوچکترین نظری در تملک فلسطین توسط ایشان وجود نداشت. در قرون وسطی اصلاً صهیونیسم غیریهودی در اروپا موجودیتی نداشت و اسرائیل صرفاً نام یکی از ادیان زمین بود و هیچ اندیشه ای وجود

نداشت که برای اسرائیل خصوصیات و صفاتی قومی در نظر گیرد<sup>۱</sup>. آثار برجای مانده از این افکار و اندیشه‌ها که در اروپا منتشر شده بود، بسیار وحشتناک و مخوف بودند. دعوتها و خواسته‌هایی جهت آغاز جنگ‌های صلیبی جدید برای «آزادساختن» فلسطین سربر آورد، از جمله در دانمارک توسط «هالگر پولی». وی پادشاهان اروپا را تحریک و تشویق کرد، برای آزاد ساختن فلسطین و قدس از دست کافران (مسلمانان) و اسکان یهود، (وارثان اصلی و مشروع این سرزمین!!) در آن حمله صلیبی جدیدی تدارک ببینند.

در سال ۱۶۴۹ عریضه ذیل از سوی «جوانا و کارتريت»، دؤ بنيادگرای انجیلی، به دولت انگلستان فرستاده شد:

«باشد که ملت انگلستان و ساکنان سرزمین‌های اطراف آن، اولین کسانی باشند که پسران و دختران اسرائیل را بر کشتی‌های خویش حمل نمایند و به سرزمینی که به اجدادشان، ابراهیم و اسحاق یعقوب وعده داده شده بود و میراث ابدیشان می‌باشد، بازگردانده شوند».

به این ترتیب دؤمین طرح و برنامه بنيادگرایی پروتستانی از آغاز، تلاش جهت مهاجرت دادن یهود به فلسطین شد تا مطابق پیشگویی‌های وارده در تورات دولتی برای ایشان در آنجا برپا گردد. در این باره «شافتسبری»، مبلّغ بنيادگرای بریتانیایی، می‌گوید:

«شام را با پالمرسن، وزیر امور خارجه انگلستان، صرف کردم. وقتی تنها شدیم با او درباره برنامه‌ها و طرح‌های خویش جهت اسکان یهود در فلسطین سخن گفتم. به نظر می‌رسید، به مذاق او خوش آمده بود.. سوالات چندی در این باره از من کرد و وعده داد، در این باره تأمل کند».

۱. صهیونیسم غیریهودی، ریچینا شریف، مجله المعرفه، ش ۹۶، کویت، ۱۴۰۶.

عنایت و توجه الهی چقدر زیبا و دل‌انگیز است! بویژه آنکه با ادوات بشری نیز همراه گردد. خداوند پالمرسن را برگزیده بود تا وسیله خیر برای ملت قدیمی‌اش شود و وفاداری خویش به میراثشان را ابراز و به حقوق ایشان اعتراف کند... بنظر می‌رسد، بیش از اینها سعی و تلاش کند. در این راه اگرچه انگیزه مذهبی شرافتمندانه است، اما چندان قدرتمند نیست. من مجبورم از ابعاد سیاسی، مادی و تجاری و بازرگانی (استعماری) به بحث و گفتگو بنشینم. پردازم، چون او بسان آقایش بر قدس نمی‌گرید و نمی‌خواهد این شهر به شکوه و جلال گذشته‌اش بازگردد»<sup>۱</sup>.

از اینجا بود که «همکاری» میان بنیادگرایان و سیاستمداران آغاز شد و اهداف و منافع آنها در یک نقطه با یکدیگر تلاقی نمود و بدین طریق آنها خواستند، هریک به اهداف خویش برسند. همسر پالمرسن در این باره به یکی از دوستان خود می‌گوید:

«عوامل تندروی مذهبی در کنار ما ایستاده‌اند و شما می‌دانید، قدرت پیروان آنها در این کشور چقدر است. آنها مصمم هستند، قدس و سراسر فلسطین برای یهود باقی بماند و یهود به آنجا بازگردند. تمام تلاش آنها بر بازگرداندن یهود متمرکز شده است»<sup>۲</sup>.

اما «ویلیام هسلر»، بنیادگرای انجیلی، وابسته سفارت بریتانیا در اتریش و بر آموزه‌های انجیلی و صهیونیسم مذهبی پرورش یافته بود، بخوبی توانست با توجه به موقعیت شغلی خویش به عنوان یک دیپلمات، گرایشات مذهبی و سیاسی و صهیونیستی را در یک جا گرد آورد. هم‌چنین او حلقه ارتباط میان

۱. صهیونیسم غیریهودی، همان، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۱۸.

## عقیده هزاره خوشبختی نزد انجیلی‌ها ■ ۵۹

صهیونیسم انجیلی پروتستانی و صهیونیسم یهودی بود. وی کتاب خویش «بازگشت یهود به فلسطین» را در سال ۱۸۹۴ یا دو سال پیش از کتاب «دولت یهود» هرتزل منتشر کرد. و هنگامیکه کتاب هرتزل منتشر شد و هسلر آن را مطالعه کرد، خواهان دیدار با نویسنده‌اش شد. در سال ۱۸۹۶ ملاقات میان دو قطب بنیادگرایی صهیونیستی، یکی مذهبی و دیگری سیاسی، یکی مسیحی و دیگری یهودی صورت گرفت. هرتزل پیرامون این دیدار در خاطراتش می‌گوید: «ویلیام هسلر - آن مرد محترم، وابسته سفارت انگلستان در اینجا به دیدارم آمد، دو دست بسیار حساسی دارای محاسنی بلند و سفید بود. او علاقه بسیاری به راه‌حل پیشنهادی من برای حل مسئله یهود نشان داد و حرکت من را نقطه تحول پیشگویی‌ها به شمار می‌آورد که خود نیز آن را دو سال پیش پیشگویی کرده بود...»<sup>۱</sup>

اگر انگلستان نقشه اساسی در برپایی و تأسیس اسرائیل، مملکت جدید خداوند، از طریق وعده بالفور در سال ۱۹۱۷ و سیاست قیومیت بر فلسطین داشت و در این راه مذهب و سیاست را با هم درآمیخت، آمریکا نیز نقشی کمتر از انگلستان ایفا نکرد. که این کشور، اولین کشوری بود که دولت بنیادگرایی صهیونیستی را به رسمیت شناخت و در تمام ابعاد و زمینه‌ها از آن حمایت کرد. از جمله مهمترین رؤسای جمهوری که پیشینه‌های توراتی با خود حمل می‌کردند و این پیشینه‌ها نقشی اساسی و مهم در زندگی و سیاست‌هایشان ایفا نمودند، «ترومن» بود که خود تورات را خوانده و در آن تحقیق و تفحص نموده بود و به عنوان یکی از دانش‌آموزان تورات به توجیه تاریخی تأسیس وطنی قومی برای یهود پرداخت. وی معتقد بود، وعده ۱۹۱۷ بالفور امید و آرزوهای

۱. صهیونیسم غیریهودی، همان، ص ۱۴۷.



کهن ملت یهود را محقق ساخت. داستان زندگی خصوصی ترومن و شخصیت او مملو از اقتباس‌ها و اشارات توراتی است که نشان می‌دهد، آموزه‌های یهودیت مسیحی تا چه اندازه در وجود او رسوخ کرده بود.

ترومن از جمله تعمی‌دیهایی بود که به شدت به ایدهٔ برانگیختگی و تأسیس مجدد مملکت قدیمی و یهودی خداوند اعتقاد داشت و معروف است که علاقه خاصی به مزمور ۱۳۷ از مزامیر داوود داشت که با این سخن آغاز می‌شود: «بر رودهای بابل نشسته بودیم و چون به یاد صهیون افتادیم، به گریه افتادیم». ترومن اعتراف می‌کند، هرگاه داستان فرود آمدن و صایای دهگانه را در سینا خوانده، احساسی عجیب سراسر وجود او را فراگرفته و تصریح کرده است: «موسی اصول و مبادی اساسی قوانین این امت (یهود) را در کوه سینا دریافت نموده است.»

و هنگامیکه «ادی جاکوبسون»، ترومن را به حاضران انستیتو لاهوتی یهود معرفی کرد، او را شخصیتی توصیف نمود که به خلق دولت اسرائیل کمک بسیار کرده بود. ترومن در پاسخ به این توصیف به ایدهٔ همیشگی صهیونیسم بنیادگرا پیرامون تبعید و برانگیختگی استناد جست و گفت: «منظور شما از این سخن چیست که به خلق یهود کمک کرد؟ من کوروش هستم، من کوروش هستم. چه کسی می‌تواند، کوروش را فراموش کند، همو که یهود را از تبعیدگاهشان در بابل به قدس بازگرداند؟»<sup>۱</sup>.

این فقط ترومن نیست که چنین سخن می‌گوید. تورات نزد مسیحیان آمریکا بیش از هر کتاب دیگری منبع ایمان و اعتقادات است. زبان و تصورات و تخیلات و توجی‌هات اخلاقی و مبارزات بشری این کتاب بخشی جدایی‌ناپذیر

۱. صهیونیسم غیریهودی، همان، ص ۲۱۵.

## عقیده هزاره خوشبختی نزد انجیلی‌ها ■ ۶۱

از شخصیت آمریکایی است و پیامبران و پادشاهان و بت پرستان و عامه مردمی که در اسرائیل قدیم قرن‌ها پیش زندگی می‌کردند، دوباره برخاسته‌اند تا نقش‌هایی معاصر در تاریخ آمریکا، چه در روزهای درخشان و تابناک و چه در تنگناها و بحرانها، ایفا نمایند.

این تربیت دوران کودکی در منزل و مدرسه است که باعث می‌شود، این مسیحیان در وجدان و تخیلات خویش در گذشته‌ای توراتی بسر برند و فرهنگ تورات بخش اصلی و جدایی‌ناپذیر فرهنگ ایشان را تشکیل دهد. بگونه‌ای که احیای عهد قدیم و تمسک به آن، عنوان یک عقیده و تاریخ و فرهنگ مطرح گردد، نه یک اسطوره و میراث مردمی و سرانجام باعث گردد، گرایش‌ات و جریانهای مذهبی جدیدی در میان طوایف پروتستانی بوجود آید، مانند طایفه تدبیریها و پیورتن‌ها.

بنابراین جای تعجب نیست، آمریکای بنیادگرا خود را به آغوش اسرائیل بنیادگرا بیاندازد، از رؤسای جمهور و نمایندگان مجلس سنا و نمایندگان گرفته تا یهودیان بنیادگرای آمریکا و بنیادگرایان مسیحی انجیلی. میراث روحی و معنوی مشترک باعث می‌شود، این رابطه گرم و صمیمانه جدایی‌ناپذیر باشد. بنابراین می‌توان گفت، این رابطه از ائتلاف صرفاً استراتژیک یا نظام امپریالیستی نشأت نمی‌گیرد، بلکه الهام مشترکی است که از آیات و آموزه‌های تورات گرفته شده است.

اینجاست که محرک اصلی مجلس نمایندگان آمریکا در حمایت از اسرائیل غاصب مشخص می‌شود. این حمایت آنقدر وسیع و گسترده است که فراتر از فشار لابی معروف یهود است. «توماس جی‌لین» نماینده مجلس نمایندگان آمریکا در سال ۱۹۴۴ از این رابطه چنین تعبیر می‌کند:

«برای اینکه یهود مملکت خداوند را بنا نمایند، باید به عنوان اقلیتی عاجز و ناتوان در میان سایر ملل پراکنده نشوند و همانگونه که پیامبران بشارت دادند، می‌بایست، دولتی داشته باشند تا در آن کار کنند و سیستم اجتماعی خویش را آنچنان متحول نمایند که نمونه و الگوی تمام جهانیان باشد و ملل دیگر از آن درس بگیرند»<sup>۱</sup>.

«کابوت لودج»، رئیس هیئت روابط خارجی کنگره، در سخنرانی خود در بوستون در ۱۹۲۲ پیرامون روح تعصب در قبال مسئله فلسطین چنین گفت:

«به نظر من این بسیار خوب و تحسین‌برانگیز است که ملت یهود در سراسر جهان تمایل داشته باشند، وطنی قومی - ملی برای افراد هم‌جنس خویش بنا نمایند که تمایل به بازگشت به سرزمینی را دارند که مهد آنها بود و برای هزاران سال در آن بسر می‌بردند. من هرگز نمی‌توانم، تصور کنم، قدس و فلسطین زیر سلطه محمدی‌ها (مسلمانان) باشد. باقی ماندن قدس و فلسطین که برای یهود مقدس است و سرزمینی که برای تمام ملل بزرگ مسیحی غرب مقدس به شمار می‌آید، در دست ترک‌ها (مسلمانان) برای سال‌های سال، چون کلمه ننگی است که پریشانی تمدن نشسته است و باید آن را پاک کرد»<sup>۲</sup>.

و از آنجا که این تدین بنیادگرایانه از ابتدا با اطماع و چشم‌داشت‌های سیاسی درآمیخت، بنابراین دروغ، تحریف و تزویر زیادی نیز در آن وارد و باعث شد، حقوق و موجودیت و تمدن دیگران نایده گرفته شود. این عدم توجه به دیگران مسیحیان شرقی را نیز دربر می‌گرفت که در فلسطین در امنیت کامل در کنار مسلمانان و «یهودیان» بسر می‌برند. این بنیادگرایان هنگامیکه هرآنچه

۱. صهیونیسم غیریهودی، همان، ص ۲۱۸.

۲. همان، ص ۲۲۱.

## عقیده هزاره خوشبختی نزد انجیلی‌ها ■ ۶۳

می‌خواستند، در فلسطین کردند، دست به توجیه کرده‌های خویش زدند و اعراب را مردمانی احمق و کودن و تنبل توصیف کردند که سمبل «قبایل بدوی و صحرائشین» بودند که توانایی استفاده و بهره‌وری از زمین و کنترل امور کشور را نداشتند و وعده «بازگشت» یهود به این سرزمین تنها راه «حل» این مشکلات ایشان به شمار می‌آمد.

با توجه به این اعتقادات بنیادگرایانه صهیونیستی «جان ویلیام راش»، ژئولوژیست معروف، در سال ۱۹۸۸ چنین نوشت:

«تاکنون هیچ ملتی نتوانسته است، کشوری در فلسطین برپا کند و در این کشور وحدت ملی یا روح ملی به وجود آورد. قبایل فقیری که از عناصر و عوامل مختلف تشکیل شده‌اند، در این سرزمین مستاجر و صاحبان «موقت» زمین به شمار می‌آیند. آنها به انتظار شایستگی هستند تا زمین را برای همیشه تملک نمایند»<sup>۱</sup>.

و «مانیر ترهاگن»، بنیادگرای آمریکایی، گفت:

«اعراب فلسطین هیچ‌گاه به موهبت‌های طبیعی دست نخواهند یافت و یهودیان همیشه در رأس هرم باقی خواهند ماند. یهود خواهان تشکیل دولتی با حاکمیت خویش در فلسطین هستند تا وطن قومی ایشان را تشکیل دهد نه اینکه در این کشور اتحادیه فدرال دروغین عربی - یهودی برقرار باشد. یهودی‌ها قدر هم که صدایش ضعیف و تحت فشار و ظلم و ستم باشد، در نهایت پیروز است و به گوش جهانیان خواهد رسید و اعراب را تهدید خواهد کرد و اگر در این راه حامیان منطقه‌ای و بومی خویش را از دست بدهد، باز کسان دیگری را در اروپا و آمریکا به خدمت خواهد گرفت تا به مدح و ستایش او پردازند و او همانگونه

۱. صهیونیسم غیریهودی، همان، ص ۱۲۷.

که بود و هست، باقی خواهد ماند. یهود در شرق اقامت خواهند کرد تا افکار را کد اعراب را از بین ببرند، افکاری که فراتر از اصول و مبادی خشک محمد<sup>۱</sup>، اصول و مبادی دیگری را نمی بیند<sup>۲</sup>.

اسرائیل نزد این بنیادگرایان بخشی از رسالت سفیدپوستان «برای آزادسازی و مدرنیته نمودن» شرق «عقب مانده» است. به همین دلیل از ارتکاب و حشیانه ترین جرایم حتی در خود آمریکا نیز ترس و واهمه ندارند. در آمریکا کلیسای پروتستانی پیورتانی (Puritans or new England) سرخپوستان، ساکنان اصلی آمریکا، را به مجمع الجزایر کارائیب تبعید کرد تا به بردگان آفریقا ملحق شوند. حتی از ایرلندیهای تبعیدی و زندانی چون بهایم و چهارپایان برای انجام کارهای سخت و سنگین استفاده کرد.

بنیادگرایان انجیلی که دیدگاههای مذهبی خاص خویش را دارند، در حال حاضر برای اسرائیل اموالی جمع می کنند تا به تخریب مسجد الاقصی و برپایی هیکل سلیمان اختصاص یابد و همان اعتقادات و اندیشه هایی را دنبال می کنند که اجدادشان به آن پایبند بودند. آنها گمان می برند، راه برحق و شجاعت و دلیری این است که سرخپوستان را قتل عام و تمام آمریکا را تصرف نمایند و چون سراسر آمریکا را به چنگ آوردند، تصمیم به خلق چنین نظامی در جای دیگر جهان، فلسطین، نمایند. «صهیون جدید» - رویای شهرک نشینان - همان صهیون قدیم یعنی فلسطین شد و از آنجا که برخی از شهرک نشینان مسیحی قتل عام و کشتار سرخپوستان را صواب یافتند، بنابراین مسیحیان نیز کمک مالی به صهیونیست ها را برحق دانستند تا از آنها برای قتل عام و کشتار فلسطینی ها

۱. منظور پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد (ص) می باشد.

۲. صهیونیسم غیریهودی، همان، ص ۲۴۹.

استفاده شود»<sup>۱</sup>.

در میان دو‌یست طایفه پروتستانی موجود در آمریکا که پیروان آنها به  
صدوهشتاد میلیون نفر می‌رسد، طایفه تدبیرها (Indispensability) که  
بیش از چهل میلیون نفر پیرو دارد، در پذیرش اصول و مبادی صهیونیسم راه  
افراط را پیش گرفته است و کلیساهای آن به کلیساهای پروتستانی انگلوساکسون  
سفید (W.A.S.P) شهرت یافته‌اند که خلاصه عبارت «White Anglo Saxon  
Protestant» می‌باشد و شخصیت‌های سیاسی و اقتصادی و مطبوعاتی و  
تبلیغاتی و نظامی و ترتیبی جامعه آمریکا را دربر دارد. اکثر بنیادگرایان تابع این  
کلیسا که در جنوب آمریکا ساکن هستند، نژادپرستی خویش را آشکارا بیان  
می‌کنند و معتقدند، برتری ایشان بر سیاهپوستان و سرخپوستان و کاتولیک‌ها و  
چینی‌ها و ژاپنی‌ها و هندوها و مسلمانان در پوست سفید آنها است.

این بنیادگرایان انجیلی خود را از یهود نیز برتر می‌دانند، چون ایشان به مسیح  
ایمان دارند، درحالی‌که یهود به مسیح ایمان ندارند. بنابراین رنگ سفید پوست  
یهود، آنها را با بنیادگرایان انجیلی برابر نمی‌کند، همانگونه که این موضوع در  
مورد مسیحیان سیاهپوست نیز صدق می‌کند. اما از آن جهت که یهود در برنامه‌ها  
و طرح‌های بنیادگرایان برای فرجام جهان و بازگشت مسیح نقش اساسی دارند،  
بنابراین برای ایشان اهمیت می‌یابند.

این جنبش‌های بنیادگرا ادعا می‌کنند، با احیای متون تورانی و انجیلی و  
خارج ساختن آنها از قید و بند حاکمیت سنتی کلیسا عملیات اصلاح و بازنگری  
مذهبی را به مورد اجرا می‌گذارند، بویژه آنکه در گذشته تفسیر و فهم این متون  
فقط به مردان کلیسا اختصاص داشت. این جنبش ابعاد سیاسی و منفعت‌جویانه

۱. پیشگویی و سیاست، همان، ص ۱۱۷.

برای گروههایی داشت که تحقق منافع خویش را در پس این متون پنهان می‌ساختند. بنابراین هنگامیکه تایید و حمایت از اسرائیل مدنظر ایشان بود، آن را در قالب دین مطرح می‌ساختند و هنگامیکه ایجاد آشوب و بلوا در میان مسلمانان و آواره ساختن ساکنان این کشورها و محو هویت آنها مدنظر بود، برای آن توجیحات مذهبی می‌آوردند و هنگامیکه ترویج و گسترش و دامن زدن به جنگ‌ها باعث رونق بازار فروش تسلیحات ایشان می‌شد، خواهان آغاز جنگ مقدس می‌شدند!!

افکار و اندیشه‌های بنیادگرایانه، خاص گروهی محدود از افراطی‌ها و تندروها نیست، بلکه عقیده یک ملت را تشکیل می‌دهد. این باعث شد، بسیاری از نظرسنجی‌های به‌عمل آمده در دههٔ هفتاد، آمریکا را «زاده بنیادگرایی» یا «انجیلیسم» بنامند و این تعبیری بود که «گیل کیپل» آشکارا آن را بکار برد، بی‌آنکه افراد قرار گرفته در این توصیف خود را از این توصیفات مبرا نمایند. در سال ۱۹۷۸ در نظرسنجی مجلهٔ «مسیحیت امروز»، مشخص شد، ۲۲٪ آمریکایی‌ها خود را «انجیلی»، ۳۵٪ پروتستانی لیبرال، ۳۰٪ کاتولیک، ۴٪ غیرمسیحی و ۹٪ لائیک به‌شمار می‌آوردند. همین نظرسنجی را مؤسسه گالوپ در سال ۱۹۸۶ انجام داد و نتایج بدست آمده نشان داد، ۳۳٪ آمریکایی‌ها یا ۵۸ میلیون آمریکایی خود را انجیلی معرفی کرده‌اند، آنهم زمانیکه کلیساهای لیبرال تلاش می‌نمودند، خود را حامی و برآورندهٔ خواسته‌های اقلیت‌ها و گره‌های محروم اقتصادی و سیاسی معرفی نمایند. بنابراین ملاحظه می‌کنیم این رقابت نتایجی معکوس به همراه داشت، طوایف انجیلی با اینکه چنین شعارهایی سر نمی‌دادند، موفق شدند، بخش گسترده‌ای از اقشار مختلف جامعه را جذب خود

و شکست و عقب‌نشینی کلیساهای لیبرالیستی را عیان نمایند.<sup>۱</sup> بدین ترتیب آمریکا به خواستگاه بنیادگرایان، آنهم نه فقط بنیادگرایی مسیحی که بنیادگرایی یهودی تبدیل شد و یهودیان افراطی و متعصبی در این کشور سربرآوردند که از ارتکاب و حشیانه‌ترین جرایم در حق اعراب و مسلمانان واهمه نداشتند. آنها با دو تابعیت و حفظ پاسپورت‌های آمریکایی با حرص و ولع خواهان اقامت و سکونت در مناطق عربی و اشغالی ۱۹۶۷ شدند و سازمانهایی بنیان نهادند که در کفر و الحاد و حشیگری در جهان بی‌همتا بود. یکی از معروفترین این سازمانها و جنبش‌ها، جنبش بنیادگرا - صهیونیستی کاخ و رهبر قاتل آن «مائیرکاهانا» و از افراد برجسته آن «گولد اشتاین» عامل قتل عام و کشتار حرم ابراهیمی در سال ۱۴۱۴ ه است. و آمریکا لحظه‌ای تردید نمی‌کند، از اینکه مبدا این عمل، عملی جنایتکارانه و این سازمان، سازمانی تروریستی و غیرقانونی معرفی شود و از اسرائیل در این راه حمایت نکند!

و عجیب این است که برای تجاوزات این سازمان و سایر تجاوزات اسرائیلی علیه اعراب، توجیهی بنیادگرایانه دست‌وپا می‌کند و عجیب‌تر آنکه وقتی تصمیمات و قرارهای اسرائیلی با قوانین و معاهدات بین‌المللی تناقض پیدا می‌کند، قوانین اسرائیلی باید مورد احترام قرار گیرند، چون منعکس‌کننده خواست و اداره الهی هستند، درحالی‌که قوانین بین‌المللی منعکس‌کننده خواست و اراده بشری می‌باشند و چون در خواسته‌ها و اراده‌ها تناقض حاصل شد، باید مقابل خواست و اراده الهی سر فرود آورد.<sup>۲</sup>

۱. یوم‌الله: جنبش‌های بنیادگرایی معاصر در ادیان سه‌گانه، گیل کیپل، دار قرطبه، قبرس، ۱۴۱۲، ص ۱۱۷ و ۱۲۳.

۲. بنیادگرایی انجیلی یا مسیحیت صهیونیستی و مسأله آمریکا، محمدالسماک، مرکز تحقیقات العالم اسلامی، مالنا، ۱۴۱۱، ص ۱۲۴.



اما زمانی تعجب ما زایل خواهد شد که متوجه شویم، بنیادگرایان مسیحی آمریکا اعتقاد دارند، بنیادگرایان یهودی که باران بمب و دینامیت بر سر مسجدالاقصی می‌ریزند تا آن را «از بین ببرند و نابود کنند»، کماندوهای دلیر و قهرمان هستند و هنگامیکه یک اسرائیلی بنیادگرا مسجدالاقصی را در سال ۱۹۶۹ آتش زد، ایالات متحده از حق «وتو» علیه محکوم شدن این جنایت توسط شورای امنیت استفاده کرد و وقتی یک اسرائیلی با سلاح سرد و با خونسردی کامل هشت کارگر فلسطینی را در سال ۱۹۹۰، اطراف تل‌آویو به قتل رساند، باز هم ایالات متحده از حق وتو علیه محکومیت این جنایت استفاده کرد و زمانیکه جنایت وحشیانه مسجدالاقصی به وقوع پیوست و طی آن ۲۱ نمازگزار کشته و بیش از صدوپنجاه نفر زخمی شدند، ایالات متحده از محکومیت این جنایت سرباز زد و ماهها تلاش کرد، از صدور قطعنامه شورای امنیت در محکومیت کشتار حرم ابراهیمی رمضان ۱۴۱۴ جلوگیری کند و پس از تجاوز شارون به کرانه باختری در مه ۲۰۰۲ که با استفاده از تمام تجهیزات و تسلیحات سبک و سنگین به اردوگاه جنین صورت گرفت و این اردوگاه را بر سر ساکنان آن ویران کرد و به کشته شدن صدها تن زیر چرخ و زنجیر توپ و تانک‌ها انجامید، ایالات متحده از تشکیل هیئت تحقیق و تفحص پیرامون این جنایت جلوگیری و فقط به این بسنده کرد که شورای امنیت با صدور قطعنامه‌ای خواهان تشکیل هیئت حقیقت‌یاب شود. با این حال اسرائیل از این هیئت هم استقبال نکرد و آن را به منطقه جنایت راه نداد تا مبادا پرده از روی جنایاتش برداشته شود.

اسرائیل از دید خود و از دید صهیونیسم مسیحی تصمیم‌گیرنده اصلی آمریکاست و از آنجا که برتر از تمام بشریت است، بنابراین مجازات و

محکومیت و قوانین بین‌المللی شامل حال آن نمی‌شود. حوزه عمل و فعالیت بنیادگرایان مسیحی حد و مرزی نمی‌شناسد. آنها تلاش می‌کنند، از تمام امکانات دولت برای حمایت از اسرائیل و تبرک آن به نام دین استفاده کنند. از جمله این افراد می‌توان به «ایوانز»، یهودی آمریکایی، اشاره کرد که به «خاطر یاری و کمک‌رسانی به ملتش» به مسیحیت درآمد و فیلم تلویزیونی یک ساعته‌ای به نام «اسرائیل کلید نجات آمریکا» را ساخت. وی در این فیلم به نقش اسرائیل در سرنوشت سیاسی ایالت متحده اشاره و آن را نقشی اساسی و جوهری بیان می‌کند. با اینکه فیلم آشکارا به مسائل سیاسی پرداخته است، اما ایوانز و صهیونیست‌های همدستش آن را فیلمی مذهبی توصیف می‌کنند تا امکان پخش رایگان آن از ایستگاههای تلویزیونی محلی که در بیش از ۲۵ ایالت دارد و شبکه‌های مسیحی فراهم شود.

در این فیلم «ایوانز» بر چندین نکته سیاسی مهم اشاره می‌کند که با اهمیت اسرائیل برای ایالات متحده مرتبط است: «اگر اسرائیل از مناطقی که گفته می‌شود، غیرقانونی آن را تصرف کرده، خارج شود و یا عقب‌نشینی نماید، خداوند اسرائیل و ایالات متحده را از بین خواهد برد». ایوانز فیلم خود را با بیان این درخواست از مسیحیان به پایان می‌رساند که برای حمایت هرچه بیشتر از دوست و یار و یاور آمریکا در آن نقطه از جهان باید «اطلاعیه تبرک اسرائیل» را امضاء کنند و برای اینکه دید مالیات‌دهندگان تغییر یابد و به خواسته‌های سرسام‌آور اسرائیل پاسخ مثبت دهند و آمریکا را قانع کند سفارتش را به قدس انتقال دهد، این فیلم بارها و بارها پخش شد.<sup>۱</sup>

هنگامیکه یهود در فلسطین یکپارچگی قدس و پایتخت ابدی بودن این شهر

را اعلام و در پی آن سیزده کشور جهان به این تصمیم اعتراض و سفارتخانه‌های خویش را از قدس به تل آویو منتقل و یهودیزه شدن این شهر مقدس را رد کردند، بنیادگرایان مسیحی به سرعت «سازمان سفارتخانه جهانی مسیحیت» را در سال ۱۹۸۰ در قدس تأسیس و تلاش کردند، در پاسخ به اعتراض این کشورها و در حمایت از اشغالگری و تجاوز، شعبه‌هایی برای آن در سراسر جهان دایر نمایند.

اما چرا بنیادگرایان مسیحی دست به چنین اعمالی می‌زنند؟ آیا این از عشق بی‌شائبه و خالصانه آنها نسبت به یهود نشأت می‌گیرد؟

بی‌شک چنین نیست. محرک اصلی این بنیادگرایان اعتقادات خاص و پیشگویی‌های توراتی‌اشان است که براساس آن فرضیه و تئوری بازگشت یهود به سرزمین موعود و برپایی مملکت صهیون را ساختند تا مقدمه و سرآغاز دومین بازگشت مسیح در آخرالزمان باشد که به عصر هزاره خوشبختی معروف است. در این عصر مسیح (ع) پس از غلبه بر مملکت شر و ایمان آوردن یک‌سوم یهود به او، مملکت خداوند را در زمین برپا و این مملکت تحت حاکمیت و رهبری مسیح هزار سال حکومت خواهد کرد.

عقیده هزاره، عقیده جدیدی نیست، چون دوره‌های مختلف تاریخ بشری شاهد آن بوده است، بویژه وقتی مصایب و بلاها را فرا گیرد. مثلاً بسیاری از غربی‌ها پس از جنگ جهانی دوم منتظر ظهور مسیح بودند. این مسئله در جنگ جهانی دوم خلیج (فارس) نیز بوقوع پیوست. بگونه‌ای که برخی از رهبران بنیادگرای غرب این جنگ را آغاز تخریب و نابودی جهان و بازگشت دوباره مسیح تلقی کردند. این عقیده در قرون وسطی وقتی جنگ‌های مذهبی سراسر اروپا را درنوردیده بود، نیز مورد استفاده قرار گرفت و هنگامیکه اروپا جنگ‌های

## عقیده هزاره خوشبختی نزد انجیلی‌ها ■ ۷۱

صلیبی خویش را بر مشرق اسلامی آغاز کرد، این اسطوره وحشتناک ترویج شد که آنها برانگیخته شده‌اند تا با دست زدن به چنین حملات وحشیانه‌ای قدس را «آزاد» نمایند و مسیح در بیت‌المقدس ظهور کند.

این عقیده (عقیده عصر هزاره خوشبختی) بنیادگرایان مسیحی در گذشته عقیده سری و غیرعلنی طوایف و اقلیت‌های خاصی بود و به خاطر همین اعتقاداتشان در معرض ظلم و ستم کلیسای روم قرار می‌گرفتند، چون که این کلیسا این عقیده را بدعت، نوآوری و کفر به‌شمار می‌آورد. سنت آگوستین این عقیده را عقیده‌ای واقعی نمی‌دانست، بلکه عقیده‌ای مجازی و حالت روحی خاصی توصیف می‌کرد که کلیسا در طول تاریخ خود آن را گذرانده و طی کرده است. اما بنیادگرایان مسیحی به حقایق تاریخ و جغرافیا و خلقت اعتقاد ندارند. در این زمینه «گریس هالسل»، نویسنده انجیلی آمریکایی، به نقل از یکی از بنیادگرایان مسیحی می‌گوید: «وقتی خداوند جهان و هستی را خلق کرد، برکت را به یهود بخشید، به همین دلیل یهود برتر از سایر بشریت هستند و با غیریهودیان تفاوت دارند. خداوند از ازل مقدر فرمود، یهود مالک سرزمین مقدس باشند و این موضوع را قطعی نمود و تمام این سرزمین را به یهود بخشید» و در تأیید سخنان خویش به آیاتی از کتاب مقدس استناد جست که می‌گوید: «این سرزمین را از رود مصر تا رود بزرگ، رود فرات، سلاله شما بخشیدم».

و برای تأکید بر اینکه این عقیده احمقانه و سبکسرانه از ابتدا در میان بنیادگرایان انجیلی وجود داشته است، به سخنان «لرد ملتر» اشاره می‌کنیم:

«اگر اعراب در ادعاهای خویش بر فلسطین پافشاری نمایند و بگویند، این کشور یکی از کشورهای عربی منطقه است، بسان کشورهای ما بین‌النهرین و

یا جزیره العرب وجود دارند، به نظر من آنها به ستیزه‌جویی و مبارزه با حقایق و تاریخ و اصول و مبادی مهمی پرداخته‌اند که اصول و مبادی مقدسی به شمار می‌آیند. به هیچ عنوان نمی‌توان فلسطین را با دیگر کشورهای عربی مقایسه کرد. در حال حاضر آینده فلسطین را فعل و انفعالات موقت و احساسات اعراب تعیین نمی‌کند»<sup>۱</sup>.

بنیادگرایان فقط به زبان، فرهنگ، نام‌ها و داستانهای عهد قدیم تمسک نمی‌جویند، بلکه این کتاب را نمونه آسمانی دولت ملی و قوانین آن را راهنما و دلیلی آشکار برای بشریت می‌دانند که باید از آن پیروی کرد و در صورت سرپیچی و تخلف، مجازات عیان و آنی است. این یکی از محرک‌های اصلی پیورتانی‌های بنیادگرا بود تا از دولت انگلستان بخواهند، تورات را قانون اساسی و منبع و مرجع قوانین انگلستان معرفی کنند.

پیورتن‌های آمریکا اعتقاد دارند، میان ایشان و یهودیان اسرائیل در فلسطین عامل مشترکی وجود دارد که این دو را به یکدیگر نزدیک می‌کند و آن اقدام پیورتن‌ها در تأسیس آمریکا، قدس جدید تلقی کردن این کشور و احیای بیداری بزرگ مذهبی در قاره جدید بود، بسان یهودیان اسرائیل که قدس جدید و مملکت خداوند را در سرزمین فلسطین تأسیس نمودند و با مهاجرت یهود و شهرک‌سازی و شهرک‌نشینی و استعمار در آن توانستند، یهود را در آنجا گرد آورند.

۱. مسیحیت غیر صهبونستی، همان، ص ۱۵۰.

## فصل چهارم

### آرمگدون و سیاست خارجی آمریکا

«گریس هالسل»، نویسنده آمریکایی، که زمانی به طایفه انجیلی‌ها منتسب بود و بر اعتقادات این طایفه رشد نمود و پرورش یافت، نقدی بر افکار بنیادگرایانه خویشدر کتاب ارزشمندش «پیشگویی و سیاست: انجیلی‌های نظامی در راه جنگ هسته‌ای» و طی مسافرتش به قدس از تل‌آویو دارد که از کرانه باختری می‌گذشت. این مسافرت را «جری فالول» مبلغ بزرگ بنیادگرای انجیلی در سال ۱۹۸۳ ترتیب داده بود. او (هالسل) عنوان می‌کند، راهنمای سفر عمداً کرانه باختری را نادیده می‌گرفت، همانگونه که فلسطینی‌ها را نیز نادیده گرفته بود و هنگامیکه نویسنده از دوست بنیادگرای خویش در سفر، «مُنی» می‌خواهد، اطلاعاتی پیرامون فلسطین و اعراب مسلمان و مسیحیان فلسطینی به او بدهد، مُنی پاسخ می‌دهد:

«کدام فلسطینی‌ها را می‌گویی؟ مگر تمام کسانی که اینجا زندگی می‌کنند یهودی نیستند؟» سپس دوباره می‌پرسد: «آیا فلسطینی‌ها نیز یهودی هستند؟».

این بی‌شک همان مطالبی بود که من در کتاب مقدس خوانده و با آن به خوبی آشنا بودم، چون هرروز آن را مطالعه می‌کردم. اما تاکنون از تاریخ معاصر خاورمیانه یا حوادثی که از زمان حاکمیت عبرانی‌ها بر قدس به وقوع پیوسته بود، اطلاعات چندانی نداشتیم. ما فقط بر یک مرحله از تاریخ و یک قبیله تمرکز کرده بودیم.

نویسنده در تبیین بخشی از عقیده بنیادگرایی خویش و چگونگی شکل‌گیری آن می‌گوید:

«پیشینه بنیادگرایی مذهبی من و منی با هم مشترک و شبیه یکدیگر است. ما هر دو در خانه‌های مسیحیان چشم به جهان گشودیم و درحالی رشد کردیم و بزرگ شدیم که به کتاب مقدس گوش می‌دادیم و آن را می‌خواندیم و در دروس مدرسه‌ای خویش چیزی از خاورمیانه فرانگرفتیم. ما آنچه را یاد گرفته بودیم که در متون عبرانی آمده بود و ما آن را خوانده بودیم. داستانهای عهد قدیم پیرامون گردآمدن ملت عبرانی در فلسطین و جنگ‌های پادشاهان اسرائیل و برخورد ویژه خداوند با ملت برگزیده را مطالعه کرده بودیم. به همراه میلیونها کودک مسیحی دیگر داستانهایی درباره ابراهیم موسی، یهودا، داوود و سلیمان خوانده بودیم، که به نظر می‌رسید، قهرمانان اصلی تاریخ خاورمیانه هستند. به همین دلیل آنها را قهرمانان تمام ملل جهان، مانند چینی‌ها، هندیها، مصریها، ایرانی‌ها و ژاپنی‌ها به شمار می‌آوردیم.

بزرگ شدیم، بی‌آنکه هیچ‌یک بدانیم، عبرانی‌ها قبیله‌ای بسان سایر قبایل کوچک روی زمین بودند که برای مدتی کوتاه و برهه‌ای از زمان بر قدس حاکم بودند. به همین دلیل بر عبرانی‌ها از این جهت تمرکز نکردیم که کاشف فلسطین بودند، بلکه این اعتقاد در میان ما بوجود آمد که فلسطین سرزمین بدون ملتی بود

## آرمکدون و سیاست خارجی آمریکا ■ ۷۵

تا اینکه عبرانی‌ها در آن پای گذاشتند و ملت آن شدند. در اذهان ما عبرانی‌ها اولین ملت روی زمین بودند که پس از آدم و حوا پای به عرصه وجود گذاشتند و هنگامیکه اطلاعاتی پیرامون ملل دیگر در خاورمیانه بدست آوردیم و مطالبی در این زمینه خواندیم، پذیرش این ملل برای ما به عنوان ملل حقیقی و واقعی امکان‌پذیر نبود، بنابراین آنها را دشمنان عبرانی‌ها و سرانجام خداوند به شمار آوردیم».

نتیجه این تربیت و آموزش بنا به گفته نویسنده که خود و میلیون‌ها کودک بنیادگرا بر آن رشد نمودند، آن شد که مطالب نویسندگان «عهد قدیم» را تصدیق نمایند که گفته بودند، ایشان و قبیله و طایفه‌شان ملت برگزیده خداوند است. در کودکی تصور نمی‌کردم، این عقیده ممکن است، روزی به نابودی یهود و برافروخته شدن آتش جنگ‌ها بیانجامد. این نظریه نژادپرستانه به پیروان خویش اجازه نمی‌دهد، تصور کنند، فلسطینی‌ها و مسیحیان و مسلمانان نیز در موجودیت و هستی بشری بسان مسیحیان غربی مشارکت داشته‌اند.

و در این زمینه نویسنده سخن راهنمای سفر را ذکر می‌کند:

«تلاش کردیم با اعراب دوست شویم، اما تمام این مسلمانان تروریست

هستند».

نویسنده توضیح می‌دهد، راهنمای سفر از این جهت در سخنان خویش وجود گروه‌های مسیحی عرب را نادیده گرفت و عنوان کرد، تمام مسلمانان دشمنان خدا و دشمنان ملت برگزیده هستند، چون اعتقادات بنیادگرایی انجیلی در این خلاصه می‌شود که:

«اگر اعراب دشمن اسرائیل هستند. بنابراین دشمن خداوند نیز می‌باشند».

در این سفر که هدف آن زیارت از اماکن مقدسه بود، نویسنده به نکته عجیبی



اشاره می‌کند. تدارک بینندگان سفر بسیار تمایل داشتند، در ناصره توقف نداشته باشیم تا با ملت فلسطین و بویژه مسیحیان فلسطینی رابطه برقرار نکنیم و بدین وسیله از حقایق موجود در آنجا مطلع نشویم. به این ترتیب بازدید از یکی از بهترین شهرهای مسیحی جهان نادیده گرفته می‌شود، بگونه‌ای که جز برای شستن دست و رو و رفتن به دستشویی در این شهر توقف نداشتیم!

در اینجا نویسنده (هالسل) می‌گوید:

«... سعی کردم، تصور کنم، یک بودایی چگونه به یکی از معابد بودا در کاما کورای توکیو یا یک مسلمان به مکه یا یک یهودی به دیوار ندبه می‌رود... فقط برای اینکه از دستشویی‌های آن استفاده کند».

و نویسنده می‌افزاید:

«رهبران ما - آنگونه که برای من آشکار گردید - تلاش‌های خاص و ویژه‌ای دارند تا میان ما و میان مسیحیان فلسطین و سایر مسیحیان، از جمله مسیحیان آمریکایی ساکن اراضی مقدس فاصله بیاندازند. در یکی از یک‌شنبه‌ها یکی از همسفران پیشنهاد داد برای ادای نماز به کلیسا برویم و این خواسته را به فالول گفت. علی‌رغم وجود دهها کلیسای مسیحی در مناطق مختلف قدس، به ما اطلاع داده شد که نماز را در یکی از هتل‌های اسرائیلی خواهیم خواند»<sup>۱</sup>.

بنیادگرایان انجیلی اعتقاد دارند، اشغال اسرائیل و قتل و کشتار کودکان، زنان و پیران عرب عمل مقدسی است. باید مسجدالقصی را تخریب نمود و به جای آن هیکل را ساخت، چون این خواست الهی است! و خداوند هر که را که از اسرائیل حمایت کند، مبارک می‌گرداند و برپایی اسرائیل بزرگ و تضمین تفوق آن فرضیه مقدسی است.. هم‌چنین می‌بایست اسرائیل را تشویق کرد که سرزمین‌های

۱. پیشگویی و سیاست، همان، ص ۷۷ - ۷۲.

بیشتری را به خود ملحق و دعوت‌های صلح را رد نماید یا مانع تحقق آنها شود، چون سهل‌انگاری و تأخیر در الحاق و انضمام زمین، بازگشت دوبارهٔ مسیح را به تعویق می‌اندازد.

این ایده خبر از وقوع حادثه‌ای هسته‌ای می‌دهد که جهان را نابود می‌کند، چون یک‌پنج ملت آمریکا به این عقیده ایمان دارند و هیئت‌های تبشیری بسیاری برای سراسر جهان و بویژه در میان مسیحیان شرق فرستاده شده‌اند تا این عقیده را ترویج نمایند.. عملاً نیز این عقیده در طوایف انجیلی شرق نفوذ کرده و جوانان مسیحی کشورهای شرق از خود سؤال می‌کنند:

اگر برنامهٔ خداوند بر این است که اسرائیل برپا گردد و در میان سایر ملل این امت باقی بماند، پس چگونه می‌توان با این خواسته جنگید و یا از آن متنفر شد. درحالی‌که در همان زمان این خواسته با من درحال جنگ است و باعث کشته شدن هموطنان و خویشاوندان و افراد خانواده و تخریب و نابودی کشورم می‌شود؟ آیا با برنامهٔ الهی پیش بروم یا از وطنم که در آن بسر می‌برم، دفاع کنم؟ و اینها علی‌رغم تمام تلاش‌هایی است که کلیساهای شرقی برای مقابله با این غارت تبشیری انجیلی‌های بنیادگرا غربی انجام می‌دهند، صورت می‌گیرد.

بنیادگرایان مسیحی اعتقاد دارند، برای اینکه مسیح موعود نزد ایشان بازگردد، باید مراحل ذیل طی شود:

۱. بازگشت یهود به سرزمین فلسطین.
۲. برپایی دولت یهود در سرزمین مقدس.
۳. بشارت دادن لاهوت انجیلی به تمام ملل از جمله در اسرائیل، که منظور

---

۱. آیا میان بازگشت یهود و دومین ظهور مسیح رابطه وجود دارد، کشیش اکرام‌لمعی، دارالشفافه، قاهره، ۱۴۱۰ و عجیب است که نویسنده مهاجرت یهود به فلسطین و استعمارگران راه «بازگشت» می‌نامد.

اعراب یا طوایف ساکن فلسطین اشغالی هستند، از جمله مسلمانان و مسیحیان از تمام طوایف و عقیده‌ها. چون نزد ایشان تبشیر یهود به بازگشت مسیح ممنوع است. به همیت دلیل به وسیله امواج کوتاه رادیویی و ماهواره‌ها و حتی اینترنت، اقدام به نشر رسالت مسیح برحسب اعتقاد خویش در جهان نمودند. انجیلی‌ها می‌گویند: «این دعوت به گوش همه ملل رسیده است» و چه دعوتی.

۴. عروج کلیسا.

۵. مللی وجود دارند که به خداوند ایمان ندارند و دشمنان مسیح به‌شمار می‌آیند. این ملل جنگ‌هایی علیه اسرائیل خواهند کرد و فتنه‌ها و آشوب‌ها و سختی‌های بسیار نصیب مؤمنان خواهد شد. بالطبع منظور ایشان از دشمنان مسیح که به خداوند ایمان ندارند، اعراب مسلمان هستند. تا زمانیکه مسلمانان بدان آنها به مسیح ایمان نداشته باشند و آن را خدای خویش فرض نمایند و عبادت و پرستش او را رد کنند، دشمنان او هستند. این افراد این نکته را نادیده می‌گیرند که مسلمانان به مسیح احترام می‌گذارند و به او به‌عنوان یکی از پیامبران الهی ایمان دارند. این ایمان مسلمانان را از کافر بودن از دید مسیحیان انجیلی خارج نمی‌کند!

۶. وقوع نبرد آرمگدون: جنگ هسته‌ای که در ابتدای کتاب ذکر آن رفت.

این عقاید را ارتشی از مبشران تبلیغ می‌نمایند، غیر از آن بنیادگرایی انجیلی با استفاده از پایگاه‌ها و ایستگاه‌های پخش تلویزیونی و رادیویی و شرکت‌های تولید فیلم و دانشگاه‌ها و مدارس و شرکت‌های تجاری و بازرگانی و مراکز و موسسات تحقیقاتی و علمی کرسی‌های مجلس نمایندگان و سنا و روزنامه‌ها و مجلات و بانک‌ها و حتی ماهواره‌ها به تبلیغ اعتقادات خویش می‌پردازند.

بنیادگرایی انجیلی مسیحی تمام دستگاه‌های مدرن و پیشرفته را به خدمت

اعتقادات و اهداف خود گرفته است. از جمله اینکه ادعا کرده، ماهواره «چلنجر» در سال ۱۹۸۴ عکس‌هایی از شهری توراتی و اسطوره‌ای در جنوب شبه جزیره عربستان و مشخصاً در منطقه «ربع الخالی» گرفته است که «عبر» نامیده می‌شود. روزنامه «نیویورک تایمز» اشاره کرد، برحسب روایات تورات کشتی‌های حضرت سلیمان از فلسطین راهی این شهر می‌شدند و در آنجا لنگر می‌انداختند. این اولین بار نیست که تلاش شده تاریخ جزیره العرب با حوادث توراتی ارتباط داده شود، بلکه تلاش می‌شود، تاریخ تمام جهان بر پایه تورات بنا شود.

اما اولین باریست که ملاحظه می‌کنیم، رادارهای دقیق و دستگاههای لیزری و مافوق تکنولوژی و دستگاههای انتقال سریع داده‌ها در اسطوره مورد استفاده قرار می‌گیرند که از متون قدیمی تحریف شده استخراج شده است و پیرامون صحت و درستی آنها شک و تردیدهای بسیاری وجود دارد. بدین ترتیب متدهای اسطوره‌ای بر متدهای علمی ترجیح داده می‌شوند و بنیادگرایی آمریکایی به دنبال اوهام و خیالات خویش می‌رود تا مباحث مذهبی و تاریخی را از موضوعیت و عقلانیت خویش خارج سازد. در این میان بنیادگرایی انجیلی تلویزیونی نقش مهمی در شکل دهی جامعه آمریکا بازی می‌کند و از جمله معروفترین انجیلی‌های تلویزیونی می‌توان به «جیم رابینسون»، «جری فالول»، «اورال رابرتسون»، «پت رابرتسون»، «جیمی سوگرت» که در یکی از مناظرات خویش از «احمد دیدات» شکست خورد و «رابرت شولر» و کسان دیگر که از معروفیت کمتری برخوردارند، نامبرد که همه و همه در سه دهه اخیر با حضور در صفحات تلویزیون در رشد فرهنگی موردنظر بنیادگرایان انجیلی مشارکت داشتند.

پدیده انجیلیسم در این فعالیت‌ها خلاصه نمی‌شود، به گفته «گیل کیپل» این

چیزی نیست، «جز بخش مرئی یک جنبش عمیق، که باعث شده، برخی از طبقات جامعه آمریکا ارزش‌های لائیک و دنیوی را که از بین برنده ایمان و بر مردم حاکم است، به کناری نهند و به جای آن تغییر و تحولی عمیق در اخلاق و جامعه بوجود بیاورند که همه از مقولات و خطابه‌های انجیلی‌های بنیادگرا نشأت می‌گیرد و انجیلی‌های بنیادگرا آن را شکل می‌دهند»<sup>۱</sup>.

بنیادگرایان انجیلی غیر از آن دانشگاهها و مارکز آموزش خاصی برای خود تأسیس کرده‌اند تا غارت جامعه مدنی و نفوذ فرهنگی در آن و ساخت و شکل دهی مجدد آن راحت‌تر گردد.

از جمله دانشگاه «باب جونز» و دانشگاه «اورال رابرتس» که در ایالت «اوکلاهاما» قرار دارد و ۴۱۷۰ دانشجو و ۳۷۵ استاد را دربر می‌گیرد. این دانشگاه کتابخانه‌ای مجهز به یک میلیون نسخه کتاب دارد و دانشجویانی که برای ادامه تحصیل وارد این دانشگاه می‌شوند، باید تعهدنامه‌ای امضا کنند که به موجب آن در طول تحصیل دختران از لباس‌های بلند استفاده کنند و پسران موهای خود را کوتاه نکنند و رعایت موازین اخلاقی را در محیط دانشگاه به‌طور خاص و زندگی روزمره به‌طور عام رعایت کنند.

جری فالول، یکی از شخصیت‌های بارز انجیلی، در سال ۱۹۷۱ در ایالت «ویرجینا» دانشگاهی به نام «آزادی تعمیدی» تأسیس کرد که بعدها نام آن به «دانشگاه آزادی» تغییر یافت. این دانشگاه کلید فهم برنامه‌ها و طرح‌های فالول برای توسعه امپراتوری انجیلی شبه کلیسایی‌اش و افزایش نفوذ و تأثیر او بر فرهنگ و جامعه و تاریخ آمریکا به‌شمار می‌آید و صرفاً مدرسه‌ای برای آماده ساختن و آموزش مبلغان نیست که به سراسر جهان گسیل می‌شوند، بلکه هزاران

۱. یوم‌الله، همان، ص ۱۱۷.

## آرمگدون و سیاست خارجی آمریکا ■ ۸۱

نفر در حالی از آن فارغ‌التحصیل می‌شوند که فراگرفته‌اند، چگونه به جهان از دید اعتقادات مذهبی و مفاهیم اجتماعی و اقتصادی فالول نگاه کنند و سپس در تمام بخش‌ها و طبقات موردنظر جوامع نفوذ کنند. این افراد در حیات شغلی خویش تولیدکننده، مُبلِّغ و مجری خواست و اراده بنیادگرایان در میان جامعه‌ای می‌شوند که تکنولوژیهای مدرن و نوگرایی از یک‌سو و افکار دنیوی لائیک از سوی دیگر بر آن حاکم گردیده است و این موفقیت بزرگی برای این جنبش به شمار می‌آید که از قلب چنین جامعه‌ای توانسته، مسیحیت را از «بالا» به جامعه آمریکا تزریق کند و دانشگاه آزادی کاربردی سیاسی و بلندمدت در این زمینه خواهد داشت و بسان یک لابی عمل خواهد کرد.

درحالی‌که «رابرتسون» بنیادگرای انجیلی، اعتقاد دارد، غسل تعمید دوباره جامعه با انتخاب یک واعظ تلویزیونی انجیلی به ریاست جمهوری ایالات متحده امکان‌پذیر است. «فالول» معتقد است، زمانی می‌توان در جنگ بر لائیک دنیوی پیروز شد که در میدان فرهنگ یا تولیدات توجیه شده سمعی و بصری موفق بود. به همین دلیل انجیلی‌های تلویزیونی شبکه تلویزیونی مذهبی بزرگی دایر نمودند. بی‌شک فارغ‌التحصیلان اینفومدیای دانشگاه آزادی فرداها مراکز قدرت را بدست خواهند گرفت و بر کانال‌های نفوذ و تأثیرگذاری نیز حاکم خواهند شد. این شیوه‌ایست که انجیلی‌ها در جنوب آمریکا را به مورد اجرا گذاشته‌اند و آن را براساس عقاید جدید و افراطی خود غسل تعمید می‌دهند.<sup>۱</sup>

«جری فالول» مبشر انجیلی نمونه بی‌همتایی در این زمینه به‌شمار می‌آید که جمعیت آمریکایی «میراث مذهبی» در سال ۱۹۸۰ او را «شخصیت مذهبی» نامید. وی برنامه‌ای تلویزیونی به نام «ساعت عهد قدیم» دارد که اولین برنامه

۱. یوم‌الله، همان، ص ۱۴۹-۱۳۸.

مذهبی مراکز تلویزیونهای مذهبی به شمار می آید. فالول هم چنین کتابی به نام «بشنو آمریکا» به رشته تحریر درآورده است که یکی از فصل های آن «معجزه ای که اسرائیل نامیده می شود» نام دارد و در آن می خوانیم: «از جمله موضوعات دلگرم کننده در جهان امروز ادامه برکت خداوند بر ملت اسرائیل است. با وجودیکه شاهد مشکلاتی چون تورم، اختلافات شدید در کنیست و اصرار همسایگان بر نابودی این کشور هستیم، با این حال اسرائیل به دلیل ایمان به خدا سربلند به حیات خویش ادامه می دهد. اسرائیل دژ دموکراتیکی در منطقه ایست که حماقت بر آن حاکم است و بحرانها و آشفتگی های سیاسی آن را متلاطم نموده است. هرکس کتاب مقدس را بخواند، آن را مملو از پیشگویی هایی می بیند که از جایگاه ملت یهود سخن می گوید. تورات یادآوری می کند، ملت یهود به سرزمین اسرائیل بازخواهند گشت و دولت خویش را دوباره بنیان خواهند نهاد».

سپس نویسنده اینگونه معجزه اسرائیل را ادامه می دهد و ادعا می کند، مللی که به یاری اعراب و سازمان آزادیبخش فلسطین می شتابند، اگر از حقایق کتاب مقدس مطلع باشند، «مقابل خدای اسرائیل زانو بر زمین خواهند زد و از او طلب بخشش خواهند کرد».

فالول سخنان مذهبی - سیاسی خویش را اینگونه ادامه می دهد:

«اگر این ملت (آمریکا) می خواهد، دشت هایش همیشه سرسبز و موفقیت های علمی اش همیشه در سطوح بالا و آزادیش سرآمد و نمونه جهان باشد، باید به حمایت خویش از اسرائیل ادامه دهد».

«در کشور گرایشات فزاینده مشاهده می شود که فقط خواهان دستیابی به

نفت است، این ما را از توجه به نیاز بزرگترمان باز می دارد که همان برکت مستمر

## آرمگدون و سیاست خارجی آمریکا ■ ۸۳

و مداوم خداوند است. اگر آمریکا به خود اجازه دهد، فقط به نفت بیاندشید و اتحاد خویش با اسرائیل را با نفت، مایع سیاه، تعویض کند به جایگاه خویش به عنوان یک رهبر جهانی خیانت کرده است و بی شک جایگاه تاریخی خویش را از دست خواهد داد و به جایی خواهد رسید که روم به آن رسید و ما اجازه نخواهیم داد، چنین اتفاقی بیفتد».

«یهود به سرزمین خویش بازخواهند گشت. که عدم ایمان و کفر بر آن حاکم است. درست است که از لحاظ روحی آشفته و سرگردان و نیازمند ظهور مسیح و منجی خویش هستند، اما در هر حال ملت برگزیده خداوند به شمار می آیند و در حال حاضر مسیحیانی که به تورات ایمان دارند، بهترین دوستان ایشان هستند و می بایست چنین هم باقی بمانند»<sup>۱</sup>.

فالول در سال ۱۹۷۹ سازمان سیاسی - مذهبی خود را به نام «اکثریت اخلاقی» بنا نهاد که به راست نوین مسیحی منتسب است و تلاش های سیاسی خویش را بر تحقیق مسائل مذهبی متمرکز کرده است و تلاش می نماید به چالش های جامعه منفعت طلب و دنیوی روی برگردانده از مذهب پاسخ گوید. و تفسیری برای بحرانهای جامعه و مشکلات دولت قائل شود که مجازات خداوند را به تکفیر آمریکا منتسب کند که با نزدیک شدن بازگشت دوباره مسیح قرین شده است. این سازمان موفق شد، حداقل دو میلیون رأی دهنده را بسیج نماید تا سازمان هویت مذهبی به دولت آمریکا راه یابد و شعار آن «یاران اخلاق می توانند، برای اولین بار پس از چندین دهه نمایندگان برای خودش انتخاب کنند»، است.

از جمله سخنان او:

۱. به نقل از مجله «الأمة القطریه»، شماره ۲، شعبان ۱۳۰۲ هـ ص ۱۹ - ۱۸.



«می‌بایست به این حقیقت غم‌انگیز اعتراف کنیم که ما ملت آمریکا را به اقلیت جنجالی ملحدی از زنان و مردان سپرده‌ایم که خدایی ندارند و آمریکا به لبه پرتگاه و جهنم برده‌اند. اکنون وقت آن فرا رسیده است تا آمریکایی‌های مدافع اخلاق گرد هم آیند و ملت عزیزمان را نجات دهند».

«طی سلسله سخنرانی‌های خود پیرامون مسائلی که امروزه آمریکا را تباه و فاسد کرده‌اند و روی سختم تمام ملت آمریکا بود، با فریادهای دردناک و سوالات ناامید کننده‌ای مواجه شدم، ما پیش از این چنین سخنانی را نشنیده بودیم! چرا کسی در این زمینه تاکنون با ما صحبت نکرده است؟ اکنون وقت آن فرا رسیده است که طرفداران و صاحبان ارزش و اخلاق برای نجات امت عزیزمان دست به دست هم دهند و از هر گروه و فرقه‌ای که هستند، بپاخیزند و آراء خویش را به صندوق‌ها بیاندازند تا از آزادیهای خود دفاع کنیم تا براساس اعتقاد آنان و همانگونه که می‌خواهیم، زندگی کنیم. این امید آمریکاست و باید به سرعت به سوی آن گام برداریم».

در سال ۱۹۷۶ ایالات متحده رئیس‌جمهوری برای خویش برگزیده که تعمیدی بسیار مؤمنی به شمار می‌آمد. وی از ذهنیت‌های اخلاقی و مذهبی خویش بهره برد تا دولت را غسل تعمیدی دوباره دهد و آن را از خطای «واتر گیت» تطهیر نماید. این سال، سال بنیادگرایی انجیلی و آغاز توجه مطبوعات غرب به این پدیده بود. بگونه‌ای که دو مجله نیوزویک و تایم در سال ۱۹۷۶ شماره خاصی را به بررسی پدیده بنیادگرایی انجیلی اختصاص دادند، چون این پدیده تأثیر بسزایی در به قدرت رساندن کارتر داشت و آغاز بیداری و آگاهی مطبوعاتی از ابعاد این پدیده و بویژه بُعد سیاسی آن به شمار می‌آمد.

پیشینه پروتستانی کارتر و روایات مذهبی که به آن اعتقاد داشت با

سیاست‌هایش در قبال «خاورمیانه» ارتباط پیدا می‌کرد. او اعتقاد داشت، دولت اسرائیل پیش و بیش از هرچیز باید مورد توجه قرار گیرد: «دعوت به سرزمین توراتی که یهود صدها سال پیش از آن بیرون رانده شده بودند و تأسیس دولت اسرائیل، تحقق پیشگویی‌های تورات و جوهر آن است. در نتیجه سیاست کارتر در قبال اسرائیل از اندیشه‌ی وی در قبال دولت اسرائیل نشأت گرفت. «سرزمینی که خداوند وعده آن را به یهود داده بود». او در این زمینه اعتراف می‌کند: «من نسبت به این مسئله به عنوان یک انسان و یک آمریکایی و یک شخص متدین تعهد تمام‌عیاری دارم»، به همین دلیل اندیشه‌هایش حول صلح در منطقه بر حضور همیشگی و تأمین امنیت دولت یهودی اسرائیل متمرکز بود<sup>۱</sup>.

کارتر در سخنرانی که در مارس ۱۹۷۹ در کنیست ایراد کرد، گفت:

«هفت تن از رؤسای جمهور آمریکا ایمان داشتند و این مطلب را در سخنان خویش بیان کرده بودند، رابطه آمریکا با اسرائیل فراتر از یک رابطه خاص و ویژه و رابطه بی‌همتایی است. این رابطه را نمی‌توان از بین برد یا سست کرد، چون در وجدان، اخلاق و اعتقادات ملت آمریکا ریشه دارد. مهاجران، هر دو دولت را که آمریکا و اسرائیل به وجود آوردند و از سراسر جهان گرد آمدند تا آینده کشور را رقم بزنند. هر دو ملت، ملت مهاجر و آواره‌ای هستند، ما در میراث تورات با شما شریک و سهیم هستیم».

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۰ انتخاب اصطلاحات مذهبی آمریکایی‌ها بنا به گفته گیل کیپل، انتخابی مشکل بود. سه کاندیدای ریاست جمهوری، اندرسون، کارتر و ریگان تماماً انتساب و پیروی خویش از انجیلیسم را اعلام کردند. امّا انجیلیسم نزد هر یک از آنها برداشت و تصور خاصی

۱. صهبونیسم غیریهودی، همان، ص ۲۷۶ - ۲۷۴.

داشتند. درحالیکه «جیمی کارتر» در مسئله گروگانگیری در «ایران» می خواست، سخن مسیح را محقق نماید و طرف دیگر صورت خویش را برگرداند تا آن طرف نیز سیلی بخورد، «رونالد ریگان» خود را قهرمان ملی آمریکا معرفی می کرد که با رسالت کتاب مقدس همخوانی داشت و «خواست، بدین وسیله از ایالات متحده بیت المقدس جدیدی بنا نماید»<sup>۱</sup>.

فالول در آن زمان اعلام کرد، از جمله وظایف و مسئولیت های آمریکایی ها انتخاب رهبرانی عادل است که از حکم الهی و سنت او پیروی نمایند.. و بر «اکثریت اخلاقی» است که نقش مورد نظر خویش در انتخاب کاندیدا را ایفا نماید این کاندیدا باید قوانین خداوند و شریعت او را جای سازد که بالطبع شخص مورد نظر «رونالد ریگان» بود.

عملاً نیز این جنبش انجیلی به همراه دیگر جنبش های بنیادگرا، مانند «رأی مسیحی» و سازمان «میزگرد مذهبی» نقش مهم خویش را در پیروزی حیرت انگیز ریگان در انتخابات ایفا کردند. آنها توانستند حدود چهار میلیون انجیلی را که توجهی به سیاست نداشتند به پای صندوقهای رأی بکشانند و این جهش سیاسی بزرگی بود که «گری نورث»، بنیادگرای حماسی، را واداشت، جامعه بنیادگرایان آن زمان را چنین توصیف کند:

«بی شک رهبران بنیادگرا از میان مردم برخاسته اند که توانسته اند به مردم می گویند، سال ۱۹۸۰ سال آغاز است و روزی می رسد که اصول و مبادی کتاب مقدس شریعت و آیین کشور می شود»<sup>۲</sup>.

بالطبع این بنیادگرایان نفوذ و اثرگذاری بسیاری در تصمیم گیریهای سیاسی

۱. بوم الله، همان، ص، ۱۳۶ - ۱۳۳.

۲. همان.

## آرمگدون و سیاست خارجی آمریکا ■ ۸۷

آمریکا داشتند تا آمریکا بیش از پیش بنیادگراتر شود. با توجه به اوضاع خاص داخلی جامعه و شرایط بین‌المللی، آنها خواهان سوق دادن سیاست خارجی ایالات متحده برحسب دیدگاه‌های توراتی خویش بودند و این خواسته در فعالیت‌های فکری و تبلیغاتی گسترده‌ای ایشان در کشور آشکار بود. حتی آنها بارها به کاخ سفید فراخوانده شدند تا مواضع و دیدگاه‌های خویش را تبیین و سخنرانی‌هایی برای نمایندگان مجلس سنا و نمایندگان و نظامیان پنتاگون ایراد نمایند! سخنان این بنیادگرایان همیشه بر این متمرکز بود که کتاب مقدس، موضوع بحث و مناقشه نیست و آنها هیچ‌گاه و در هیچ شرایطی پشت به ملت یهود یا سخن خدا نخواهند کرد. بسیاری از مسئولان بلندپایه آمریکا با این سخنان موافق بودند و ریگان در قبال این سخنان گفت: «او ایمان دارد، آمریکا خواهان صلح است، اما می‌بایست جهان را برای بازگشت مسیح به شیوه آرمگدونی آماده نمود!»

ریگان به درستی و خطاناپذیر بودن کتاب مقدس (عهد جدید و قدیم) معتقد بود و از این موضوع در سال ۱۹۸۳ برای مجریان مذهبی اینگونه پرده برداشت:

«فقط در این کتاب است که پاسخ تمام مشکلاتی وجود دارد که امروزه با آن مواجه هستیم!»<sup>۱</sup>

«گریس هالسل»، نویسنده آمریکایی، در یکی از کتابهای خود فصل کاملی را به بنیادگرایی انجیلی اختصاص می‌دهد تا به تبیین جایگاه عقیده آرمگدون در ذهنیت و سیاست خارجی ریگان نمایند، بویژه آنکه در سال ۱۹۸۰ مقابل گروهی از رهبران و سران یهود گفته بود:

۱. پیشگویی و سیاست، همان، ص ۶۷.

«اسرائیل تنها دمکراسی ثابتی است که می‌توان به آن به عنوان مکان وقوع آرمگدون تکیه کرد».

در سال ۱۹۸۲ برای فالول، مبشر بارز آرمگدون ترتیبی اتخاذ شد تا در گردهمایی مجلس امنیت ملی حضور یابد و در آنجا با مسئولان بلندپایه آمریکایی پیرامون احتمال وقوع جنگ هسته‌ای با روسیه بحث و گفتگو کند. هم‌چنین ریگان موافقت کرد، «هال لیندسی» سخنانی پیرامون جنگ هسته‌ای با روسیه برای استراتژیست‌های پنتاگون ایراد نماید!

در سال ۲۰۰۲ «جورج بوش» موافقتنامه‌ای با خلف اتحاد شوروی سابق، روسیه، امضا می‌کرد که روسیه را وارد پیمان آتلانتیک شمالی می‌نمود و بدین وسیله باب همکاری‌های نظامی و استراتژیک آمریکا با روسیه باز می‌شد. از این زمان مسلمانان از دید آمریکایی‌ها دشمنان مسیح و نیروهای تروریستی هم‌پیمان با ابلیس و نیروی شر می‌شدند. با اینکه آمریکایی‌ها به خوبی می‌دانند، مسلمانان به خداوند ایمان دارند و جوامع ایشان علی‌رغم عقب‌ماندگی اقتصادی و علمی، از بُعد اخلاقی بهتر از جوامع ایشان است.

اوج فعالیت‌ها و تلاش‌های انجیلی‌ها، در تلاش کاهن بنیادگرا، «اورال رابرتسون» نمود پیدا می‌کند که بوسیله حزب جمهوریخواه در سال ۱۹۸۸ نامزد انتخابات ریاست جمهوری آمریکا شد و پیش از جنگ بزرگ یعنی پایان دهه هشتاد چنان تأثیری بر جامعه آمریکا گذاشت که توانست پایه‌های مذهبی و بنیادگرایی مهمی در این جامعه بنا نهد. حملات موعظانه و بنیادگرایانه‌اش باعث شد، سالانه یک میلیون نفر جذب مسیح شوند.

به این ترتیب فرهنگی سیاسی مذهبی خاصی با ظهور این جنبش‌ها در ایالات متحده پای به عرصه وجود گذاشت که به گفته «گیل کیپل» از سنت‌های

## آرمکدون و سیاست خارجی آمریکا ■ ۸۹

بنیادگرایانه برای جنگ‌های سیاسی استفاده می‌کرد و می‌خواست با توجه به اخلاق فردی حاکم بر جامعه لائیک آمریکا سیاست را به دست گیرد. این جنبش دعوتی بود برای بسیج مردم و خلق جامعه جدیدی که شیوه‌ها و سیاست‌های بکار رفته دهه پنجاه و شصت را زیر پا بگذرد و از مرحله تشکیل اتحادیه‌ها و پیمانها و معاهدات غیررسمی به مرحله گرد آوردن مؤمنان واقعی برای شروع جنگی که هدف آن حمله و اشغال مراکز قدرت و تصمیم‌گیری در «کاپیتال» است انتقال دهد.<sup>۱</sup>

در این میان «گراهام بیل» مبشر بنیادگرا، نقش همدم و انیس رؤسای جمهور آمریکا را بازی می‌کرد.

او روحانی خصوصی رئیس‌جمهور و از شخصیت‌های بارز و مشهور ایالات متحده است. تا قبل از پای گذاشتن به تلویزیون بیش از پانزده میلیون نفر به صدای او از رادیو گوش می‌دادند و جایگاه خاصی در تبدیل آیین بنیادگرایی انجیلی به یک پدیده مرکزی و مهم فرهنگی دارد. او دوست رؤسای جمهور آمریکا است، به نام کتاب مقدس سخن می‌گوید و آینده را پیشگویی می‌کند، بویژه وقتی «ریچارد نیکسون» به ریاست جمهوری برگزیده شد. در زمان نیکسون وی کاهن ویژه و غیررسمی او بود. دقیقاً بسان جایگاهی که فالول نزد ریگان داشت. اما «گراهام بیل» تلاش بسیاری کرد، به مقالات خویش آشکارا مضمون و مفهومی سیاسی ببخشد تا شهرتش جهانی شود و نفوذش افزایش یابد و دعوت بنیادگرایانه‌اش از قاعده تا رأس هرم را دربر گیرد.<sup>۲</sup>

«گراهام بیل» تأثیر بسیاری بر «جورج بوش» نیز گذاشت و نقش بسزایی در

۱. یوم‌الله، همان، ص ۱۳۱.

۲. همان، ص ۱۲۵.

جنگ دوّم خلیج (فارس) داشت. به محض اینکه بوش آغاز عملیات «طوفان صحرا» را اعلام و نیروهای آمریکایی را به خلیج فارس منتقل کرد، گراهام بیل در سخنرانی که از محل اقامتش در ایالت «مینسوتا» پخش شد، گفت: «این جنگ تأثیر روحی بسزایی بر سراسر ملل و تمام بشریت خواهد گذاشت»<sup>۱</sup>.

بله آمریکا دست به هر اقدامی می‌زند، باید بیانگر قدرتش به جهانیان باشد و می‌بایست تأثیر بسزایی بر تمام بشریت بگذارد.

سپس گراهام بیل با ایراد سخنرانی‌هایی تلاش کرد، روحیه را به سربازان آمریکایی که از رفتن به جنگ سرپیچی کرده و ترسیده بودند، از اینکه مبادا تجربه ویتنام دوباره در خلیج تکرار شود، بازگرداند. وی در سخنان خویش بر این نکته تأکید کرد که «قدرتهایی معنوی و روحانی در جنگ خلیج دست دارند». او نمی‌دانست منبع این قدرت روحی و معنوی چیست، اما می‌دانست، آنچه در خلیج می‌گذرد، بسان آن مشاهده نشده است. در حالیکه گذر زمان کذب سخنان او را به خوبی اثبات کرد.

سپس گراهام به توضیح منظور سخنان خود پرداخت:

«عراق اهمیت انجیلی بسیاری دارد. آن جا دوّمین بهشت و موطن آدم و حواست».

و برای اینکه سربازان و ملت آمریکا برای جنگ به نام خدا تشویق و انگیزه ایمانی و اعتقادی ایشان را تأمین شود، گفت: «او می‌داند، این نشانه یا آنچه در سرزمین عراق به وقوع می‌پیوندد، زمینه‌ساز دوّمین ظهور مسیح موعود است!»  
به این ترتیب گراهام دست به پیشگویی زد تا از دین پوششی «مشروع» برای قتل و کشتار و تخریب و نابودی بسازد.

۱. روزنامه مصری الشعب، مورخ ۱۲/۲/۱۹۹۱.

## آرمگدون و سیاست خارجی آمریکا ■ ۹۱

و پیش از آنکه جنگ کنونی عراق در ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۱ آغاز شود، گراهام اطلاعاتی جدیدی برای بسیج آمریکایی‌ها در نیویورک صادر کرد که در آن آمده بود: «اگر در جهان دولتی باشد که بتوان گفت خاک آن بخشی از اراضی سرزمین مقدس است، بی‌شک آن کشور عراق است!»

و افزود: «می‌بایست بیشتر نماز بخوانیم. تاریخ به پایان خود نزدیک می‌شود و ما بار دیگر به این سرزمین باز خواهیم گشت.»

از آنجا که تبعیدگاه یهود که از آنجا پس از اسارت به قدس بازگشتند، «بابل» بود، بنابراین بنیادگرایان پروتستانی، از جمله بوش و گراهام ایمان دارند، عراق بخشی از سرزمین کتاب مقدس است. چون جایگاه و منطقه جغرافیایی بابلی‌های کهن و بازگشت یهود به قدس از آنجا صورت گرفته و حاکمیت و استیلا بر «بابل» عراق نشانه پایان تاریخ و فرا رسیدن واپسین روزها یا فرجام جهان به گفته گراهام است.

برخی از تحلیلگران آمریکایی اعتقاد دارند، نشست بوش، یک روز پیش از آغاز جنگ دوّم خلیج با گراهام به این منظور بوده تا بوش افکار عمومی آمریکا را قانع نمایند. گراهام مرد خداست و بدین وسیله حمایت یاران و پیروان بنیادگرای پروتستانی او را در جنگ بدست بیاورد.

برخی از نویسندگان و کارشناسان اعتقاد و تأکید دارند، برداشت گراهام از کتاب مقدس با برداشت مسیحیت غرب کاملاً متفاوت است. اعتقادات او پیش از آنکه مذهبی باشد، نژادپرستانه است و ریشه در سازمانی ماسونی - نژادپرستانه دارد که «پیمان جهانی بریتانیایی - اسرائیلی» نامیده می‌شود و از صهیونیسم بین‌الملل حمایت می‌کند.

تاکنون تمام ذهنیت‌ها این بود که آنچه فریب مردم به نام مذهب توسط



دولت‌ها صورت می‌گیرد، فقط مختص کشورهای عقب‌مانده جهان سوم است، درحالی‌که آمریکا در میان کشورهای جهان گوی سبقت را در این زمینه ربوده است.

و متأسفانه این بنیادگرایی انجیلی بسان سایر بنیادگرایی‌های غربی دشمن اسلام و مسلمین است و سیاستمداران و کاهنان بر سر دست یافتن به منافع خویش با هم رقابت می‌نمایند. هم‌چنین برای جنگ و مبارزه با بیداری و آگاهی اسلامی که به تروریسم متهم گردیده، میان جنبش‌های بنیادگرای غرب توافق حاصل شده است، بویژه دو بنیادگرایی انجیلی و یهودی که سازمانها و مراکز و مؤسسات مشترکی نیز با هم تأسیس کرده‌اند. از جمله سازمان «صدای یهودی» در آمریکا که فعالیت خود را با مشارکت سازمانهای مسیحی بر دعوت از یهودیان و مسیحیان جهت اتحاد با یکدیگر برای مقابله مسلحانه با اسلام متمرکز کرده است. این سازمان نشریه‌ای مخصوص به خود نیز منتشر می‌کند. در یکی از مقالات به چاپ رسیده در این مجله تحت عنوان «قدرت اسلام» که نویسنده آن کاهن «جان ویلیام ون دیرهوون»، سخنگوی رسمی «سازمان سفارتخانه جهانی مسیحیت» در قدس است، نویسنده بر افکار و اندیشه‌های ذیل تاکید می‌کند:

۱. حمله به شخصیت رسول(ص) و تلاش جهت کاستن و از بین بردن صدق رسالتش با شیوه‌ای کینه‌جویانه و خصمانه و بیان اینکه رسالت آن (حضرت) بر کاشت بذر تجاوز و تعدی در مسلمانان متمرکز بود.

۲. بیان اینکه اسلام قدرتی ستمگرانه است که از بین خواهد رفت و این باعث برافروخته شدن آتش جنگ جدیدی در خاورمیانه خواهد شد که جنگ خطرناکی خواهد بود. هم‌چنین می‌گوید، اسلام بر زور و قدرت استوار است که

خطری سه بعدی را تشکیل می دهد:

(الف) تخریب و نابودی اسرائیل را هدف خود قرار داده است که نزد بنیادگران انجیلی دژ مستحکم خداوند در طول تاریخ است.

(ب) سدی مقابل خیزش ملل عربی و گرایش آنها به دامان مسیح منجی است.

(ج) اقدام به تبشیرات جهانی گسترده ای می زند. اروپا با اینکه در قرون وسطی مقابل ارتش های اسلام ایستادگی کرد با این حال در آنجا و در کنار کلیسای قدیس پترس در رم، لندن و ژنو، مناره های مساجد به چشم می خورد. ۳. اسلام در حال حاضر کوه هیکل را اشغال و بر آن مسجدالاقصی را بنا نموده است<sup>۱</sup>.

بدین وسیله دین اسلام مانعی بر سر راه ملل مؤمن به مسیح و یهود است و میان ایشان و مناجات با خدایی که در کتاب مقدس آنها را فرا می خواند تا به سوی او در آیند، مانع ایجاد می کند.

در اینجا نویسنده با سبکی تحریک برانگیز سعی می کند، احساسات مسیحیانی را که به گمان خویش «کوه هیکل» را فراموش کرده اند و فقط برای زیارت مسجدالاقصی و عکسبرداری به سوی آن می آیند، تحریک کند و به آنها می گوید: بنظر خیلی دل انگیز می آید؟ اما شما فراموش کرده اید، بر روی مسجد چه نوشته شده است (یعنی آیات قرآن کریم). این نوشته ها می گویند که خدا فرزندی ندارد و مسیح پسر خدا نیست.

نویسنده می پرسد: چگونه مسیحیان می توانند ببینند، اسلام کوه هیکل را غصب کرده است، درحالی که کتاب مقدس آنها و سایر ملل را فرامی خواند تا

---

۱. آنچه می دانیم، این است که این یهود هستند که فلسطین و مسجدالاقصی را اشغال نموده اند. ببینید چگونه حقایق از دید انجیلی های بنیادگرای افراطی وارونه می گردد.

همه چیز خود را فدا نمایند تا کوه جایی برای مناجات خداوند باشد: «یعنی تخریب مسجدالاقصی و ساخت هیکل به جای آن».

۴. نزاع دایر میان اعراب و یهود، نزاعی مذهبی است و باید مسیحیان و یهودیان در نبرد آینده‌ای که با اسلام دارند و میان ایشان و مسلمانان حایل می‌شود، پیروز شوند. چون شکست اسلام در این نبرد باعث به مسیحیت درآمدن ملل مسلمانان است، بویژه آنکه اعتماد ایشان به اسلام سلب خواهد شد.<sup>۱</sup>

عجیب این است که تمام تلاش‌های خصمانه بنیادگرایان علیه مسلمانان بر این متمرکز شده است که بگویند، مسلمانان خداپرست نیستند، بدان آنچه که در قرون وسطی شایع گردید. آیا این ادعاها در عصر ارتباطات و اینترنت و جهانی شدن درست است؟ بی‌شک این ادعاها برای توجیه ظلم و ستم و غارت و چپاول‌های امپریالیستی است که خواهان ادامه آن بر ملل مسلمان است و ادعا کند، پس از سقوط و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، دشمن پیشین، دشمن کنونی جهان اسلام است. مثل اینکه مسلمانان بمب‌های هسته‌ای، هیدروژنی، نیتروژنی و موشک‌های قاره‌پیما دارند تا با آنها امنیت جهان را تهدید نمایند.

بله. بی‌شک باید به دنبال دشمن جدید یا «یاجوج و ماجوج» عصر گشت تا تجاوزات و تعدیهای خویش را بر سر آن خالی کرد و در حال حاضر این دشمن نه ژاپن و نه چین و نه هند و نه آلمان و نه هیچ کشور دیگری جز کشورهای مسلمان و جهان اسلام نیست.

۱. بشارت به یهود و سیاست توسعه‌طلبی اسرائیل، دکتر محمد عبدالله، مجله الامه، شماره ۲۰، شعبان ۱۴۰۲، ص ۱۸-۱۷.

## فصل پنجم

### رهبر مسیحیت صهیونیستی آمریکا و آیین شرارت و خباثت

«فرانکلین گراهام»، رهبر مسیحیت صهیونیستی ایالات متحده و دوست رئیس جمهور آمریکا، بوش پسر، زبان خود را به ناسزاهایی علیه اسلام باز کرده است که از تعصب، جهل و حماقت او نشأت می گیرد. وی می گوید:

«خدای اسلام خدایی دیگر است.. او پسر خداند آنگونه که در عقیده مسیحیت وجود دارد نیست. من معتقدم اسلام و آیین بسیار خبیث و شروری است».

هم چنین می گوید: «او همیشه نسبت به آموزه های اسلام پیرامون برخورد با زنان و کشتن غیرمسلمان و کافران در هراس بوده است»!

گراهام از تعجب کورکورانه ای که بر ایالات متحده پس از حوادث یازده سپتامبر سیاه افکنده است و طی آن مرکز تجارت جهانی نیویورک و ساختمان

پنتاگون تخریب شد و مسلمانان به دست داشتن در این بمبگذاری‌ها متهم شدند، بی آنکه این اتهام ثابت شود، نهایت استفاده را کرد تا این آتش را شعله‌ورتر و کنیه دیرینه خویش را به اسلام و مسلمانان جهان ابراز کند و به سرزنش و ناسزاگویی اسلام پردازد، مثل اینکه فراموش کرده. او مردی روحانی است که باید عفت کلام را بر ناسزاگویی و علم را بر جهل آنها در عصر اطلاعات و جهانی شدن حفظ کند.

گراهام می‌تواند با فشار دادن چند کلید صفحه کلید کامپیوتر، به اطلاعات کامل و درستی از اسلام دست یابد و معانی قرآن را بخواند و عقاید اسلام را با عقاید فرقه راستگرای افراطیش مقایسه‌ای کند، فرقه‌ای که تمام اینها را دستاویزی برای محقق ساختن خواسته‌ها و چشم‌داشت‌های سیاسی و هوی و هوس‌های بیمار خویش قرار داده است.

ماهیت واقعی مسیحیان صهیونیستی آمریکا که همان انجیلی‌های بنیادگرای پروتستانی می‌باشند را «هگیل کیپل» در کتاب «یوم‌الله» «گریس هالس»، نویسنده آمریکایی، در کتاب ارزشمندش «پیشگویی و سیاست» برملا ساخته‌اند.

گریس هالس عنوان می‌کند، اعتقادات این بنیادگرایان انجیلی، اعتقادات نوینی نیست، بلکه خاص برخی از طوایف کوچک بوده و همیشه این عقاید، عقایدی سری و مخفیانه بوده‌اند، چون بدعت، نوآوری و کفر به‌شمار می‌آمدند و کلیسای روم همیشه با آنها مقابله می‌کرده است. اما امروزه این عقاید را ارتشی از مبشران و مبلغان ترویج می‌نمایند و خود بنیادگرایی مسیحی - صهیونیستی مجهز به ایستگاههای پخش رادیویی و تلویزیونی و شرکت‌های

تولید فیلم‌های سینمایی و دانشگاهها، مدارس، شرکت‌های تجاری، بازرگانی و سازمانها و مراکز تحقیقاتی و علمی و کرسیهایی در دو مجلس سنا و نمایندگان

و روزنامه‌ها و مجلات و بانک‌های مخصوص به خود و مائورای آن ماهواره است که به ایشان اجازه می‌دهد، علاوه بر ترویج عقاید خویش، مشارکت فعالی در تصمیم‌گیریهای سیاسی آمریکا داشته باشند! و عجیب این که رهبران این طایفه بارها به کاخ سفید فراخوانده می‌شوند تا نظرات و دیدگاههای خویش را تبیین نمایند و به ایراد سخنانی در مجالس سنا و نمایندگان و نظامیان پنتاگون درباره نظریه آرمگدون و مهیا شدن عرصه بین‌المللی برای این جنگ و تمرکز قدرت ایالات متحده برای تحقق پیشگویی‌های تورات پردازند. آنها نظرات و آراء خطرناک خویش را با استناد به آیات تورات بیان می‌کنند.

گراهام از جمله این مسیحیان صهیونیست است که در مراسم تحلیف و انتخاب «بوش کوچک» برای ریاست جمهوری سخنانی ایراد نمود.

این بنیادگرایان انجیلی از دیدگاه دروغین مذهبی سیراب می‌شوند که سرمنشأ آن متون تحریف شده تورات است. آنها گمان می‌کنند، بدین وسیله دست به اصلاح مذهبی با ابعاد سیاسی و سودجویانه برای گروههایی می‌زنند که جهت تحقق منافع گروههایی خاص خود را در پس متون مذهبی پنهان می‌سازند. هنگامیکه حمایت از اسرائیل موردنظر باشد، آنها اقدام به ارائه کمک به اسرائیل به نام دین و جمع‌آوری کمک برای تخریب مسجدالاقصی و برپایی هیکل یهودی به جای آن می‌نمایند، چون این از دید ایشان خواست خداست و هنگامیکه غارت سرزمین‌های مسلمانان و آواره ساختن ملل و محو هویت آنها در نظر باشد، برای آن توجیحات مذهبی «مقدس» می‌آورند و قتل‌عام و کشتار فلسطینی‌ها را به گمان اینکه دشمنان خداوند هستند که به مسیح ایمان ندارند، توجیه می‌کنند! و هنگامیکه ترویج و گسترش جنگ‌ها باعث رونق گرفتن بازار تسلیحاتی ایشان می‌شود، ادعا می‌کنند، آغاز جنگ برای خداست.. و این راز

توجیه و دفاع سیاست آمریکا از توسعه طلبی‌ها و تجاوزات اسرائیل علیه اعراب است، چون این لازمه امنیت اسرائیل و این ادعا که اعراب همیشه آغازگر جنگ و تجاوز و خواهان نابودی اسرائیل بوده‌اند، به شمار می‌آید. این بنیادگرایان اعتقاد دارند، تمام مسلمانان تروریست و دشمن خداوند هستند، چون دشمن اسرائیل می‌باشند و اسرائیل سرزمین مملکت مقدس خداوند است و قتل عام و کشتار و غارت اعراب عمل برحق است که رضایت خداوند در آن نهفته است. خداوند هر که به اسرائیل کمک کند را مبارک می‌گرداند و آمریکا در صورتیکه از اسرائیل روی برگرداند، در پیشگاه خداوند عصیان و تمرد کرده است. برپایی و تأسیس اسرائیل و تضمین تفوق و برتری آن امری مقدس است و باید اسرائیل را تشویق کرد، اراضی بیشتری به خود ملحق نماید و صلح را رد یا زیر سر آن مانع ایجاد کند!

«وثیقه واتیکان به مسائل و امور غیرمسیحیان می‌پردازند و توسط دبیرخانه واتیکان منتشر شده به مظلومیت و مورد ظلم و ستم واقع شدن اسلام در اندیشه غرب اعتراف می‌کند و خواهان تجدیدنظر در احکام پیشین است که مسیحیان علیه دین اسلام و یاران و پیروان آن صادر کرده‌اند.

وثیقه می‌گوید: «باید پیش از هرچیز ذهنیت برادران مسیحی را به تدریج تغییر دهیم که این مهمترین کار است. باید به از بین بردن تصویری همت ورزیم که از گذشته به ما رسیده است و احکام پیشین آن را تحریف نموده‌اند. باید به ظلم و ستمی که غرب مسیحی در حق مسلمانان روا داشته، اعتراف کرد».

و تحت عنوان «خود را از قید و بند بسیاری از احکام پیشین آزاد سازیم»، وثیقه مسیحیان را اینگونه مورد خطاب قرار می‌دهد: «باید عمیقاً ذهنیت خویش را پاک سازیم. باید از برخی احکام که اسلام را تمسخر می‌نمایند،

گذشت. این موضوع بسیار مهم و اساسی است، باید تجدیدنظری در مکنونات قلب خویش داشته باشیم. نویسندگان وثیقه مثالهای بی شماری در این زمینه می آورند، از جمله اصطلاح «جنگ مقدس» که آن تعبیر نادرستی از جهاد در راه خدا یا تلاش جهت نشر اسلام و دفاع از آن مقابل تجاوزگران و متجاوزان می باشد. این نوع جنگ قصد قتل یا کشتار ندارد، بلکه تلاش می کند، حقوق خداوند و انسان را در مناطق جدیدی به مورد اجرا گذارد و این جنگ ها به طور کلی تابع قوانین جنگی بوده اند و در زمان «جنگ های صلیبی» این مسلمانان نبودند که مرتکب وحشیانه ترین قتل ها و کشتار شدند.

وثیقه هم چنین می گوید: «استفاده سستی از کلمه (ALLAH) در زبانهای اروپایی بی آنکه ترجمه ای برای آن در نظر گرفته شود، به این منظور است که به ملل اروپایی القا نمایند، مسلمانان خدای دیگری غیر از خدای مسیحیان و خالق متعال را می پرستند».

ما به گراهام امثال او می گوئیم: ما خدای را سپاس می گوئیم که یکتا پرستیم. خدای احد و واحد را می پرستیم. خدایی که نه می زاید و نه زاییده شده است و هیچ شریک و همتایی ندارد. آنچه را که می بیند، اما آفریدگان او را نمی بینند. خدایی که عرش او بر بالای آسمانهاست. اگر ما خدای را می پرستیم، بنابراین احمقانه است که گراهام ما را به پرستش «پسر خداوند» فراخواند، چرا که خالق متعال نه فرزند و نه شریکی در ملک و سرزمین خویش دارد.

بله ما پیامبر خدا، عیسی (ع) را نمی پرستیم، چون خداوند عزوجل می فرماید: «خداوند پسری برای خویش نگرفت و الهه ای با او شریک نبوده است»<sup>۱</sup>.



هم‌چنین خداوند متعال می‌فرماید: «ای اهل کتاب، ای علمای نصاری، در دین خود اندازه نگهدارید و درباره‌ی خدا جز به راستی سخن نگوئید، در حق مسیح عیسی‌بن‌مریم جز این نشاید گفت که او رسول خداست و کلمه‌ی الهی در وحی از عالم الوهیت است که به مریم فرستاده، پس به خدا و همه‌ی فرستادگانش ایمان آورید و به تثلیث قائل نشوید، (پدر، پسر، روح‌القدس را خدا نخوانید)، از این گفتار شرک بازایستید، بهتر است که جز خدای یکتا، خدایی نیست. خدا منزه‌تر است از آنکه او را فرزندی باشد. هرچه در آسمانها و زمین است، همه ملک اوست و خدا تنها به نگهبانی همه‌ی موجودات عالم کافی است»<sup>۱</sup>.

از اینجاست که می‌توان فهمید، چه آئینی واقعاً آئین شرارت و خبائث است؟

---

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۱.

## فصل ششم

### روز فرجام و رؤیاهای حاکمیت یهود بر جهان

یهود یک ملت نیستند که به یک قومیت منتسب و دارای یک کشور و زبان واحد باشند. هم‌چنین به یک تمدن نیز منتسب نیستند. آنها با یکدیگر در رنگ، زبان، کشور اختلاف دارند. برخی در شرق و برخی در غرب بسر می‌برند، برخی سرخپوست، برخی سفیدپوست و برخی سیاهپوست هستند که به آیین یهودیت درآمده‌اند. در واقع این یهودیت است که طی روزگاران مختلف آنها را پیرامون هم گرد آورده است. این دین است که تنها عامل ارتباطی و مشترک میان ایشان است. بنابراین آنها نوادگان بنی اسرائیل نیستند که همراه موسی (ع) بوده‌اند تا تاریخ بر تجربه‌های بشری ایشان شهادت و گواهی دهد: قدرت و ضعف، جنگ، شکست، پیروزی، ایمان، کفر، الحاد و غیره.

از اینجاست که وعده الهی به بنی اسرائیل محدود به مرحله خاصی از تاریخ است که گذشته و شامل یهودیان امروزی نمی‌شود. با این حال یهودیان امروزی اعتقاد دارند، آنها صاحبان وعده الهی هستند و حاکمیت ایشان فقط شامل

سرزمینی نمی شود که میان دو رود نیل و فرات است، بلکه خداوند تمام جهان را به ایشان بخشید و در این زمینه به متون تحریف شده‌ای که خود آنها را تحریف کرده‌اند، استناد جسته و می‌گویند این سخن خداست. در سفر تثنیه اصحاح هفدهم می‌خوانیم: «چه وقت خدا، خدای تو، تو را به سرزمینی وارد ساخت تا آن را تملک کنی و ملل بسیاری را از پیش رویت برداشت. بنابراین تو بر آنها حرام هستی و مبادا با ایشان عهدی ببندی و یا رحم و شفقتی در حق ایشان قائل شوی و یا با ایشان مراودت نمایی. چراکه تو ملت برگزیده خدایت هستی. بدان که خداوند تو را برگزید تا از میان سایر ملل روی زمین ملت برگزیده‌اش باشی. از ایشان مترس، چون خدای تو با توست، خدای بزرگ و مخوف. اما خدا ملل را اندک اندک از پیش رویت برخواهد داشت و تو را پیش خواهد برد. در میان ایشان مشکل عظیمی خواهد انداخت تا نابود شوند و پادشاهان را ایشان نزد تو خواهد فرستاد و تو نام ایشان را از آسمان محو خواهی کرد و هیچ انسانی پیش رویت نخواهد ایستاد، مگر اینکه محو و نابود شود».

و در تلمود پیرامون فرجام جهان می‌خوانیم: «از زمین فطیر خواهد روید و لباس‌هایی پشمی و خوشه‌های گندمی که دانه هریک از آنها به اندازه سرگین بزرگ گاوهاست. در آن زمان حاکمیت به یهود بازخواهد گشت و تمام ملل به خدمت آن مسیح «یهودی» درخواهند آمد و مقابل او سر فرود خواهند آورد. در آن زمان هر یهودی دوهزار و هشتصد بنده خواهد داشت که به او خدمت می‌کنند و سیصد و ده خانه خواهد داشت که بر آنها حاکم خواهد بود. اما مسیح ظهور نخواهد کرد، مگر پس از غلبه بر دولت اشرا (خوارج از دین بنی اسرائیل)». ذلت و خواری و بیچارگی بر بنی اسرائیل ادامه خواهد یافت تا اینکه حکومت بیگانگان به فرجام خود برسد و پیش از آنکه یهود کاملاً بر تمام ملل

### روز فرجام و رؤیاهای حاکمیت یهود بر جهان ■ ۱۰۳

استیلا یابند و حاکم گردند، می‌بایست آتش جنگی برافروخته شود که طی آن یک‌سوم جهانیان از بین خواهند رفت و یهود هفت سال متوالی مشغول سوزاندن و از بین بردن تجهیزاتی خواهند بود که در این جنگ بدست آورده‌اند. در آن زمان دندانهای دشمنان بنی اسرائیل آنقدر بزرگ می‌شوند که طول هر یک از آنها به بیست و دو متر می‌رسد!

یهودیان اعتقاد دارند، می‌بایست با ملل دیگر جنگ‌های بسیاری نمایند و به انتظار آن روز باشند. که مسیح حقیقی و مسیح آنها و پیروزی موعود را برای ایشان محقق نماید. در آن روز مسیح هدایای تمام ملل را خواهد پذیرفت، اما هدایای مسیحیان را رد خواهد کرد. چون امت یهود در آن آنقدر ثروتمند و غنی است. که از هدایای مسیحیان بی‌نیاز است، چون جهان را از آن خود ساخته است. تلمود عنوان می‌کند: «این گنج‌ها خانه‌های بسیاری را پر خواهند کرد، بگونه‌ای که امکان حمل کلیدهای آن حتی بر سیصد الاغ هم امکان‌پذیر نیست! در آن روز مردم را خواهی دید که گروه گروه وارد دین یهود خواهند شد، به جز مسیحیان که از نسل شیطان هستند، بنابراین همه از بین خواهند رفت و با آمدن اسرائیل امید و آروزی امت یهود محقق خواهد شد که امت حاکم بر جهان و سایر ملل هنگام ظهور مسیح خواهد بود»<sup>۱</sup>.

یهودیان معتقدند، پیش از ظهر روز واپسین انحطاط ادبی و مذهبی بر جهان حاکم خواهد گردید. اخلاق تباه شده و مفاسد منتشر خواهد شد و بیماریها گسترش خواهند یافت و قیام‌ها و انقلابها با شکست مواجه خواهند شد و

---

۱. از تلمود، مجلس اعلای امور اسلامی، دارالتحریر، قاهره، ص ۴۰ به بعد. هم‌چنین: دروغهای نهفته در تلمود، آگست راهلنگ، تحقیق و تدوین: دکتر محمد الشرقاوی، انتشارات الوعی الاسلامی، قاهره، ۱۴۱۰، ص ۱۹۰ به بعد.

گرسنگی و آوارگی و بلایای طبیعی افزایش خواهند یافت، بلایایی چون زلزله، آتشفشان سیل، طوفان و اوضاع و احوال جهان یکباره تغییر خواهد کرد: خورشید و ماه و زمین و کوه‌ها. این همان تصویر قیامت نزد مسلمانان است، اما نه با همین تفصیلات. تمام بشریت خواهند مُرد تا دوباره زنده شوند و مورد محاسبه قرار گیرند، یا بهشت یا جهنم.

یهود واقعاً به روز واپسین آن‌گونه که مسلمانان به آن معتقدند، اعتقاد ندارند. آنها معتقدند، ظهور مسیح سرآغاز نجات جهان است، جهانی که در آن اشرار به جهنم خواهند رفت و نیکان در سعادت ابدی بود. این جهان کاملاً با جهانی که امروز ما در آن بسر می‌بریم، تفاوت دارد. جهانی است که ویژگیهای خاص خود را نزد ایشان دارد: جهان زندگی سعادت‌مندانه ابدی، جهان نور و صلح، بگونه‌ای که در آن انسان به خواب و خوراک نیاز ندارد. در آن جهان درد و رنج و مرگ تا ابد پایان یافته است. در آن حقد و کینه‌توزی و جنگ نیست. در آن پرهیزگاران در محضر خدای حضور می‌یابند و از حضور آن باری تعالی بهره می‌برند. اما ماهیت این جهان، جهان زمینی است. از یهود کسانی که نجات می‌یابند و یاران و پیروان ایشان در این فردوس موعود بسر خواهند برد.

به اعتقاد ایشان در این روز می‌بایست تمام ملل «بت‌پرست» برای جنگ با ایشان گرد آیند و در رأس این ملل، یاجوج و ماجوج قرار دارند که جنگی آغاز خواهند کرد و وارد اورشلیم خواهند شد و آن را به ویرانه‌ای تبدیل خواهند نمود. در آن وقت خداوند برای نجات ملتش وارد میدان جنگ خواهد شد و بر دشمنان بت‌پرست و کافر ملتش پیروز خواهد شد و آتشی را بر آنها خواهد فرستاد که همه آنها را نابود خواهد کرد و جنگ با پیروزی او و نجات یهود و غلبه بر یاجوج و ماجوج پایان خواهد یافت. این روز، یوم‌الله یا روز واپسین

نامیده می‌شود.

رابی «یوسی» دربارهٔ عصر نجات مسیحیایی یهود می‌گوید:  
«خداوند بر عرش مبارک خویش خواهد نشست و بیگانگان (غیر یهودیان) را یکی پس از دیگری از بین خواهد برد و لگدمال خواهد کرد. درحالی‌که آنها توان مقاومت در برابر او را ندارند، چون تورات بسان یوغ بزرگی بر گردن ایشان خواهد بود که توان رهایی از آن را نخواهند داشت». و رابی «الیعازربن هیرکانوس» و رابی «یوسی مسکیت» می‌گویند: «اسرائیل از تمام ملل مجاور خویش بزرگتر و قدرتمند و وسیع‌تر خواهد شد، بسان درخت ستبری که ریشه در خاک و سر به آسمان دارد. اما دروازه‌های اورشلیم بنا به گفتهٔ شعیای پیامبر به دمشق خواهد رسید و ملل بسیاری خواهند گفت: برویم از کوه خداوند «یهود» و خانه آل یعقوب دیدن کنیم تا او راه خویش را به ما بیاموزد و ما آن را پیش گیریم، چون از صهیون شریعت و از اورشلیم سخن خداوند سر برمی‌آورد» و رابی دیگری می‌گوید: «خداوند می‌گوید: در روزهای بندگی و عبودیت با شما بودم و هنگام به بندگی گرفتن ملل و امم با شما خواهم بود»<sup>۱</sup>.

این روز نجات و رهایی اسرائیل و شکل‌گیری مملکت خداوند یا مملکتی است که مؤمن به خدا و مطیع اوامر اوست. این روز، روز نجات و رهایی تمام ملل از کانون و مرکز اسرائیل نژادپرست است، بگونه‌ای که طی آن مملکت مسیحیایی موعود یهود دوباره احیا و تمام جهان از آن ایشان خواهد شد و پیروزی از آن اسرائیل، ملت خداوند، خواهد بود و از تمام دشمنان انتقام سختی گرفته خواهد شد و تمام پادشاهان خلع و پاپ از مقام و کرسی خویش در رم به

۱. مسیح یهودی و مفهوم حاکمیت اسرائیلی، دکتر منی کاظم، الاتحاد للصحافه و النشر، ابوظبی، ۱۴۰۶،

پایین کشیده خواهد شد.

کسی که این نجات و رهایی نهایی را رهبری خواهد کرد، به اعتقاد ایشان مسیح موعود ایشان است که یهودی و از سلاله داوود (ع) و حاکم مملکت عصر نجات و رهایی و دست خداوند «یهوه» برای از بین بردن دشمنان و تحقق نجات و رهایی و برپایی مملکت خداوند است. مسیح به نام خداوند حاکم ابدی خواهد بود و او پدر یهودیان فرض می‌شود. اینجاست که مرحله جدیدی از پیروزی و موفقیت یهودی و حاکمیت بر جهان آغاز خواهد شد و تمام ملل مقابل پیامبرشان، «پیامبر صلح» و خدایشان سرفرود می‌آورد. در این مرحله تمام ملل با در دست داشتن هدایا و قربانیهایی برای «ملت خداوند» به پابوس ایشان خواهند آمد.

به این ترتیب ملاحظه می‌کنیم، اسطوره و خرافه و تفسیرات نژادپرستانه با مذهب درمی‌آمیزد. بنی اسرائیل به جای اینکه به این بیاندیشند که چگونه به راه راست هدایت شوند، به این می‌اندیشند که چگونه رهبر و حاکم جهان شوند و به جای اینکه با ایمان و عمل صالح در میان ملل به زندگی خویش ادامه دهند و مقابل اوامر خداوند سرفرود آورند، با مکر و خدعه و نیرنگ و خون و آتش و اشنالگری تجاوز می‌خواهند به اهداف خویش دست یابند. به جای اینکه آنها به دعوت پیامبران و راه راست و پرستش خداوند و رد پرستش بت‌ها و دوری از گناه و فساد اجتماعی و اخلاقی روی آورند، احبار تلمود و کاهنان و پیروانشان را می‌بینیم که به نجات و رهایی مفهومی نژادپرستانه و مصیبت‌بار می‌دهند. بگونه‌ای که نجات و رهایی امکان‌پذیر نخواهد بود، مگر با ظهور پادشاهی یهودی که آسمان او را می‌فرستد و از قدرت جنگی خاصی برخوردار است و بنی اسرائیل را رهبری می‌کند و بر اساس این مفهوم آنها را در رأس هرم بشری قرار خواهد داد.

## روز فرجام و رؤیاهای حاکمیت یهود بر جهان ■ ۱۰۷

در نتیجه خواری و خفت حاصله از شکست‌های مکرر نظامی در طول تاریخ و تحت تأثیر عقاید بت‌پرستانه‌ای که از آن الهام گرفتند و ایشان را از شریعت و آیین موسی (ع) دور ساخت، احبار تلمود شروط دیگری برای ظهور این مسیح در نظر گرفتند که به «زمان ولادت مسیح» معروف شد و به طور کلی منظور حالت و وضعیتی است که طی آن جهان و تمام ملل آن شاهد حوادث ویرانگر خواهند بود و در پی آن صلح و آرامش ابدی بر جهان حکم فرما خواهد شد. هم‌چنین آنها اعتقاد دارند، بر تمام ملل جهان حاکم خواهند شد و این ملل از تمام جهان روی بسوی آنها خواهند آورد تا مطیع ایشان باشند و قربانی تقدیم آنها نمایند. بدین ترتیب تصویری از خدای بنی اسرائیل ارائه می‌دهند که بگویند، فقط این خدا شایسته عبادت است و تبعیت ملل از این خدا معنای سر فرود آوردن مقابل بنی اسرائیل را بدهد.

«مونکل» از جمله پژوهشگران عهد قدیم، معتقد است، این عهد افکاری اسطوره‌ای را دربر می‌گیرد و تاکید می‌کند، اندیشه پادشاه و مملکت در منطقه شرق قدیم، ایده‌ای اسطوره‌ای یا شبه‌اسطوره‌ای است. ما انتظار داریم، عناصر اسطوره‌ای هنگام بحث برسد پادشاهی مسیح یهودی و بیان قدرت و توانایی الهی‌اش عیان گردد. چون بر مملکت اسطوره‌ای باید پادشاهی اسطوره‌ای حکومت کند!

یهود با این شور و شوقی که به انتظار «روز واپسین» نشسته‌اند، تاریخ‌هایی را مشخص نموده‌اند که مسیح باید طی آن ظهور کند و به همین منظور خود را به سلاح‌های پیشرفته و بمب‌های هسته‌ای و نیتروژنی مجهز نموده و انبارهای خویش را از تسلیحاتی پر کرده‌اند که مسیح آنها برای تخریب و نابودی جهان و مطیع نمودن جهانیان از آن استفاده خواهد کرد. اما هیچ‌یک از این تاریخ محقق نشدند و فقط باعث ترویج دروغ در میان یهود و سوء استفاده از این عقیده برای



اهداف و اغراض دنیویشان شد.

و عجیب اینکه، اسفاری که در دست یهود است، با وجود تحریفاتی که در آن صورت گرفته باز به عقیده ایشان اشاره نمی‌کند و فقط به حوادثی اشاره می‌کند که مقدمه «یوم‌الله» است. و دکتر «منی کاظم» در کتاب «مسیح یهودی و مفهوم حاکمیت اسرائیلی» اینگونه به این عقاید عقاید اشاره می‌کند:

۱. مجازات و کیفری که بر بنی اسرائیل نازل خواهد شد، به دلیل گناهانی است که در حق خدای خویش «یهوه» مرتکب شدند و خدای دیگر را پرستیدند. این مجازات، گناهکاران و قاضیان ظالم و ستمگری را دربر می‌گیرد که حق بیوه‌زنان و یتیمان را ادا نکردند. حتی پادشاهان و کاهنان نیز شامل این مجازات خواهند شد، چون آنها نیز حقوق خداوند را ادا نکردند.

۲. مجازات و کیفری که خداوند بر ملل دیگر نازل می‌کند و شامل بت‌پرستان و کسانی می‌شود که بر بنی اسرائیل ظلم و ستم روا داشتند و باعث پراکندگی و آوارگی ایشان شدند.

۳. نجات اسرائیل از دشمنان و کسانی که آنها را مورد ظلم و ستم قرار دادند و بازگشت از اسارت و بازگرداندن مملکت داوود و اعتراف ملل به شکوه و عظمت اورشلیم.

۴. گسترش نوعی از رفاه و خوشبختی در سراسر زمین، بگونه‌ای که صلح در این دوره بر زمین حکم خواهد راند و ثمره‌ها و بارهای زمین افزایش خواهد یافت و همه از خوشبختی برخوردار خواهند بود.

به این ترتیب یهود برداشتی تحریف‌شده از آنچه در اسفار آمده، دارند و چشم‌های خود را بر روی مطالبی می‌بندند که در سفر حزقیال پیرامون فساد و تباهی «اورشلیم» و سقوط آن آمده است:

## روز فرجام و رؤیاهای حاکمیت یهود بر جهان ■ ۱۰۹

«پس بگو، خداوند چنین می‌فرماید که ای شهری که در میان خون ریختی تا آنکه زمان تو بیاید و بر خلاف خود جهت پلید نمودنت اصنام را ساختی و به سبب خونی که ریختی آثم گردیدی و به جهت اصنامی که مرتب ساختی پلید شدی و ایام خود را قریب نموده به سالهایت رسیده‌ای. بنابراین تو را از برای طوایف موروث علامت و از برای تمامی ولایت به جهت استهزا دادم».<sup>۱</sup>

و پیرامون رهبران و بزرگان بنی اسرائیل حزقیال می‌گوید:

«اینک در درونت سروران اسرائیل هر کس بر طبق نیرومندیش به جهت خونریزی آماده‌اند. پدر و مادر را در اندرون تحقیر می‌نمایند و غریبان را در فضایت ظلم می‌کنند و یتیمان و بیوه‌زنان را در تو ستم می‌نمایند. اشیاء مقدس مرا تحقیر و روزهای سبت مرا تنجیس نمودی. در تو اشخاصی هستند که به قیامت مرتکب‌اند و در تو عورت پدر را مکشوف می‌نمایند».<sup>۲</sup>

و در رویای ارمیا می‌خوانیم: «در آن زمان به این قوم و اورشلیم گفته می‌شود که باد خشکی از بلندیهای بیابان به سمت دختر قوم من نه به جهت بیختن و نه بخصوص پاک کردن وزان است. باد شدیدتر از اینها به من می‌آید. پس من نیز از برای ایشان حکمها بیان خواهم کرد».<sup>۳</sup>

و در سفر دانیال می‌خوانیم: «و جمیع اسرائیلیان از شریعتت تجاوز نمودند و روگردان شده به قول تو گوش ندادند، به این سبب لعنت و سوگندی که در تورات بنده خدا موسی مرقوم است بر ما مستولی گردانیدی، چونکه به او گناه ورزیدیم و سخنان خود را که به ما و قاضیانی که به ما حکم نمودند ثابت کرده

۱. حزقیال: ۲۲ / ۴ - ۳

۲. حزقیال: ۲۲ / ۹ - ۶

۳. رویای ارمیا: ۴ / ۱۲ - ۱۱

است و بلای بزرگی که در زیر تمامی آسمان مثل آنکه در اورشلیم واقع شده است، واقع نشد، بر ما مستولی گردانیده».<sup>۱</sup>

و در سفر اشعیا پیرامون فتح قدس بدست مؤمنان می‌خوانیم: «لکن متوکلان به خداوند قوت تازه خواهند یافت و بالهای ایشان مثل عقاب بر می‌آید که دویده خسته نمی‌شوند و روانه شده درمانده نخواهند گردید».<sup>۲</sup>

و در سفر حزقیال می‌خوانیم: «و تو ای سلطان منافق شریر اسرائیل که روز او در وقت عقوبت گناهِش آمده است».<sup>۳</sup>

و با کمال تأسف، ملاحظه می‌کنیم، یهود دین خود را بر پایه این اعتقادات اسطوره‌ای خطرناک که توصیف آن رفت و خطر آن نه تنها بر اعراب و مسلمانان و جهانیان که شامل ایشان نیز می‌شود، بنا می‌نهند و تمام یهود در تمام سطوح این اساطیر را ترویج می‌نمایند. بگونه‌ای که دین نیزد ایشان ماهیت و هویتی نژادپرستانه و سیاستی افراطی پیدا می‌کند که راهبر آن گروهی هستند که دین را با سیاست درمی‌آمیزند و برای تأثیر بر جوامع یهودی و ساخت و شکل‌دهی مجدد آن مطابق دیدگاههای خاصشان از دین در برخی از اصول و مبادی آن مبالغه یا آن را وارد چارچوبهای احزاب سیاسی می‌نمایند و برخی دیگر طایفه خویش را مقابل دولت و قانون برتر و بالاتر می‌دانند و از این افراد در اروپا و آمریکا بسیارند که اصل مساوات میان شهروندان را رد می‌کنند و راه‌گوشه‌گیری و عزلت از جامعه غیریهودی را پیش می‌گیرند که تمام آن به احیای دوباره مسئله یهود در جوامع غربی خواهد انجامید.

۱. دانیال: ۹ / ۱۲ - ۱۱

۲. اشعیا: ۴۰ / ۳۱

۳. حزقیال: ۲۱ / ۲۵

## روز فرجام و رؤیاهای حاکمیت یهود بر جهان ۱۱۱

دولت یهودی از زمان اعلام موجودیت شاهد فعالیت احزاب مذهبی چه در جامعه و چه در کنیست بوده است. اما دهه هشتاد، دهه‌ای بود که طی آن احزاب مذهبی و سیاسی بزرگی شکل گرفتند که در افکار و اندیشه‌ها و تدین راه افراط را پیش گرفته و مدعی اجرای برنامه‌هایی بودند که هدف آن عمل به اوامر تورات و وصایای عهد قدیم بود. حزب مذهبی - قومی «مفدال» از جمله مهمترین این احزاب و اولین حزب از این نوع است. بگونه‌ای که طرف اصلی تمام ائتلافات انتخاباتی از آغاز تشکیل دولت اسرائیل بوده است. این حزب آشکارا بر هویت صهیونیستی - مذهبی و افزایش حضور دین در حیات سیاسی و اجتماعی تأکید می‌کند و دربرگیرنده تمام جنبش‌های افراطی تندرو مانند «گاش امیونیم» است که مبلغان و یاران و پیروان آن در مدارس مذهبی تلمودی بر آیین و اهداف این حزب آموزش می‌بینند.

غیر از آن طایفه بنیادگرای یهودی دیگری وجود دارد که «طایفه حسیدی» نام دارد که «پرهیزگاران» معنا می‌دهد. این طایفه، طایفه‌ای صوفی است که خود را به درویشان منتسب و ادعا می‌کنند، دارای علم‌غیب و پیشگویی و انجام معجزه هستند. بنابراین طایفه‌ای بدعت‌گذار و خرافاتی است. آنها نمونه انحراف و تاریکی اندیشه‌های مذهبی و انحطاط آن اندیشه‌ها و یاران و پیروان آن را افراد ساده‌لوح و سبک‌مغز تشکیل می‌دهند.

تمام حسیدیان در این حد از عزلت و گوشه‌گیری و رکود فکری قرار ندارند، اما در میان ایشان طایفه‌ای به نام «لوبافیتز» وجود دارد که از این حیث سرآمد دیگر طوایف حسیدی پراکنده در سراسر جهان از روسیه و فلپسین گرفته تا آمریکا است و هدف آنها احیای عادات مرده یهود است و شبکه وسیعی از مدارس مذهبی و مراکز تلمودی برای تربیت و آموزش کودکان و بزرگسالان

براساس اصول و مبادی خویش دارند و به آنها سرود خویش را یاد می‌دهند که می‌گوید: «اکنون مسیح موعود را می‌خوانیم».

خاخام لوبافیتز دولت اسرائیل را مشروع و قانونی نمی‌داند، چون از دید او این دولت به اندازه کافی و لازم بنیادگرا نیست. اما معتقد است، حاکمیت یهود بر سراسر «سرزمین اسرائیل» شرط اساسی و مهمی است که نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد و یا شرط دیگری را به جای آن برای ظهور مسیح موعود در نظر گرفت. بنابراین باید تمام تلاش خویش را بر پاک‌سازی اسرائیل از آلودگی‌ها و ناپاکی‌ها و پلیدیهای صهیونیستی متمرکز کرد و آن را به سوی «حاکمیت تورات» سوق داد. با این روحیه او سهم بسزایی در حملات ۱۹۸۸ حزب «اگودات اسرائیل» داشت و توانست موفقیت انتخاباتی بزرگی محقق نماید.

از این حیث لوبافیتز با سیاست دولت مقابل صلح و بازگرداندن سرزمین‌های اشغالی یا عقب‌نشینی از آنها مخالف است. او معتقد است با وجود معاهدات صلح او بیش از هر زمان دیگری باید، انگیزه اقدامات فداکارانه را ایجاد نمود تا اوضاع و احوال حاضر تغییر یابد، حتی اگر این موضوع به برخورد و رویارویی مستقیم با دولت صهیونیسم بیانجامد.

خداوند متعال در قرآن کریم پیرامون یهود درست گفته است که:

«نامیدی در میان ایشان بسیار است. آنها را یک جمع به‌شمار می‌آوری درحالی‌که قلب‌هایشان پراکنده است. چون ایشان قومی بی‌عقل و تفکر هستند»<sup>۱</sup>.

۱. سوره حشر، آیه ۱۴.

## فصل هفتم

### قدس در برنامه‌ها و طراحی‌های صهیونیستی فرجام جهان

«قدس» شهر مقدسی که «عمرو بن عاص» در صدر اسلام آن را فتح کرد و «صلاح‌الدین ایوبی» آن را در سال ۱۱۸۷ از چنگ صلیبی‌ها رها کند و دیوارهای آن را «سلیمان قانونی» در قرن شانزدهم بنا نمود، جایگاه خاصی در دل مسلمانان دارد و هر مسلمانی آرزو می‌کند، جان خود را برای یک مشت خاک آن فدا کند. در این شهر مسجد «قبة الصخره» و «مسجد الاقصی» قرار دارد که اولین قبله و سومین حرم شریف جهان اسلام و محل عروج پیامبر (ص) به شمار می‌آید.

«قدس» از زمان اشغال به دست صهیونیست‌ها در سال ۱۹۶۷، پایتخت ابدی اسرائیل اعلام شد و این شامل هر دو بخش غربی و شرقی آن می‌شود. بدین وسیله صهیونیست‌ها منکر حقوق اعراب مسلمان و مسیحی در آنجا شدند و سیاست جانبدارانه آمریکا که متأثر از فعالیت‌های بنیادگرایان

مسیحی - صهیونیستی آمریکا بود، در این راه کمک بسیاری به صهیونیست‌ها نمود. این درحالی است که حامی دیگر صهیونیست‌ها در این زمینه خود بنیادگرایان افراطی یهود بودند و همه دست به دست هم دادند تا برنامه و طرحی برای آیندهٔ قدس، این شهر مقدس، ریخته شود.

درواقع باید گفت، تمام نگاه‌ها به قدس دوخته شده و قلوب مسلمانان و مسیحیان متوجه آن است، چرا که هر یک از آنها اماکن مقدس و تاریخی مذهبی خاص خود را در آنجا دارد که برای آن ارزش بسیاری قائل است. به همین دلیل یهود تلاش می‌کنند، برای خود تاریخی بسازند و تمام تلاش خود را بر یهودی کردن آن متمرکز کرده و ادعا می‌کنند «دیوار ندبه» از آن ایشان است ... درحال حاضر نزاعی میان این طرف‌ها برقرار است که هر روز بر اهمیت آن افزوده و باعث می‌شود، قدس مهمترین شهر جهان از حیث اثرگذاری بر حوادثی شود که جهان در آینده شاهد آن خواهد بود.

صلیبی‌ها تحت عنوان فراهم ساختن زمینهٔ بازگشت مسیح و «آزادسازی» بیت‌المقدس از دست «کفار» (که منظور مسلمانان بودند!) جنگ‌هایی به راه انداختند و در این راه دست به قتل و کشتار و غارت و تجاوز زدند و چون امکان تسلط بر قدس را یافتند، مسلمانان متحصن در مساجد از زن و مرد و کودک و پیر و جوان را از دم تیغ گذراندند و خون در شهر چون جوی روان شد. از این قتل‌عام‌ها یهود نیز نجات نیافتند و بسیاری از آنها نیز کشته شدند. این موضوع شامل مسیحیان شهر نیز می‌شد، در آنجا فقط شمشیر حکم می‌کرد، چون مذهب ایشان برخلاف مذهب صلیبیان بود! پس از بیرون راندن این صلیبی‌ها از شهر مقدس، تعلق خاطر ایشان به این شهر ادامه یافت تا اینکه پس از «جنبش اصلاح مذهبی» اروپا در قرن شانزدهم، جنبش صهیونیسم مسیحی تشکیل شد که بر

آموزه‌های تورات و پیشگویی‌های عهد قدیم پیرامون «تشکیل مملکت اسرائیل» و ساخت «هیكل سوّم» متمرکز نموده بود تا آن زمینه‌ساز بازگشت دوباره مسیح شود. وی باید ظهور و مدّت هزار سال بر جهان حکومت کند. این عقیده به «عقیده عصر هزاره خوشبختی» معروف شد.

با اینکه این عقیده در ابتدا کفر و بدعت به‌شمار آورده می‌شد و پیروان آن تحت پیگرد قرار می‌گرفتند، امّا به‌سرعت توانست نظرها را به خود جلب کند و بر سیاست‌های داخلی و خارجی بریتانیا اثر بگذارد. در این میان انجیلی‌های پروتستان بر خواسته‌های سیاسی خویش پافشاری کردند تا تورات تنها قانون اساسی به‌شمار آورده شود و از دولت بریتانیا خواستند، «فرزندان خدا» را به سرزمین مقدس منتقل کند تا مملکت اسرائیل مطابق پیشگویی‌های عهد قدیم برپا شود.

این به مذاق سیاستمداران انگلستان چندان نیامد، چرا که مهاجرت دادن یهود به فلسطین و برپایی دولتی برای ایشان در آنجا به حل مسئله یهود در اروپا کمک می‌کرد. از یک سو اروپا از شر یهودیانی که به دلیل شرارت و فساد در جوامع ایشان بار سنگینی به‌شمار می‌آمدند، نجات می‌یافت.. از سوی دیگر این دولت (دولت یهود) می‌توانست حلقه ارتباطی مستعمرات انگلستان در شرق با انگلستان در غرب باشد.

یهود که در آن زمان در سراسر جهان پراکنده شده بودند، به هیچ عنوان به فکر «بازگشت» به فلسطین نبودند که ادعا می‌کردند، پدرانشان دوهزار سال پیش از آن بیرون رانده شده‌اند. امّا جنبش یهودی صهیونیسم پای به عرصه وجود گذاشت و به‌سرعت با رشد افکار و اندیشه‌های ملی‌گرایانه در اروپا در اواخر قرن شانزدهم رشد نمود و اغراض و اهداف سیاسی با پیشگویی‌های کتاب مقدس و



اطماع و چشم‌داشت‌های استعماری با متون «مقدس» درآمیختند تا «دولت یهود» زاده شود و «ملت قدیم خداوند» به «خانه اسرائیل» بازگردند تا «مملکت خدا» را برپا دارند.. آنها بدین وسیله گمان می‌کردند، برای آباد ساختن سرزمین مقدس و متمدن نمودن اهالی و همسایگانش پای به این کشور می‌گذارند و ادعا می‌کردند، «بهشت سرزمین موعود» پس از مدتها سرگردانی و پراکندگی و غربت در سراسر جهان شامل حال یهود خواهد شد و یهود در این کشور طعم امنیت و رفاه را خواهند چشید، ملتی که سال‌های سال از درد غربت و نفرت و کینه، رنج می‌کشید.

پیرو انجیلی‌های انگلیسی، برادران آمریکایی پای به عرصه وجود گذاشتند که نماینده طبقات گسترده جامعه آمریکا و ملت آمریکا بودند. آنها در راه دستیابی به اهداف خویش از مشارکت‌های سیاسی بهره می‌بردند و رسانه‌های خبری و اطلاعاتی و تبلیغاتی و آموزشی و ایستگاه‌های پخش و دانشگاه‌های مخصوص به خویش داشتند تا جامعه آمریکا را دوباره از نو، مطابق دیدگاه بنیادگرایانه انجیلی‌های طرفدار اسرائیل بسازند.

و همانگونه که در صفحات قبل گفتیم، این بنیادگرایان اعتقاد داشته و دارند، تخریب مسجدالاقصی و برپایی هیکل به جای آن، عمل به خواست الهی و سرآغاز بازگشت مسیح است که لازمه آن آغاز جنگی هسته‌ای علیه مللی است که به خداوند ایمان ندارند و به دشمنی با اسرائیل برخاسته‌اند.. و مواضع و دیدگاه‌های خویش را مخفی نمی‌کنند. آنها آشکارا تصریح می‌نمایند، آمریکا باید در تحقق پیشگویی‌های تورات در سرزمین مقدس نقش داشته باشد و برای تسریع بازگشت مسیح، ایالات متحده باید وارد عمل شود. به همین دلیل دیگر نیازی به صحبت از صلح یا منع تسلیحاتی وجود ندارد، بلکه همه چیز باید برای

نابودی و تخریب در جنگ هسته‌ای آرمگدون آماده باشد. بنیادگرایان مسیحی می‌گویند، آمریکا در صورتیکه در حق اسرائیل قصور و کوتاهی کند و یا تصمیم یا قطعنامه خصمانه‌ای علیه اسرائیل در شورای امنیت به تصویب برسد و آمریکا از حق وتو برای دفاع از موجودیت عبری استفاده نکند، در قبال خداوند و خواست او عصیان کرده است!!

و متأسفانه موضع آمریکا در قبال نزاع اعراب - اسرائیل تابعی از موضع و دیدگاه‌های بنیادگرایانه با پیشینه‌های تحریف شده توراتی است. بگونه‌ای که حتی در تجاوزات و تعدیها و جلوگیری از محکومیت «ملت برگزیده» به وسیله شورای امنیت، این متون را ملاک قرار می‌دهند و به آن استناد می‌جویند.

این موضوع در سیاست جهانی باعث شد، اسرائیل، این رژیم اشغالگر، بارها قوانین بین‌المللی را زیر پا گذارد. به عنوان مثال در سال ۱۹۶۹ ایالات متحده از حق «وتو» استفاده کرد تا شورای امنیت جنایت آتش زدن مسجدالاقصی به وسیله یهود را محکوم ننماید.

و هنگامیکه در اکتبر ۱۹۹۰ کشتار حرم شریف قدسی به وقوع پیوست و در پی آن سربازان اشغالگر اسرائیلی بیست و دو نمازگزار را به قتل رسانده و بیش از صد و پنجاه نفر را زخمی کردند، ایالات متحده باز از این حق استفاده کرد تا این جنایت محکوم نشود.

بهترین نمونه در این زمینه کشتار حرم شریف ابراهیمی در الخلیل در رمضان ۱۴۱۴ هـ بود. آمریکا برای جلوگیری از صدور قطعنامه محکومیت این جنایت توسط شورای امنیت تلاش کرد، و شورای امنیت را تحت انواع و اقسام فشارها قرار دهد و مانع تصویب این قطعنامه شود. آمریکا تمایل نداشت اسرائیل آشکارا محکوم و از فلسطینی‌ها دفاع یا به خطرات شهرک‌های یهودی و اینکه

قدس سرزمینی عربی و تحت اشغال بیگانگان است، اشاره شود... به همین منظور اصلاحات لازم در قطعنامه صورت گرفت تا به هیچ عنوان دولت یهود زیر سؤال نرود و ملزم به ادای عهد یا پیمانی نشود. بلکه آنچه مهم بود، آن بود که فلسطینی‌ها «مؤدبانه» به مذاکرات صلح و تسلیم با قاتلانیشان در اسرع وقت تن در دهند.

و رئیس‌جمهور وقت آمریکا، کلینتون، به رهبران سازمان یهودی - آمریکایی، «ایپاک»، اطمینان خاطر داد، ایالات متحده «شهر قدس» را پایتخت یکپارچه اسرائیل به‌شمار می‌آورد و این پاسخی بود به تهدیدات این سازمان یهودی تا آمریکا از تصویب قطعنامه شورای امنیت که قدس را بخشی از سرزمین‌های اشغالی به‌شمار می‌آورد، جلوگیری کند.

و هنگامیکه اسرائیل ساخت شهرکی را در نزدیکی «کوه ابوغنیم» در چارچوب طرح سریع بلعیدن قدس و یهودی کردن آن تصویب نمود، ایالات متحده تمام تلاش خویش را بکار برد تا با استفاده از حق وتو مانع تصویب قطعنامه‌ای علیه این یهودیزه شدن جنایتکارانه از سوی شورای امنیت شود.

اما بازگردیم به سراغ انجیلی‌های مسیحی که اعتقاد دارند، قدس شهریست که مسیح حکومت خویش را بر جهان پس از دوّمین ظهورش از آنجا آغاز خواهد کرد و بر ایالات متحده فشار می‌آورند قدس را به عنوان پایتخت ابدی و یکپارچه اسرائیل به رسمیت بشناسد. در مقابل این فشارها کنگره تسلیم شد و موضع آمریکا در قبل قدس که این شهر را شهری عربی و اشغال شده به‌شمار می‌آورد، تغییر کرد.

و عجیب این است که قربانی به جلاد تبدیل می‌شود و بنیادگران انجیلی ادعا می‌کنند، اسلام «کوه هیکل» را اشغال کرده و مسجدالاقصی را جای آن برپا داشته

است و این مسجد مانعی بر سر راه مؤمنان به مسیح و یهودیت و مناجات ایشان با خدای خود است که در کتاب مقدس آنها را به سوی خود فرامی خواند. بنیادگران این مطالب را به رشته تحریر درمی آورند و از شیوه‌های تحریک برانگیزی استفاده می‌کنند تا احساسات مسیحیانی را تحریک نمایند که به گمان خویش «کوه هیکل را فراموش کرده‌اند و به مسجدالاقصی می‌آیند تا از آن صرفاً عکس‌هایی تهیه کنند، درحالی‌که فراموش کرده‌اند، بر روی دیوارهای مسجد نوشته شده است، خداوند فرزندی ندارد و مسیح پسر خدا نیست»<sup>۱</sup>.

این افراد تحریک‌آمیز سؤال می‌کنند:

«این مسیحیان چه دیدی نسبت به اشغال و غصب کوه هیکل توسط مسلمانان دارند. در حالیکه کتاب مقدس ایشان و سایر ملل را فرامی خواند، از همه چیز خود بگذرند و کوه را جایی برای مناجات خداوند قرار دهند»<sup>۲</sup>.

این خطاب مذهبی عجیب دعوت به تخریب مسجدالاقصی و برپایی هیکل به جای آن است.

در سال ۱۹۸۰ هنگامیکه یهودیان فلسطین الحاق «قدس شرقی» و اتحاد آن با قدس غربی و یکپارچگی و پایتخت ابدی بودن آن را اعلام کردند، تعدادی از کشورها به این تصمیم اسرائیل اعتراض و سفارتخانه‌های خود را از قدس منتقل کردند تا بیان‌کننده اعتراض خویش به یهودی کردن این شهر باشند. در واکنش به این عمل بنیادگرایان مسیحی صهیونیستی «سازمان سفارت جهانی مسیحیت» را در قدس به حمایت از اسرائیل و مقابله با این کشورها تأسیس کردند و این سازمان دفاتر و شعبی برای خویش در بسیاری از نقاط جهان دایر نمود که هدف

۱. مجله‌الامة القطریه، همان.

۲. همان.

آن حمایت از رژیم صهیونیستی و غصب و الحاق سرزمین‌های قدس به این رژیم بود.

از جهت دیگر در فلسطین اشغالی سازمانهای یهودی و بنیادگرای بسیاری تشکیل شدند که فعالیت‌های خود را بر شهر قدس و مسجدالاقصی و تمام مساجد کشور متمرکز نموده بودند.. از جمله این سازمانها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

«جنبش منجی حرم» و «جنبش امناء کوه هیکل» که پیش از سال ۱۹۶۷ تأسیس شدند. «سازمان دفاع از یهود» که اعلام کرد، جنگی تمام‌عیار برای بازگرداندن هیکل و تخریب و نابودی مساجد، از جمله مسجدالاقصی آغاز خواهد کرد. «سازمان جوانان بنیادگرای اسرائیل» یا «مشمونیان» که از خشونت و زور و سلاح و بمب برای تخریب مسجدالاقصی استفاده می‌کند.

اما از جمله مهمترین سازمانهای بنیادگرا می‌توان به «جنبش کاخ» اشاره کرد که بنیانگذار خانخام قاتل «مائیرکاهانا» بود. این شخص منفور توانست کنیسه‌ای یهودی در حرم ابراهیمی بنا نماید که «معرات هامکفیلا» نام دارد. هم‌چنین طرحی ریخت تا در آن خلبانان تابع جنبش اقدام به بمباران مسجدالاقصی از هوا نمایند. اما این توطئه پیش از اجرا کشف شد. او پس از اینکه به عضویت کنیست رسید، تلاش نمود، به نخست‌وزیری یا ریاست‌جمهوری اسرائیل برسد تا بدین وسیله طرح‌ها و برنامه‌های خویش در طرد و بیرون راندن یا کشتن اعراب و تخریب مسجدالاقصی و تمام مساجد فلسطین را به مورد اجرا بگذارد.. کاهانا پس از حمله‌ای که «آلن گودمن»، جنایتکار بنیادگرای یهودی، علیه نمازگزاران مسجدالاقصی ترتیب داد، گفت:

«از این قهرمان که تلاش نمود، بیت‌المقدس را از دست بیگانگان آزاد نماید،

تشکر می‌کنیم و خواهان آزادی سریع وی هستیم. امیدواریم، بسیاری از این عمل قهرمانانه این یهودی در بیت‌المقدس تبعیت کنند تا این خانه از آن ما گردد».

اما از جمله سازمانهای جنایتکار دیگر یهودی می‌توان از «گاش امیونیم» یا «جنبش ایمان» نامبرد که یکی از مهمترین سازمانهای سری بنیادگرایانه است و نقش مهمی در تحریک و تشویق جامعه یهود به سوی افراط و تندروی دارد. این سازمان دیدگاهی برای آینده خویش وضع کرده است که صهیونیسم لائیک دنیوی را رد می‌کند و پا را از ایده سرزمین اسرائیل توراتی فراتر می‌نهد. با توجه به این دیدگاه سازمان با تمام تمایلات و گرایشات زمین مقابل صلح مخالفت می‌کند. چون اعتقاد دارد این زمین‌ها به تا ابد به دلیل عهدی که میان خداوند و ملت برگزیده بسته شده از آن یهود است.. و برای اینکه به اهداف خویش در این زمینه دست یابد، سیاست ساختار شهرک‌های مسکونی در سرزمین‌های اشغالی پس از ۱۹۶۷ را پیش گرفت تا دولت را مقابل واقعیات غیرقابل تغییر قرار دهد و هدف از آن آوردن فشار مستقیم بر دستگاههای سیاسی است تا آنها را وادار سازد، سیاست «یهودیزه شدن از بالا» را دوباره از سرگیرند که نتیجه مستقیم آن الحاق کرانه باختری و نوار غزه به اسرائیل و تبدیل اسرائیل به کشوری است که «هالاخا» (شریعت یهود) بر آن حکم براند تا به تدریج وارد مرحله دستیابی به سرزمین‌ها شود<sup>۱</sup>.

عقیده دستیابی نزد بنیادگرایان یهودی به معنای انتظار ظهور مسیح یهودی بودن است که یهود را جهت حاکمیت بر جهان رهبری خواهد کرد و پیش از ظهور او بلایای طبیعی و نابودی تمام‌عیار و فساد اخلاق و رفتار جهان را

فراخواهد گرفت و پس از آن مملکت توراتی اسرائیل بر ویرانه‌های کنونی اسرائیل تشکیل خواهد شد و آن مقدمه پیروزی یهود و سپس حاکمیت بر جهان و ایمان به عقاید یهود است. آنچه برای این جنبش «موفقیت» به‌شمار می‌آید، این است که توانست بر رهبران سیاسی اسرائیل پیرامون مسئله شهرک‌سازی و شهرک‌نشینی اثر بگذارد. از آنجا که دولت کارگری مخالف شهرک‌سازی در اراضی اشغالی پس از ۱۹۶۷ و اسکان یهود در آنجا بود، به همین دلیل «جنبش ایمان» تمام فشار خود را بر مسئله شهرک‌سازی متمرکز نمود تا این که شهرک‌سازی و شهرک‌نشینی در آنجا آغاز شد و به سرعت گسترش یافت و خود شخص «مناحیم بگین» به سیاست شهرک‌سازی «گاش امیونیم» مشروعیت دولتی بخشید، چون جنبش در انتخابات از وی حمایت کرده بود. بدین ترتیب جنبش از کمک‌های مالی تمام وزارتخانه‌ها از جمله کشاورزی، مسکن و شهرسازی، مهاجرپذیری و دفاع و آژانس یهود و سرمایه‌گذاران و بانک‌ها و کارخانجات خارجی و داخلی استفاده کرد تا اهداف خویش را محقق نماید و حتی بر حمایت‌های رسمی نیز توسط دولت دست یافت.

«گاش امیونیم» از تمام شیوه‌ها و وسایل در این راه استفاده می‌کرد، از تظاهرات و راهپیمایی در اراضی اشغالی ۱۹۶۷ گرفته تا قتل و کشتار و بمبگذاری و سرانجام تلاش جهت تخریب مسجدالاقصی و قبةالصخره تا ضمن تاکید بر سیاست شهرک‌سازی و شهرک‌نشینی خویش زمینه‌ساز وقوع جنگی جهانی شود و برحسب اعتقاد خویش «استیلای اسرائیل» را تسریع نماید.

این جنبش رهبران سیاسی را به سازش مدارا با فلسطینی‌ها متهم می‌کند، به همین دلیل به اعمال خشونت‌بار تروریستی علیه سازش و مدارا دست می‌زند و در همین راستا مرتکب کشتار «دانشگاه اسلامی الخلیل» در سال ۱۴۰۳ شد و

برای تخریب مسجدالاقصی طراح‌ها و برنامه‌هایی ریخته است. در همان زمان این سازمان توطئه ترور سه تن از رؤسای شهرک‌های فلسطینی را با بمب‌گذاری در ماشین‌هایشان نیز طراحی کرده بود.

غیر از آن «جنبش ایمان» سیاستمداران اسرائیلی را به سهل‌انگاری در عمل به سیاست حاکمیت بر زمین نیز متهم می‌کنند و عهدنامه صلح با مصر دلیل عمل ایشان در تخریب دو مسجد قبةالصخره و الاقصی به‌شمار می‌آید تا آتش جنگی عربی - اسرائیلی برافروخته شود و آتش آن دامان کشورهای اسلامی و غربی را نیز فراگیرد و به جنگ جهانی تبدیل شود که حاصل آن بیرون راندن اعراب از فلسطین و فراهم شدن زمینه ظهور مسیح است و این آغاز «فدا شدن بشری» با سقوط و پایان اسرائیل لائیک و آغاز شکل‌گیری «مملکت مسیحیایی اسرائیل» است.

«جدعون آران»، از اساتید دانشگاه‌های اسرائیل که از دنیای درونی «گاش امیونیم» مطلع است، می‌گوید:

«رهبران این جنبش سری اعتقاد دارند، تخریب این دو بنای ناپاک (مسجدالصخره و الاقصی) صدها میلیون مسلمان را به جهاد فرامی‌خواند... و این آتش جنگی را برخواهد افروخت که تمام جهانیان در آن مشارکت دارند. آنها اعتقاد دارند، در این جنگ یا جوج و مأجوج نیز حضور خواهند داشت و پیروزی اسرائیل حتمی است و این زمینه‌ساز ظهور مسیح است»<sup>۱</sup>.

اگر مراکز و مؤسسات تلمودی ارتدوکسی و خاخام‌های بزرگ اسرائیل اعتقاد دارند، شریعت یهود، یهود را از ورود به محوطه هیکل پیش از ظهور مسیح موعود باز می‌دارد، اما دو جنبش «گاش امیونیم» و «کاهانا» معتقد به این اصل



نیستند و ورود به مسجد جهت بمبگذاری و کشتار مسلمانان نمازگزار در آن روا و مباح می‌دانند و این در جامعه‌ای که جز انحرافات چیز دیگری می‌شناسد، انحراف به‌شمار نمی‌آید.

پس از ژوئن ۱۹۶۷ رئیس خاخام‌های ارتش اسرائیل خواهان «پاکسازی» اماکن، یعنی تخریب مساجد شد، اما موشیه دایان در آن وقت با او مخالفت کرد. بنیادگرایان یهود و تمام بنیادگرایان بر دولت‌های اسرائیل فشار می‌آورند، حاکمیت خویش بر حرم شریف را بسط دهد، اما پارلمان اسرائیل از ترس اینکه مبادا تخریب اماکن مقدس اسلامی منجر به جنگ جهانی سوم در زمان نامناسب شود، با این خواسته مخالفت می‌نماید.. آنها (بنیادگران) برنامه و طرحی کامل و سری برای تخریب مساجد الاقصی و ساخت هیکل در کمتر از دو روز دارند، به‌همین منظور پایه‌ها و دیوارهای آن از پیش، بصورت پیش‌ساخته و سایر مستلزمات «مقدس» آن آماده شده است و کاهنان در حال دیدن آموزش‌های لازم جهت ادای مراسم مذهبی هستند و همه چیز آماده و مهیاست تا زمان مناسب فرارسد.

طایفه ارتدوکسی یهودی بنیادگرا سعی می‌کند با جنبش «گاش امیونیم» روابط نزدیکی برقرار سازد، چون این طایفه نیز اعتقاد دارد، «دولت اسرائیل، دولتی لائیک و کافر و نامشروع است» و تلاش می‌کند، بر یاران و پیروان خویش بیافزاید و جمعیت‌هایی را تشکیل دهد که آداب و رسوم مذهبی را برکنار از جامعه لائیک و غیرمؤمن ادا نمایند. به همین منظور شبکه مدارس مذهبی و مؤسسات و مراکز آموزشی و تربیتی مخصوص و براساس اعتقادات و عقاید بنیادگرایانه برای نسل‌های جدید بنا می‌نماید تا اعتقادات ایشان بیش از پیش در جامعه گسترش یابد. این طایفه هم‌چنین مراکزی تلمودی دارد که

صدها هزار دانشجو در آن به تحصیل تورات و شریعت و عقاید ایمانی و ارتدوکسی مشغول هستند و از انتخابات استفاده می‌کند تا یاران خویش را به مراکز قدرت برساند. اگر جنبش ایمان فعالیت خود را در اراضی اشغالی پس از ۱۹۶۷ متمرکز کرده است، ارتدوکس‌ها در اراضی اشغالی پیش از ۱۹۶۷ فعالیت می‌نمایند.

ارتدوکس‌ها حضور گسترده‌ای درون جامعه اسرائیل دارند و این حضور قدرتمندانه به ایشان اجازه دادی سه حزب بنیادگرا را تأسیس نمایند که ائتلافات دولتی بدون آنها تشکیل نخواهند شد، این سه حزب عبارتند از:

۱. شاس: حزب ارتدوکس‌های شرقی یا سفاردی‌هاست.
۲. اگودات اسرائیل: حزب یهودیان غربی یا اشکنازیهاست.
۳. دیگل هتوراه.

فریب بزرگی که یهود تلاش دارند، آن را به ما القا نمایند، این است که بگویند آنها بر دو قسم‌اند: افراطی و میانه‌رو در سیاست و اینکه آنها دو گروه‌اند: مذهبی و لائیک ... اما حوادث ثابت می‌کنند، تمام یهود تندرو هستند و میانه‌روی و اعتدال در میان ایشان مشاهده نمی‌شود.

یکی تندروتر از دیگر است، بنیادگرایان فشارهای خود را از طریق احزاب خویش بر سیاستمداران ادامه می‌دهند تا جامعه، دولت و ارتش را به اتخاذ مواضع افراطی وادار نماید و هرگاه دستگاههای حکومتی اسرائیل به خواسته آنها پاسخ مثبت داده، ملاحظه کرده است، این سیاست‌های افراطی خطری علیه موجودیت اسرائیل به شمار می‌آیند و از ترس اینکه مبادا تخریب اماکن مقدس اسلامی به جنگ جهانی تمام‌عیاری در زمان نامناسب تبدیل شود، از سیاست‌های افراطی خویش عقب‌نشینی می‌کنند.

پس از پیروزی یهود در جنگ ژوئن ۱۹۶۷، تغییرات گسترده و وسیعی در اسرائیل بوجود آمد، رئیس خاخام‌های ارتش خواهان تخریب اماکن عبادت مسلمانان در فلسطین شد، امّا «موشیه دایان»، وزیر دفاع وقت، از ترس و نه از روی شرم و حیا با این خواسته مخالفت کرد.

شور و شوق دایان زمانی به حد اعلا رسید که ملاحظه کرد، مرزهای کنونی اسرائیل تقریباً با مرزهای سرزمین موعود و توراتی مطابقت دارد. به همین دلیل و برای اثرگذاری بر یهود گفت:

«هرکه تا امروز مؤمن نبوده است، از امروز چنین می‌شود».

و «مُردخای گور»، رهبر یهودی که در رأس نیروهای اشغال‌کننده قدس قرار داشت، گفت: «ملت ما برای این لحظه دوهزار سال نماز خواند».

حال آیا این سخن می‌تواند، سخن سیاستمدارانی لائیک باشد؟!

بی‌شک چنین نیست، «روژه گارودی» در کتاب «پرونده اسرائیل، پژوهشی در صهیونیسم سیاسی» به این موضوع اینگونه اشاره می‌کند:

«بر زبان رهبران صهیونیستی اسرائیل عبارت و جملات مشابهی جاری می‌شود، حال چه راستی باشند، چه چپی، چه عضو حزب کارگر باشند یا جناح یهود، سخنگوی ارتش باشند یا خاخام، فرقی نمی‌کند. بر زبان تمام آنها بهانه‌ها و دستاویزهای تورات جاری است یا بر پایه آن زمین را تملک می‌نمایند یا به «حق الهی» در مالکیت خویش بر سرزمین فلسطین استناد می‌جویند و به عهدی که خداوند با آنها منعقد نموده اشاره می‌کنند. عهدی که به آنها اجازه می‌دهد، کسانی در فلسطین زندگی می‌کنند را از خانه و کاشانه خویش آوار نمایند تا بر زمین آنها دست یابند»<sup>۱</sup>.

۱. پرونده اسرائیل: پژوهشی در صهیونیسم سیاسی، روژه گارودی، دارالشروق، قاهره، ۱۴۰۳، ص ۸۲

و گریس هالسل، نویسنده آمریکایی، در کتاب «پیشگویی و سیاست» این‌گونه به این نکته اشاره می‌کند:

«با اینکه استنلی گولدووت یکی از اسرائیلی‌هائست که به شدت بر ساخت هیکل اصرار می‌ورزد، اما به خداوند و مقدسات عهد قدیم ایمان ندارد. او با همدستان خود طرح‌ها و برنامه‌های نظامی استیلا بر حرم شریف با تکیه بر متون توراتی توجیه می‌نمایند. آنها می‌گویند، خداوند این سرزمین را به ابراهیم و پسرش اسحاق و نه اسماعیل، پسر دیگر ابراهیم، بخشید. این عقیده گولدووت در صورتیکه برای تحقق نیاز به استفاده از خشونت داشته باشد، لحظه‌ای در بکارگیری آن تردید خواهد کرد. وی از طریق رادیوها و تلویزیونهای مذهبی و کلیساهای پروتستانی روی به ملت آمریکا می‌کند و از مسیحیان می‌خواهد، برای ساخت هیکل به او کمک نمایند، بی‌آنکه ذکر کند، این عمل نیازمند تخریب دو مسجد در این مکان است»<sup>۱</sup>.

اما «دیوید بن گورین»، پدر دولت غاصب صهیونیسم، به‌طور خلاصه دیدگاه «لائیک - مذهبی» یهودیت را چنین تبیین می‌کند:

«خود را برای یافتن راه‌حل خسته نکنید. هیچ راه‌حلی وجود ندارد. سرزمین یکی و خواهان آن دو تاست. بی‌شک این سرزمین باید از آن یکی شود و این یک، ملت اسرائیل است که بر زمین دست می‌یابد و آن را تملک نماید. تنها راه‌حل برای ما این است که از تمام وسایل و طرق سیاسی و زور و خدعه و نیرنگ استفاده کنیم تا طرف دیگر را وادار سازیم از حق خویش صرف‌نظر کند. قدس پایتخت ابدی ماست و جایی برای بحث و گفتگو در این زمینه نیست، چون خواست خداست. کرانه باختری حق ملت یهود و سرزمین تاریخی یهود

۱. مجله‌الامة القطریه، همان، شماره ۱۶، ربیع‌الثانی ۱۴۰۲، ص ۶.

است: سرزمین موعود»<sup>۱</sup>.

خلاصه کلام این که یهود عملاً برنامه‌ها و طرح‌های سری خویش برای تخریب مسجدالاقصی و ساخت معبد یهود به جای آن را ریخته‌اند و دیدار «شارون» از مسجدالاقصی، چیزی نبود جز آزمایش و محک واکنش مسلمانان جهت اجرای این برنامه و اگر ترس از مسلمانان نبود، بی‌شک یهود به سرعت دست به تخریب مسجدالاقصی می‌زدند.

---

۱. پیشگویی و سیاست، همان، ص ۱۰۴.

## فصل هشتم

### اتحاد نامقدس میان صهیونیست‌های انجیلی و یهود و خطر آن برای اسلام

در یافتیم، بنیادگرایان انجیلی که مسحیت را با صهیونیسم در آمیخته‌اند، طایفه‌ای مذهبی - آمریکایی هستند که یک‌پنجم ملت آمریکا را تشکیل می‌دهند. هم‌چنین گفتیم، گیل کیپل، در کتاب یوم‌الله و گریس هالس، در کتاب «پیشگویی و سیاست: انجیلی‌های نظامی در راه جنگ هسته‌ای» چگونه عقاید صهیونیسم انجیلی و یهودی را بر ملا نمودند. انجیلی‌ها ایمان دارند، بازگشت دوباره مسیح میسر نخواهد شد، مگر آنکه پیش از آن جنگ‌ها و بلایا و فساد و تباهی زمین را فراگیرد و فراتر از آن باید جنگی هسته‌ای به وقوع بپیوندد که اکثر شهرهای جهان را نابود می‌نماید. در این جنگ دوسوم یهود از بین خواهند رفت و یک‌سوم باقی مانده به مسیح، منجی خویش، ایمان خواهند آورد.

این انجیلی‌ها اعتقاد دارند، باید مملکت بزرگ اسرائیل تشکیل شود، چون این

شرط بازگشت مسیح است. هم‌چنین باید هیکل سلیمان بر ویرانه‌های مسجدالاقصی ساخته شود. لذا مدعی یاری یهود هستند، چون به اعتقاد ایشان، یهود ملت برگزیده خداوند می‌باشند. هرکه آنها را یاری کند، خداوند او را دوست خواهد داشت و هرکه به ستیز با آنها برخیزد، مقابل اراده و خواست الهی ایستاده است!

بر این اساس مسیحیان صهیونیست ایمان دارند، باید بر سیاست خارجی آمریکا فشار آورد تا پیشگویی‌های عهد قدیم را براساس برداشت‌های ایشان محقق نماید. آنها خواهان ادامه مهاجرت یهود به فلسطین و الحاق هرچه بیشتر اراضی به اسرائیل هستند و ایمان دارند، کشتن اعراب به دست یهود عمل مقدسی است که رضایت خداوند در پس آن نهفته است. هم‌چنین خواهان ذخیره سلاح‌های هسته‌ای و مقابل منع تسلیحاتی ایستادگی می‌کنند، چون این برخلاف طرح‌ها و برنامه‌های خداوند برای آینده جهان است!

این انجیلی‌ها ایمان دارند، قدس شهریست که مسیح حکومت خود را از آنجا بر سراسر جهان خواهد گسترده‌اند، به همین دلیل کلیساهایشان در ایالات متحده بر دولت فشار می‌آورند، قدس را به عنوان پایتخت ابدی و یکپارچه اسرائیل به رسمیت شناسد و «سازمان سفارت جهانی مسیحیت» را از این جهت در قدس تأسیس نمودند تا بر امر واقعی تاکید کند که همان جلوگیری از بازگشت فلسطینی‌ها و اعراب به قدس است.

آنها تلاش دارند، این اصل را وارد ایمان ملت آمریکا نمایند که حمایت و تأیید اسرائیل امری اختیاری نیست، بلکه خواست الهی است و ایستادگی مقابل اسرائیل، ایستادگی مقابل خداست که خشم و غضب وی را به همراه خواهد داشت!

## اتحاد نامقدس میان صهیونیست‌های انجیلی و... ■ ۱۳۱

این اعتقادات را ارتشی از مبشران تبلیغ می‌کنند که به تمام دستگاه‌ها و وسایل تبلیغاتی، اطلاعاتی و آموزشی مجهز هستند. افزون بر اینکه سازمانها و مراکز اقتصادی، سیاسی، تحقیقاتی و سیاحتی مخصوص به خود دارند که به ایشان در دستیابی به اهدافشان کمک می‌کنند، هم‌چنین کمک‌های هنگفتی برای آنها جمع‌آوری می‌کند که تمام آنها به اسرائیل فرستاده می‌شود تا به ساخت هیکل و قتل‌عام و کشتار زنان و مردان، کودکان و پیران اختصاص یابد.

از جمله این وسایل و راههای تبلیغاتی تنظیم سفرهای مذهبی به اسرائیل است که گریس هالس در یکی از آنها مشارکت داشت و بخشی از کتاب خویش را به برملا ساختن خطرهایی اختصاص داد که آن را طی سفر کشف نمود. او عنوان می‌کند، راهنمای سفر می‌گفت:

«ما تلاش کردیم با اعراب دوست شویم، اما تمام این مسلمانان تروریست

هستند.»

نویسنده توضیح می‌دهد: «راهنمای سفر در توضیحات خویش وجود گروهها و ساکنان مسیحی در میان ایشان را نادیده می‌گیرد و از فلسطینی‌ها به گونه‌ای سخن می‌گوید که همه آنها دشمن خدا و ملت برگزیده‌اش هستند. عقیده بنیادگرایی مسیحی در یک جمله خلاصه می‌شود: اگر اعراب دشمنان اسرائیل هستند، بنابراین آنها دشمنان خداوند هستند.»

این عقیده، آنگونه که نویسنده تبیین می‌کند، «وقوع فاجعه‌ای هسته‌ای را در پی خواهد داشت که به نابودی جهان می‌انجامد»<sup>۱</sup>.

از جهت دیگر ملاحظه می‌کنیم، آنچه از رهبران دولت صهیونیسم می‌دانیم، این است که آنها رهبران باندها و سازمانهای تروریستی بوده‌اند که اسرائیل را

۱. پیشگویی و سیاست، همان، ص: ۷۷ - ۷۲.



بر پایه آتش و خون بنا نهاده‌اند، افرادی چون دیودبن گورین، ایزر وایزین، مناحم بگین، موشیه دایان، اسحاق شامیر، ایگال آلون و آریل شارون که بی شک آخرین آنها نخواهد بود.

بنابراین آنها با جهان و جهانیان از دید و منطق گروهها و باندهای تروریستی برخورد می‌کنند نه رؤسا و رهبران کشورها و در مقابل افکار عمومی جهان و تصمیمات و قطعنامه‌های سازمان ملل متحد که به ندرت از سیاست توسعه طلبانه و متجاوزانه یهود انتقاد می‌کند، موضعی خصمانه و نژادپرستانه می‌گیرند. به عنوان مثال بن گورین در مورد این تصمیمات و قطعنامه‌ها می‌گفت: «مهم آن چیزی است که یهود انجام می‌دهند، نه آنچه که غیریهود می‌گویند».

و «گولد مایر» با وقاحت اعلام می‌کرد: «قطعنامه‌های سازمان ملل متحد، هیچ اهمیتی برای ما ندارد»<sup>۱</sup>.

و در پی تصویب قطعنامه سازمان ملل متحد که صهیونیسم را یکی از اشکال نژادپرستی به شمار می‌آورد، شامیر گفت:

«نمی‌توان به مللی را توجه کرد که از پشت کوه آمده و خود را رهبران جهان به شمار آورده‌اند. چگونه این انسانهای اولیه می‌توانند نظر مخصوص به خویش داشته باشند؟ سلیبی که از سازمان ملل خوردیم، ضربه‌ای اخلاقی بود و باعث شد، بار دیگر ایمان بیاوریم که ما ملتی از یک بافت و هویت هستیم»<sup>۲</sup>.

متأسفانه مسیحیان صهیونیست مشوق یهود در این راه هستند. آنها معتقدند، قوانین وضعی اگرچه بر تمام ملل لازم‌الاجرا است، اما اجرا و تطبیق آن از سوی

۱. صهیونیسم از زبان رهبران آن، ثونیل داویانی، دارالثقافه، قاهره، ۱۴۰، ص ۴۵.

۲. پرونده اسرائیل، همان.

## اتحاد نامقدس میان صهیونیست‌های انجیلی و... ■ ۱۳۳

اسرائیل الزامی نیست و این فقط شامل اسرائیلی‌ها می‌شود، آنها فقط باید به قوانین خداوند عمل نمایند. به اعتقاد این بنیادگرایان اگر خداوند یهود را بر فلسطینی‌ها ترجیح می‌دهد، این آموزه مذهبی باعث می‌شود، شهروندان مسیحی و مسلمان در فلسطین نادیده گرفته شوند و صرفاً وسیله تحقق خواسته‌های الهی باشند<sup>۱</sup>.

این عقیده هم‌چنین بر این نکته تأکید می‌کند، بنیادگرایان یهودی که دولت یهود را به رسمیت می‌شناسند، خواهان تشکیل دولتی یهودی براساس دیدگاه خاص خویش هستند که ملی‌گرایان و لائیکها در آن جایی نداشته باشند و شریعت یهود بر سراسر دولت حاکم باشد. با این حال «یهودا کوک» معتقد است، علی‌رغم عدم تدین صهیونیست‌های لائیک باز ایشان در این دولت سهیم هستند. آنها گروهی «هدایت شده فداکار» را تشکیل می‌دهند. به عقیده او دولت اسرائیل وسیله‌ای ناخودآگاه تحقیق مشیت و خواست الهی است. خاخام کوک و دانش‌آموزانش معتقدند، ارتش دولت لائیک و دنیوی صهیونیستی مجری برنامه الهی، (درحالی‌که در جای دیگر معتقد است، صرفاً به دنبال تحقق اهداف نظامی صرف خویش است) و هدف آن، مطابقت دادن مرزهای دولت با مرزهای سرزمین موعود است.

نفوذ بنیادگرایان حسیدی و ارتدوکس یهودی در دولت در حال افزایش است. آنها اعتقاد دارند، باید از تمام شیوه‌ها و راهکارها برای استیلا بر زمین و الحاق آن بازو رو قدرت استفاده کرد. هم‌چنین مقابل خواسته‌های طلح و سازش مقاومت کرد و بر افزایش قدرت نظامی اصرار ورزید تا بتوان به انتظار مسیح موعود بود. وی ایشان را در جنگ جهانی علیه تمام جهان رهبری و حاکمیت

۱. پیشگویی و سیاست، همان، ص ۷۴.

یهود بر تمام بشریت را محقق می‌کند.

این بنیادگرایان معتقدند، باید در زمان جنگ‌های ویرانگر به انتظار آن روز باشند. به همین دلیل اقدام به خلق اوضاع و احوالی می‌نمایند که به جنگ‌ها و نزاع‌ها دامن بزنند، مانند کشتار نمازگذاران حرم ابراهیمی و تسریع تخریب مسجدالاقصی تا آتش جنگ جهانی برافروخته شود. چون اعتقاد دارند، خداوند برای ایشان و برای از بین بردن دشمنان آنها وارد جنگ خواهد شد.

به این ترتیب تلاش بنیادگرایان انجیلی با اهداف یهود و منافع ایشان تلاقی می‌کند. اگر دین رحمتی برای جهانیان است، دین نزد بنیادگرایان مسیحی و یهود وارونه می‌گردد تا منبع تمایز و تبعیض میان ایشان و سایر بشریت باشد. به این دلیل می‌توان گفت، بنیادگرایی انجیلی سیستم اعتقادی خاصی است که باعث سرفرود آوردن مذهب مقابل نژاد، جنس، رنگ و اهداف دنیوی و مادی می‌شود. بگونه‌ای که نجات و رهایی فقط مختص یاران و پیروان این نظام اعتقادی و عذاب و کیفر خداوند مختص مخالفان این نظام است. بنابراین به سمت وضع اصطلاحاتی سوق می‌یابند که تناقضات داخلی عجیبی با یکدیگر دارد. مثلاً می‌گویند، برنامه‌ای الهی برای نابودی جهان وجود دارد و جنگی جهان شمول برپا خواهد شد که خواست خداست و هرکه با این نابودی و تخریب همگام گردد و در وقوع آن تلاش نماید، به خداوند نزدیک‌تر است و هرکه مقابل آن ایستادگی کند، مقابل خدا و اراده‌ی الهی ایستادگی کرده است و خداوند به قربانهای بشری نیازمند و دوستدار ریختن خون‌هاست!

در بنیادگرایی غربی دین با هوی و هوس‌های سیاسی درآمیخته و پیرو آن می‌گردد و به صورت عجیبی مهاجرت و اسکان و اشغال و تجاوز و قتل و کشتار و بیرون راندن فلسطینی‌ها و برپایی دولت بنیادگرای یهود تجسم زنده

ایمان و اعتقاد به بنیادگرایی و چشم‌داشت‌های سیاسی، توامان، می‌گردد. بدین ترتیب در تأسیس رژیم غاصب و تروریستی ایمان صوفیانه بنیادگرایی غرب به «احیای اسرائیل» و تعجیل در فرارسیدن «عصر هزاره‌ خوشبختی» منجر شد و در همان حال راه‌حلی برای رها شدن از یهود و مهاجرت دادن ایشان به فلسطین نوک پیکان مقابله غرب با شرق و دفاع از منافع سیاسی و اقتصادی غرب باشد. همانگونه که جنگ‌های صلیبی مطامع و چشم‌داشت‌های استعماری خویش را تحت پوشش مذهب پنهان می‌ساخت، به همین ترتیب جنبش‌های بنیادگرایانه انجیلی نیز در پس متون توراتی و انجیلی و تفسیر ظاهری آنها معتقد است، مسلمانان دشمنان اسرائیل هستند و فراموش می‌کنند یا خود را به نادانی و جهالت می‌زنند که مسلمانان به مسیح ایمان دارند و به او به عنوان یک پیامبر احترام می‌گذارند و منتظر بازگشت دوباره او بر آئین اسلام و نه عقیده تثلیث هستند.<sup>۱</sup>

اینجاست که دو بنیادگرایی مسیحی و یهودی با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کنند و هریک از آنها دیگری را وسیله و دستاویزی برای تحقق هدف خویش و خود را کانون برنامه الهی فرجام جهان محکوم به فنا معرفی کند. این دید می‌گوید، جهان باید نابود شود تا روز موعود فرا رسد و بشر می‌تواند، فرارسیدن این قیامت را تسریع ببخشد.

به‌طور کلی می‌توان مهمترین اصول و مبادی مشترک دو بنیادگرایی انجیلی و بنیادگرایی یهودی را در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. تاکید بر وعده الهی و اینکه سرزمین مقدس از آن یهود است.

---

۱. در اسلام احادیث بسیاری پیرامون ظهور و بازگشت مجدد مسیح وجود دارد، از جمله در نه‌ایة‌البدایة و نه‌ایة از ابن کثیر و التذکره از قرطبی.

۲. تاکید بر اینکه فلسطین سرزمینی بدون ملت، برای ملتی بدون سرزمین است.

۳. تاکید بر اینکه برپایی دولت عبری لازمه ظهور مسیح است.

۴. تاکید بر اینکه یهود ملت خداوند هستند، هر که آنها را دوست بدارد، خداوند نیز او را دوست خواهد داشت و هر که آنها را مورد آزاد و اذیت قرار دهد، خداوند او را لعن خواهد نمود.

۵. پیروی از شیوه تفسیری ظاهری متون عهد قدیم.

۶. تاکید بر اینکه اسرائیل فقط مقابل نه قوانین خداوند و نه قوانین بشری سرفروود می آورد.

۷. پنهان شدن در پس متون مذهبی جهت تحقق اهداف سیاسی.

۸. اعتقاد به اینکه زور، قدرت و خشونت دو راه تحقق اهداف اعتقادی هستند.

۹. اشتراک منافع و همکاری با دیگران در ارتکاب هر نوع گناه، بزه و تجاوز، مانند تلاش جهت تخریب مسجدالاقصی و برپایی هیکل به جای آن.

۱۰. ادعای اینکه قدس یکپارچه پایتخت ابدی اسرائیل است.

۱۱. هیچ یک از این دو جریان به روز قیامت و برانگیختگی و محاسبه براساس آنچه که مسلمانان اعتقاد دارند، ایمان ندارد. اما به جای آن به ظهور آن چیری معتقدند که مملکت مسیحیایی خداوند نامیده می شود.

۱۲. اعتقاد به اینکه فلسطین میدان حوادث واپسین و مکان ظهور دومین مسیح موعود است.

نکته جالب اینجاست که پیروان هر دو جریان بر نادیده گرفتن حقوق مسیحیان در فلسطین و حتی انکار حضور و وجود آنها، از آن جهت که عرب

هستند، با یکدیگر توافق نظر دارند. با اینکه مسیحیت از فلسطین زاده شد و حضرت مسیح ابن مریم (ع) در این کشور چشم به جهان گشود و از همین جا دعوت خود را آغاز کرد و هم‌چنین با اینکه غرب در موارد بسیاری مدعی دفاع از حقوق اقلیت‌های مسیحی در شرق و خواهان مراعات و حفظ این حقوق است، با این حال وقتی اسرائیل کلیسای المهد را محاصره می‌کند و راهبان آن را می‌کشد، غرب لب به سخن نمی‌گشاید.

گریس هالسل دربارهٔ مسیحیان فلسطین می‌گوید:

«مسیحیان (فلسطینی) که از فلسطین مهاجرت می‌کنند یا بخاطر قلع و قمع و سرکوب (اسرائیلی) جان خویش را از دست می‌دهند، همان مسیحیانی هستند که در طول تاریخ حافظ کلیسای مادر بوده‌اند. آنها اکنون با بدترین نوع آزار و اذیت و قتل و کشتار از زمان ظهور مسیح تاکنون مواجه هستند و فقط در صورتی که مسیح بسان فالول، مبشر بنیادگرای انجیلی، باشد، می‌تواند بر این گناهان چشم پوشد، در غیر این صورت بر صلیب می‌میرد<sup>۱</sup>. فالول به قدس می‌آید، جائیکه مسیحیان در کنار اویند، اما او آنها را نادیده می‌گیرد. او چشم و قلب خود را بر روی مسیحیانی که سال‌های سال، از زمان ظهور مسیح، در اینجا زندگی کرده‌اند، می‌بندد<sup>۲</sup> تا بدین وسیله رضایت صهیونیست‌ها را جلب نماید.»

«هدف اساسی نظامی اسرائیل حاکمیت بر قلب و عقل مسیحیان آمریکاست. در صورتیکه اسرائیلی‌ها بتوانند، مسیحیان آمریکا را قانع نمایند، ملت فلسطین را نادیده بگیرند که این ملت در این کشور وجود ندارند، در آن صورت مسیحیان با هرآنچه اسرائیلی‌ها انجام خواهند داد، موافق و همراه

۱. به عقیده به صلیب کشیده شدن، ما مسلمانان اعتقاد نداریم.

۲. بی‌شک مسیحیان در این سرزمین تاریخی دیرینه و بیش از هزار و چهارصد ساله دارند.

خواهند بود»<sup>۱</sup>.

ملاحظه می‌کنیم، ائتلاف بنیادگرایی مسیحی و بنیادگرایی یهودی، پس از تاریخی مملو از نزاع‌های خونین و وحشتناک میان یهودیان و مسیحیان، از سوی این گروه از مسیحیان نادیده گرفته می‌شود تا با یکدیگر بر دشمنی استراتژیک، متحد شوند که خود در خیال خویش آن را به تصویر کشیده‌اند که همان مسلمانان صلح‌جو هستند.

این ائتلاف «نامقدس» خطر واقعی برای جهان به شمار می‌آید، چون فقط به سوءاستفاده از متون مذهبی برای توجیه تجاوزات وحشتناک خویش علیه اعراب و مسلمانان استفاده نمی‌کند، بلکه از دستگاه‌ها و رسانه‌های تبلیغاتی و اطلاعاتی و تأثیرگذاری بر مردم برخوردار است که می‌تواند، در یک لحظه جهان را به جهنمی تبدیل کند که فقط خداوند از آن آگاه است.

درباره این خطر «گریس هالسل» می‌گوید:

«با اینکه مسیح خواهان تأسیس معابدی در قلب و نفوس مردم بود، اما بنیادگرایان مسیحی اصرار دارند، خداوند بیش از اینها می‌خواهد. او خواهان تأسیس معبدی ظاهری از چوب، سیمان و آجر در جایی است که اکنون دقیقاً بناهای اسلامی در آنجا ساخته شده‌اند.

«پس از زیارت حرم شریف، این ترس وجود مرا فراگرفت که اگر یهودیان غاصب با همراهی مسیحیان متعصب جنگ مقدس یا جهادی علیه مسلمانان آغاز کنند و به تخریب مقدس‌ترین اماکن اسلامی دست بزنند، باعث برافروخته شدن جنگ جهانی سوم و کشتاری هسته‌ای خواهند شد.»

«در این حال از خود این سؤال را می‌کردم: آیا نادیده انگاشتن احساسات

۱. پیشگویی و سیاست، همان، ص ۸۲

مسلمانان بیانگر بنیادگرایی مسیحی است؟ و آیا رهبران بنیادگرای مسیحی انجیلی درک نمی‌کنند و یا نمی‌خواهند بفهمند که احساسات حدود یک میلیارد مسلمانان ساکن شصت کشور جهان را تحقیر می‌نمایند؟<sup>۱</sup>».

با وجود این «توافق و ائتلاف ظاهری» میان بنیادگرایی انجیلی و یهودی، زمینه‌های نفاق و دودوستگی در میان ایشان فراوان به چشم می‌خورد و بی‌شک زمان برخورد میان این دو جریان دور نخواهد بود، بویژه آنکه یهود، به مسیح، عیسی ابن مریم (ع) ایمان ندارند و به رسالت او اعتراف نمی‌کنند. از جهت دیگر آنها در خارج از فلسطین وفادار به کشورهای نیستند که در آن زاده شده‌اند، بلکه داشتن شناسنامه اسرائیلی و وفاداری به اسرائیل ماورای تمام وفاداریهای آنها را تشکیل می‌دهد. این خیانت ملی باعث ایجاد شکاف و اختلاف نظر احتمالی میان این دو جریان و بطور کلی یهودیان و مسیحیان می‌شود که هرآن ممکن است، حادث شود، بویژه آنکه یهود از هرآنکه غیر یهودی است، متنفرند.

اما مسیحیان بنیادگرا وفادار به کشورهای خویش‌اند، آنها به «اسرائیل» و فلسطین چون سرزمین مقدسی نگاه می‌کنند که مسیح از آنجا ظهور خواهد کرد و پیش از فرود آمدن دوباره و حاکمیت هزار ساله بر جهان مؤمنان را با خود به آسمان خواهد برد.

اما مهمترین اختلافات اساسی و عمیق این دو جریان که آهسته، آهسته زمانی به اوج خواهد رسید، این است که بنیادگرایی انجیلی از یهود می‌خواهد به «مسیحیت درآیند»، درحالی‌که یهود دولت خود را بر پایه‌هایی بنا می‌کند که تحقق این خواسته‌ها محال می‌نماید. انجیلی‌ها از این جهت به اسرائیلی‌های

---

۱. همان، ص ۱۰۰. مسلمانان در حال حاضر یک میلیارد و پانصد میلیون نفر هستند و طبق برآوردهای رشد و افزایش طبیعی جمعیت تا سال ۲۰۵۰ مسلمانان نیمی از جمعیت جهان را تشکیل خواهند داد.



کنونی به دید دیگر نگاه می‌کنند که انتظار دارند، برخی از آنها هنگام دوّمین ظهور مسیح، به آن حضرت ایمان بیاروند و از آنجا که به نظر ایشان برپایی دولت ایشان باعث تحقق پیشگویی‌های کتاب مقدس می‌شود که لازمه ظهور مسیح است، بنابراین، این ملت را برتر از خویش و ملت برگزیده خداوند تلقی می‌کنند. به همین دلیل ائتلاف نامقدس یهود و بنیادگرایی آمریکایی نمی‌توانند، از توافقات سیاسی اسرائیل و آمریکا در مجموعه اهداف امپریالیستی برکنار بمانند. بنیادگرایان انجیلی هر دو (شیوه سیاسی و مذهبی) را بکار می‌برند تا از رژیم غاصب صهیونیستی حمایت کنند و تا زمانیکه چنین باشند در آمریکای بنیادگرا بسیاری هستند تا هزینه‌های اسرائیل را پرداخت کنند.

با اینکه هر دو جریان بر «بازگشت دوباره مسیح» اتفاق نظر دارند، با این حال یهود از مسیح خویش سخن می‌گویند که جز یهود سایرین، از مسیحیان، مسلمانان گرفته تا مشرکان را نمی‌پذیرد و تمام آنها را ملل بت‌پرست به‌شمار می‌آورد و معتقدند، اگر هم مسیح دیگران را بپذیرد، آنها بنده و کنیز او و یهودیان خواهند بود. مسیحیان نیز معتقدند، مسلمانان، بت‌پرست و کافر هستند مسیح آنها را به حضور نخواهد پذیرفت و آنها به مسیح ایمان نخواهند آورد، بلکه به جنگ با یهود (مملکت خداوند) و مسیح برخوانند خواست، اما مسیح آنها و نسل ایشان را از بین خواهد برد و شهرها و کشورهاشان را نابود خواهد کرد!!

بنابراین پروتستانها تلاش کردند، میان مسیحیان و یهودیان سازش بوجود آوردند که هر یک از دو گروه به انتظار مسیح خویش باشد، به اعتبار اینکه این بازگشت، هر دو گروه را زیر سایه «منجی‌اشان» گرد خواهد آورد. اما این یک رویا بیش نیست، آنها به‌خوبی از تاریخ یهود و برخورد آنها با مسیح آگاهند. آنها در واقع به انتظار مسیح ابن مریم (ع) نیستند، بلکه منتظر مسیح دیگری هستند،

چون اگر می‌خواستند به او ایمان بیاورند، همان بار اول به او ایمان می‌آوردند. یهود و این انجیلی‌ها فراموش می‌کنند یا خود را به فراموشی می‌زنند که مسلمانان، امتی هستند که به خدای یکتا و پیامبری مسیح(ع) ایمان دارند و آنها نیز منتظر ظهور مجدد او در آخرالزمان هستند و این بی‌شک خواست و تدبیر الهی است که بر این قرار گرفته است. هر یک از ملت، جمعه، شنبه و یک‌شنبه منتظر بازگشت مسیح خویش می‌باشند.

ما مسلمانان به یک مسیح ایمان نداریم، بلکه معتقد به دو مسیح هستیم. یکی مسیح راستی و درستی که عیسی ابن مریم(ع) و دیگری مسیح گمراهی و ضلالت، «مسیح دروغین» است. به اعتقاد ما مسلمانان ابتدا مسیح دروغین ظهور خواهد کرد و این مسیح یهودیان است. او همراه و همگام خواسته‌های بیمار و اهداف گمراه و کرده‌های نادرست ایشان است و طبیعی است که اصل ضلالت و گمراهی در یک جناح قرار گیرد و بدین وسیله یهود جنگی به رهبری مسیح دروغین علیه، عیسی ابن مریم(ع) و یاران او تدارک ببیند.

اعتقاد ما مسلمانان با اعتقاد این افراد تفاوت دارد. این بازگشت نزد ما بازگشتی روحی و بشری است. «خدای جنگ» خواهان قربانی شدن بشریت و راه افتادن سیلاب خون و تخریب زمین نیست. آن مسیح بنده خداست و بسان همه مسلمانان به خداوند و یکتایی او ایمان دارد و یار و یاور دین خداست. او آن موجود ناپاک را می‌کشد و طلیبی را که یهود او را بر روی آن به صلیب کشیدند، پس خواهد گرفت و به عنوان یک پیامبر نزد خداوند بازخواهد گشت. ایمان و اعتقاد به مسیح عیسی بن مریم(ع) و اینکه او پیامبر خدا و روحی است که خدا آن را درون مریم(ع) دمید، بخشی از اعتقادات مسلمانان را تشکیل می‌دهد و بازگشت مجدد او برای اهل زمین مبارک و میمون و این بخشی

جدایی ناپذیر از ایمان مذهبی ماست.

با کمال تأسف ملاحظه می‌کنیم، اعتقادات بنیادگرایی که ذکر آن رفت، در برخی از کلیساهای شرق نفوذ نموده‌اند. به همین منظور «مجلس کلیساهای خاورمیانه» اطلاعیهای صادر و در آن به اهداف گروههای تبشیری و تبلیغی این گونه اشاره کرد:

«حرکت مبلغان و مبشران در قرن نوزدهم به انگیزهٔ صدور فرهنگ و ارزش‌های غربی به خاورمیانه صورت می‌گرفت و در برخی موارد باعث می‌شد، مبشرانجیل و تمدن هر دو باشند و این مترادف تمدن اروپایی - آمریکایی باشد. چون برخی از ایشان اعتقاد داشتند، کلیسای حقیقی و واقعی در خاورمیانه وجود ندارد، حتی منکر این موضوع بودند که مسیحیت و تورات از خاورمیانه سربرآورد و اعتقاد داشتند، این مبلغان غربی بودند که مسیحیت را بر خاورمیانه و شرق عرضه داشتند. برخی از ایشان نیز اعتراف کردند، با اینکه در خاورمیانه کلیساهایی وجود دارد، اما این کلیسا به اندازهٔ لازم مسیحی نیستند».

با نفوذ این بنیادگرایی غربی به میان برخی از مسیحیان شرق، مردان کلیسا و فرهیختگان و اندیشمندان ملی‌گرای مسیحی تلاش خویش را بر تبیین اهداف واقعی این جنبش متمرکز نمودند و کلیسای انجیلی مصر تبرای خویش از این عقیدهٔ بنیادگرایانه را اعلام کرد و برخی از قبطیان کتاب‌هایی در این زمینه به رشتهٔ تحریر درآوردند، از جمله کتاب «مسیحیت و جنگ: داستان بنیادگرایی صهیونیستی و آمریکایی و نزاع بر خاور اسلامی»، نوشته دکتر رفیق حبیب<sup>۱</sup>.

یا کتاب کشیش «اکرام لمعی» تحت عنوان «آیا میان بازگشت یهود و ظهور مجدد مسیح رابطه‌ای موجود است» در آن بیان کرده که چگونه این عقیده

می‌تواند، یاران و پیروان خویش را به زحمت بیاندازد و به خیانت به کشورهایشان وادار سازد. وی می‌گوید:

«واقعیت این است که این عقیده با تأثیری که در یاران و پیروان خویش گذاشته، باعث شده، آنها دچار بحرانهای فکری و اخلاقی بسیاری شوند. در یکی از ملاقات‌هایم با مسیحی که به این عقیده ایمان داشت، او به من گفت که از بحرانهای داخلی و درونی در عذاب است. چون اگر فرمان جنگ علیه اسرائیل صادر شود، او به حکم دفاع از کشورش باید وارد این جنگ شود ملی‌گرای است که کشورش را دوست دارد. در همان حال اعتقاد دارد، می‌بایست به اسرائیل کمک کرد. چگونه با این اوضاع و احوال او به احساساتش درباره کشورش توجه کند، درحالی‌که در همان زمان به عقاید خویش معتقد است. آیا باید آرزوی یاری اسرائیل را در سر پروراند که برادران و دوستانش را به قتل رسانده و عامل اصلی بحرانهای اقتصادی و اجتماعی و فروپاشی و سقوط بسیاری از ارزش‌های انسانی و اخلاقی جامعه‌اش است یا اینکه بسان یک وطن‌پرست از اسرائیل متنفر باشد و بدین وسیله برخلاف برنامه‌ها و خواست خدا عمل کند...»

کلیسای شرقی که از ماهیت دعوت‌های بنیادگرایانه صهیونیست‌ها مطلع است، مقابل این نفوذها ایستادگی می‌کند و مجلس کلیساهای خاورمیانه، اطلاعیه‌ای صادر می‌کند که پاسخی منطقی به اطلاعیه‌ای است که رهبران مسیحیت صهیونیستی در کنگره ۱۹۸۵ بال سوئیس منتشر می‌کنند:

«ما از مسئولیت خویش در قبال طوایف و فرقه‌های مسیحی و افکار عمومی جهان آگاهیم. ما تأکید می‌کنیم، این گردهمایی علی‌رغم اشارات مذهبی بسیاری که دارد، اهدافی سیاسی در سر می‌پروراند. ما سوءاستفاده از تورات و

احساسات مذهبی را جهت مشروعیت و قداست بخشیدن به تأسیس دولت و سیاست‌های آن محکوم می‌کنیم».

این موضوع شامل کلیسای کاتولیک نیز می‌شود. این کلیسا همچنان مخالف اعتقادات بنیادگرایان انجیلی پروتستانی است و معتقد است، این اعتقادات اساس و پایه اعتقادات مسیحیت را تهدید می‌کند و همچنان منادی این عقیده است که یهود پایان یافته‌اند و خداوند یهود را به خاطر به صلیب کشیدن مسیح به بابل تبعید نمود و این مجازات ایشان بود. پیشگویی‌های مذهبی بازگشت به فلسطین محقق شده‌اند که همان بازگشت یهود از بابل است و این بازگشت عملاً به دست کوروش، امپراتور پارس به وقوع پیوست و کلیسای کاتولیک و کلیساهای شرقی هم‌چنان تفسیرات یهودی شده جنبش بنیادگرایی پروتستانی را رد می‌کنند.

با اینکه واتیکان بارها برپایی دولت غاصب یهود را در فلسطین رد کرده است، اما این اواخر شاهد تغییر مواضع این کلیسا در قبال یهود هستیم. بگونه‌ای که یهود را از کشتن مسیح مبرا نمود و آشتی دیپلماتیکی میان واتیکان و دولتی که همیشه آن را رد می‌کرد، برقرار شد.

این باعث می‌شود، مقابل نفوذ صهیونیستی - بنیادگرایی در کلیساهای خاورمیانه هوشیار باشیم تحت عنوان تفسیراتی که با تغییرات سیاسی مرحله صلح یا تسلیم مقابل امر واقع که اشغال و تجاوز بر آن تاکید می‌کند، خود را مطرح می‌سازند.

و بهترین نمونه در این راه کلیسای قبطی مصر و کشیش ملی‌گرای فرهیخته و آگاه و مسئول و گرانقدر آن، «پاپ شنوده سوم»، کشیش «کرازه المرقسیه» است.

## فصل نهم

### اسلام و دعوت به گفتگو به جای برخورد

اصطلاح «تعصب مذهبی و تروریسم» در این دوره بسیار رایج شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد و استفاده از آن در وسایل تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی و ادبیات غرب هر روز بیش از پیش افزایش می‌یابد... با تأسف آگاهی و بیداری اسلامی بیش از هر مورد دیگری در مطبوعات و تبلیغات غرب در تیررس این اصطلاح قرار گرفته است. به همین دلیل ملاحظه می‌کنیم، اصطلاح «تعصب اسلامی» بسیار به گوش می‌رسد، بویژه پس از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ که در آن ساختمان پنتاگون و دو برج مرکز تجارت جهانی آمریکا هدف قرار گرفت.

اما منظور ایشان از تعصب اسلامی چیست؟

کلمه تعصب در حال حاضر وقتی مورد استفاده قرار می‌گیرد، معانی سلبی و بسیاری را با خود به همراه دارد و وسایل تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی استفاده از آن را بیش از پیش نمودنده‌اند، بگونه‌ای که مفهوم شایع این کلمه در معانی ذیل نمود پیدا می‌کرد:

۱. کوتاه‌اندیشی و گرایش به گروه یا مجموعه‌ای خاص، بدون اینکه نکات مثبت گروه یا مجموعه مورد نظر مورد توجه قرار گیرد. سرناسازگاری اعتقادی و فکری و رفتاری گذاشتن با مجموعه و گروه که در برخی موارد به زد و خورد و نزاع می‌انجامد.

۲. علاقه به جدال و مباحثه از بُعد عاطفی و بسته بدون در نظر گرفتن روحیه تحقیق و پژوهش آرام و بدون آشوب و بلوا جهت شناخت حق و حقیقت و تاکید بر آن و کشف جوانب مختلف یک موضوع.

۳. عدم انعطاف و لجالت در مخالفت‌ها، و رد هر نوع تنوع فرهنگی و تعدد و کثرت‌گرایی فکری.

۴. نادیده انگاشتن عیوب و نقص‌های خود، با انتقاد از دیگران و بیان عیب‌ها و بزرگ جلوه دادن آنها.

۵. بسته بودن و رد هرگونه همکاری با دیگران به‌جز گروهی خاص، به این اعتبار که دیگران بیگانه و بر راه ناصواب هستند.

۶. تلاش در ایجاد مانع برای دیگران و از بین بردن آنها تا پیروزی نصیب آنها نگردد و از شکوفایی و پیشرفت آنها جلوگیری شود.

۷. تمسخر مخالفان، و نشر ادعاهای دروغین و شایعات پیرامون آنها، جهت از بین بردن مصداقیت و وجهه آنها.

۸. داشتن روحیه غرور طایفه‌ای، نژادی یا قومی و ادعاهای تملک حقیقت مطلق و حکمت کامل.

از مطالعه تاریخ آشکار می‌شود، اروپایی‌ها از یونانی‌ها گرایشات ملی‌گرایانه افراطی را به ارث برده‌اند. نظام اخلاقی یونانی‌ها بر تبعیض میان یونانی و غیر یونانی استوار بود و در این میان عشق به وطن بر سایر فضایل اخلاقی تقدم

## اسلام و دعوت به گفتگو به جای برخورد ■ ۱۴۷

داشت و حکمای یونان بر آن اتفاق نظر داشتند. آنها بر این ویژگی اخلاقی بیش از حد مبالغه می‌کردند، بگونه‌ای که فقط به وفاداری به میهن اکتفا نمی‌کردند، بلکه این اعتقاد در ایشان بوجود آمد که باید با دیگران (بیگانگان) بسان بهایم و چهارپایان برخورد کرد. این اندیشه نه تنها سراسر یونان را فراگرفت که در اروپای معاصر نیز رخنه کرد و امتداد طبیعی آن آمریکا بود که به آمریکا نیز رسید.

در قرون وسطی اروپا به تعصبات خویش، تعصب مذهبی را نیز افزود، بگونه‌ای که مسیحیت را به شیوه خاص و مورد نظر خویش پذیرفت. این تعصب غربی باعث خلق جنگ‌هایی صلیبی علیه جهان اسلام از قرن یازده میلادی شد که این جنگ‌های صلیبی تا امروز نیز ادامه دارد.

جنگ ارتدوکس‌های صرب علیه مسلمانان بوسنی و هرزگوین و کوزوو و مقدونیه و یا جنگ ارتدوکس‌های روسیه علیه افغانستان و چین آخرین این جنگ‌ها نیست، چون هنوز «بوش کوچک» از اعلام جنگ صلیبی علیه اسلام تحت عنوان مقابله و مبارزه با تروریسم سخن می‌گوید.

درست این است که گفته شود، جنگ‌های افراطی علیه اسلام از همان آغاز ظهور اسلام وجود داشته است و کسانی که به اسلام کفر ورزیده‌اند، همیشه دشمن سرسخت این آیین بوده‌اند. آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «ای پیغمبر با اهل کتاب بگو که ای یهود و نصاری شما ارزشی ندارید و پایه دین شما بر چیزی استوار نخواهد بود، تا آنکه به دستور تورات و انجیل و قرآنی که به شما از جانب خدا فرستاده شد، قیام کنید و همانا قرآنی که به شما مسلمین نازل شده به جای آنکه آیمان آورند، بر کفر و سرکشی بسیاری از آنان خواهد افزود، در این صورت زیان کفرشان بر آنهاست، تو ای پیغمبر بر حال گروه کافران نباید تأسف بخوری<sup>۱</sup>».

۱. سوره مائده، آیه ۶۸.



بنابراین تعصب ایشان بر باطل و رد حق و حقیقت ایشان را به طغیان و کفر کشاند. قرآن کریم هم چنین به تبیین تعصب اهل کتاب پرداخته و توضیح داده که این تعصب ایشان را از عذاب خداوند نجات نخواهد داد: «و یهود گفتند هرگز کسی به بهشت نرود، جز طایفه یهود و نصاری، بگو ای پیغمبر این گفتار شما بس آرزویی است، بگو بر این دعوی برهان آورید، اگر از راستکارانید»<sup>۱</sup>.

و هنگامیکه یهود و نصاری اختلاف پیدا می کنند، ماهیت هریک از آنها آشکار می شود: «یهود بر این هستند که نصاری را از حق چیزی در دست نیست و نصاری بر این دعوی که یهود را، در صورتیکه هر دو گروه در خواندن کتاب آسانی یکسانند»<sup>۲</sup>.

قرآن همچنین میزان تعصب عمیق شخصیت یهود را آشکار می نماید: «یهود نصاری گفتند، ما پسران خدا و دوستان اویم، بگو ای پیغمبر اگر چنین است، پس او چرا شما را به گناهانتان عذاب می کند. پس این دعوی دروغ است. بلکه شما از آنچه خدا خلق کرده بشری بیش نیستید»<sup>۳</sup>.

از جهت دیگر کلیسا هم چنان مدعی این است که نجات و رهایی برون کلیسا امکان پذیر نیست و غیر مسیحیان غرق در گناه و آلودگی و ناپاکی هستند!

این تعصب ناپسند که مسلمانان را به کفر و وحشیگری و تروریسم متهم می کند، در غرب از بین نرفته است و «محمد آسد» اینگونه از آن یاد می کند:

«با اینکه احساسات مذهبی که دلیل نفرت از اسلام بود، جای خود را به مادیگرایی داده، اما کینه گذشته هم چنان در جان و روح و عقل اروپایی ها نفوذ کرده

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۳.

۳. سوره مائده، آیه ۱۸.

## اسلام و دعوت به گفتگو به جای برخورد ■ ۱۴۹

و شبخ جنگ‌های صلیبی بر سراسر اروپا سایه افکنده است و تمدن آن در مقابل اسلام موضعی به خود گرفته که یادآورنده آن شبخ مرده و گذشته از آن جنگ‌هاست<sup>۱</sup>. انجیلی‌های پروتستان آمریکا از حوادث یازده سپتامبر نهایت استفاده را بردند تا نژادپرستی کینه‌توزانه خویش را بیان کنند. آنها بیانگر راست متعصب و افراطی آمریکا هستند که تلاش دارد، عقل مسیحیان غرب را صهیونیستی نماید و شخصیت‌های مهمی از جمله «گراهام»، رهبر این طایفه، در میان ایشان وجود دارد که آشکار نژادپرستی خویش را بیان می‌کند. خود بوش نیز خواهان لغو عقیده شهادت‌طلبی از دین اسلام و تجدیدنظر در شیوه‌های آموزشی و تربیتی و مذهبی اسلام است. و صداهایی به گوش می‌رسد که قصد تخریب مکه و بیت‌الله الحرام با بمب‌های هسته‌ای را دارد. اما هیچ‌گاه در تاریخ شنیده نشده است که مسلمانان کلیسا یا معبدی را تخریب کرده باشند.

با این حال اتهامات غرب ادامه دارد و جهان اسلام به تعصب و تروریسم متهم می‌شود. آنها عملیات‌های شهادت‌طلبانه که فلسطینی‌های قهرمان را تروریسم و جنبش‌های مجاهد در راه حق و اسلام را جنبش‌های تروریستی می‌نامند، مانند حماس، جهاد اسلامی و حزب‌الله.

جنبش‌های بنیادگرای افراطی مسیحی و یهودی تمام تلاش خویش را بر نفوذ در اعماق جوامع بشری و نشر افکار و اندیشه‌های افراطی خویش و آماده نمودن میدان و عرصه جهانی برای جنگ هسته‌ای علیه جهان اسلام و تمام مساجد فلسطین که در رأس آنها مسجد الاقصی قرار دارد، متمرکز کرده‌اند. این اتهام (اتهام به تعصب و تروریسم) ما را وامیدار بیاندیشیم در پس این سخنان چه نهفته است؟

درحالی که خود غربی‌ها نیز می‌دانند، اسلام دینی است که تعصب کورکورانه و

۱. اسلام بر سر راهها، محمد أسد، دارالاعتصام، قاهره، ص ۶۱.

تروریسم در آن جایی ندارد. اسلام آیین دوستی و محبت و صلح است که تاثیر بسزا در تمدن بشری داشته و دارد و حقوق بشر از اعتقادات اسلامی نشأت گرفته‌اند و همه افراد بشر را برابر و مساوی بارگاه خداوند قرار می‌دهد، درحالی‌که حقوق بشر غرب بر یکپارچه و متحد نمودن غرب علیه جهان اسلام متمرکز و استوار است. اما اهداف غرب در اتهام ما به تعصب و تروریسم را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. اتهام به تروریسم فکری، در تلاش برای ازبین بردن و خفه کردن عواطف مذهبی و اسلامی و واداشتن ما به روی برگرداندن از تمسک به مذهب خویش، چون غرب می‌داند، مذهب‌گرایی و تدین خطری علیه برنامه‌های غرب‌زدگی و استعمار به‌شمار می‌آید.
  ۲. رضایت به اینکه همیشه نقش پیرامون و تابع را داشته باشیم تا هرآنچه دیگران برای ما می‌خواهند را بخواهیم و جز باب میل آنها حرکت نکنیم.
  ۳. قرار دادن ما در موضع همیشگی دفاع تا از میل و اراده خود جهت استقلال و خودرأیی و سربلندی کشور دفاع نکنیم و مانع پیشرفت تمدنمان را باشند.
  ۴. توجیه تجاوزات ایشان علیه مسلمانان و کشورهای اسلامی، تحت عنوان مبارزه با تروریسم.
  ۵. اسرائیل با تمام خصوصیات نژادپرستانه‌اش پذیرفته شود، دولتی مافوق قوانین بشری است، به اعتبار اینکه این مملکت مملکت خداوند و نژاد آنها مافوق نژاد بشری است و تأسیس و ادامه بقای آن خواست و اراده الهی است.
  ۶. ما از حقوق خویش در فلسطین و سایر کشورها و مناطق دفاع نکنیم و از مقدسات و مذهب و عزت گرامتتان صرف‌نظر کنیم.
- اینجاست که می‌توان ادعا کرد، متهم ساختن ما به تعصب و تروریسم

ادعایی بیهوده است که از میل به ازبین بردن هویت فرهنگی ما نشأت می‌گیرد، درحالی‌که خود غرب به شدت بر تعصب مذهبی و فرهنگی خویش پایبند و در تلاش است، اصول مبادی اعتقادی خویش را به تمام جهان صادر نماید، درحالی‌که اگر اسلام به کار دست بزند، اوضاع و احوال نزد غربی‌ها دیگر گونه می‌شود. درحالی‌که اسلام دین عدالت و آزادی است. روزه گارودی در کتاب خویش «اسلام دین آینده» به این موضوع اینگونه اشاره می‌کند:

«می‌توان ادعا کرد، اسلام جوهره آزادی و مبارزه علیه تمام اشکال حاکمیت و عبودیت و بندگی فرض شده علیه انسان به بهانه‌ها و دستاویزهای دروغین است که او را از اصلتش دور می‌سازد»<sup>۱</sup>.

درباره اسلامی که خواهان آزاد ساختن تمام بشریت از تمام عبودیت‌ها و قید و بندهاست «ویلیام ونلون» در کتاب «قافله تمدن» می‌گوید:

«آیین اسلام بر مدارا و همزیستی با دیگران استوار است، این آئین با پیروان اهل کتاب همیشه مهربان بوده و هیچ‌گاه به شعائر مذهبی ایشان تعرض ننموده است. اسلام همیشه به مسیحیان و یهودیان این اجازه را داده، در کلیساها و معابد خویش نماز و آداب و رسوم مذهبی خویش را ادا نمایند و هیچ‌گاه بر سر راه مسیحیان و یهودیانی که خواهان زیارت سرزمین مقدس بوده‌اند، مانع ایجاد نکرده است. بی‌شک این گفته حماقت است که عنوان می‌کند، مسلمانان بر خرافات دروغین تعصب دارند و این گفته از کوتاه‌فکری و رکود عقلی نشأت می‌گیرد. در واقع اسلام هم‌چنان منبع همزیستی و مدارا و سازش شرافتمندانه‌ای است که تضمین‌کننده آزادی عبادت برای مسیحیان و یهودیان است»<sup>۲</sup>.

۱. اسلام دین آینده، روزه گارودی، دارالایمان، دمشق، ۱۹۸۳، ص ۶۹.

۲. قافله تمدن، ویلیام ونلون، ترجمه عصام سلیمان، قاهره، ۱۹۹۵، ص ۶۷.

به همین دلیل مسلمانان باید تمام تلاش خویش را بر برملا ساختن این افتراها متمرکز نمایند و نشان دهند، وفاداری ما به دین و امتان تعصب کورکورانه نیست که باید از آن دوری جست.

حاکمیت مسلمانان بر اندلس ثابت‌کننده این مدعی است که مسلمانان همیشه به دنبال گفتگوی باز مذهبی با تمام طوایف و ملل و گروهها در آزادی کامل بوده‌اند. چراکه در آن دوره گفتگو میان یهودیان و مسیحیان و مسلمانان وجود داشته و همیشه مناظراتی علنی بدون هیچ ترس و هراسی منعقد می‌شده است. بدین ترتیب با اینکه مسلمانان در رأس قدرت بوده‌اند، اما آزادی و از جمله آزادی بیان برای تمام گروهها محفوظ بوده است.

پس از سقوط اندلس و دولت اسلام، مسیحیان کینه‌های خویش را علیه مسلمانان و یهود تخلیه کردند و آنها را به خاطر آراء و نظراتی که در مناظراتشان بیان کرده بودند، مورد بازخواست و مجازات قرار دادند و آنها را کفر و احکام جدیدی تلقی کردند که مستحق مجازات است این موضوع به آزار و اذیت و شکنجه مسلمانان و یهودیان و سرانجام بیرون راندن آنها در سال ۱۴۹۲ از اندلس انجامید.

بنابراین از زمان ظهور اسلام تا به امروز مسلمانان برای تمام گروههای و طوایفی که در میان خویش بسر می‌بردند، آزادی بیان و سایر آزادیها را تضمین کرده‌اند، همانگونه که از حقوق شهروندی برابری بسان سایر مسلمانان استفاده می‌کنند. اینجاست که می‌توان گفت، ما نیازمند تلاش سازمان یافته علمی هستیم تا پاسخ تبلیغات غرب را بدهیم و در این راه باید از تمام وسایل و راهها از جمله ماهواره‌های فضایی و اینترنت استفاده کرد. این عمل صرفاً یک تلاش تبلیغاتی نمی‌تواند باشد، بلکه باید پا را از تبلیغات سطحی فراتر نهاد و به آن به عنوان یک طرح و برنامه سازمان یافته نگاه کرد تا حقایق را به عقل غربی بازساند.

## منابع

۱. اسلام دین آینده، روزنه گارودی. دارالایمان، بیروت، ۱۴۰۳.
۲. اسلام بر سر راهها، محمد اسد، دارالاعتصام، قاهره.
۳. بنیادگرایی انجیلی یا صهیونیسم مسیحی و دیدگاه آمریکایی آن، محمد السّماک، مرکز تحقیقات العالم الاسلامی، مالتا، ۱۴۱۱.
۴. تذکراه‌ای بر احوال مردگان و مسائل آخرت، شمس‌الدین محمد بن احمد القرطبی، انتشارات دانشگاه الأزهر قاهره، ۱۴۰۰.
۵. پژوهش‌هایی تحلیلی در سفر رویا، دکتر هانی ماهر، دارالطباعة القومية، قاهره، ۱۴۱۲.
۶. پاسخ به کتاب عمر امت اسلام، امین جمال‌الدین، انتشارات التوفیقیة، قاهره.
۷. صهیونیسم از زبان رهبران آن، لئونیل دادیاتی، دارالثقافة الجديدة، قاهره، ۱۴۰۸.
۸. صهیونیسم غیریهودی، رجینا شریف، مجله المعرفة، ش ۹۶، کویت، ربیع‌الاول، ۱۴۰۶.
۹. گنج نهفته در رسوایهای تلمود، دکتر آگست راهلنک، تهیه، تدوین و تحقیق: دکتر محمدالشرقاوی، انتشارات الوعي الاسلامی، قاهره، ۱۴۱۰.

۱۰. مسیح یهودی و مفهوم حاکمیت اسرائیلی، دکتر مُنی کاظم، الاتحاد للصحافة والنشر، ابوظبی ۱۴۰۶.
۱۱. مسیحیت و جنگ: داستان بنیادگرایی صهیونیستی آمریکا و نزاع بر سر خاور اسلامی، دکتر رفیق حبیب، یا فلدراسات، قاهره، ۱۴۲۲.
۱۲. پرونده اسرائیل تحلیلی پیرامون صهیونیسم سیاسی، רוژه گارودی، دارالشروق، قاهره ۱۴۰۳.
۱۳. از تلمود، مجلس اعلاى امور اسلامی، قاهره.
۱۴. منارة برافراشته در صحیح و ضعیف، ابن القیم، انتشارات المطبوعات الاسلامیه، حلب.
۱۵. قافله تمدن، ویلیام ون لون، ترجمه عصام سلیمان، قاهره، ۱۹۵۵.
۱۶. پیشگویی و سیاست: انجیلی‌های نظامی در راه جنگ هسته‌ای، گریس هالسل، چاپ دوّم، ترجمه محمّد السّماک، جمعیت الدعوة الاسلامیه العالمیه، لیبی، ۱۴۱۰.
۱۷. فرجام جهان ژوئیه ۱۹۹۹، عاطف النمر، دفتر العربی للمعارف، قاهره، ۱۴۱۰.
۱۸. نهاية الدایة و النهایة فی الفتن و اعلام ابن کثیر، انتشارات القیمة، قاهره.
۱۹. آرمگدون، آخرین اطلاعیه جهان اسلام، امین محمّد جمال‌الدین، انتشارات الثوفیقیة قاهره، ۱۴۲۲ هـ.
۲۰. آیا میان بازگشت یهود و دوّمین ظهور مسیح رابطه‌ای وجود دارد؟، کشیش اِکرام لمعی، دارالثقافة، قاهرة ۱۴۱۰.
۲۱. یوم‌الله: جنبش‌های بنیادگرا در ادیان سه‌گانه، گیل کیپل، ترجمه نصیر مروّة، دارقرطبة، قبرس، ۱۴۱۲.

## کتاب مرکز پخش موعود

ردیف	عنوان کتاب و موضوع	قیمت (ریال)
۱	آخرین نشانه‌های ظهور (چهل حدیث پیرامون نشانه‌های ظهور) چاپ دوم	۲۵۰۰
۲	استراتژی انتظار جلد ۱ و ۲ (بازشناسی تحولات فرهنگی ایران) چاپ چهارم	۱۷۵۰۰
۳	پیشگوییها و آخرالزمان جلد ۱ (آخرالزمان در آینه پیشگوییها و نقد آن) چاپ چهارم	۱۳۰۰۰
۴	درآمدی بر نقد مبادی علوم جدید (بازشناسی مبانی علوم انسانی) چاپ اول	۳۵۰۰
۵	رجعت (تبیین اصل اعتقادی رجعت از دیدگاه عقل و نقل) چاپ چهارم	۵۰۰۰
۶	رهبری برفراز قرون (پاسخی تازه به شبهات درباره امام زمان(ع)) چاپ سوم	۷۵۰۰
۷	ششماه پایانی (درباره وقایع ماههای پایانی ظهور) چاپ سوم	۲۰۰۰۰
۸	سیر تفکر جدید در جهان و ایران، چاپ اول	۱۳۰۰۰
۹	ندیه‌های دل‌تنگی (قطعات ادبی و نجوا با امام زمان(ع)) چاپ سوم	۴۵۰۰
۱۰	همسفر با خورشید (داستانهایی از تشرفات به محضر امام زمان(ع)) چاپ اول	۱۰۰۰۰
۱۱	هممه حیات (اشعار مهدی) چاپ اول	۵۵۰۰
۱۲	از حسین تا مهدی(ع) (چهل حدیث) چاپ دوم	۳۵۰۰
۱۳	تحفه امام مهدی(ع) (مجموعه فرمایشها و توقیعات) چاپ اول	۲۱۰۰۰
۱۴	پروتستانتیزم و مسیحیت صهیونیستی، چاپ اول	۸۰۰۰
۱۵	مسیح بهودی و فرجام جهان، چاپ دوم	۲۴۰۰۰
۱۶	اراده معطوف به حق (جلد سوم استراتژی انتظار) چاپ اول	۱۱۰۰۰
۱۷	انتظار، باید و نبایدها چاپ سوم	۱۳۰۰۰
۱۸	برمدار عشق (شرح حال یاران امام حسین(ع)) چاپ دوم	۴۵۰۰
۱۹	دو خاتم (چهل حدیث از شباهت پیامبر(ص) و امام زمان(ع)) چاپ اول	۴۵۰۰
۲۰	میهمان آفتاب (شرح تشریف سیدابوالحسن ضرابی) چاپ اول	۱۲۰۰۰
۲۱	نظریه اختیاری بودن ظهور	زیر چاپ



۲۲	مملکت ربّ	زیر چاپ
۲۳	واقعه آرمگدون	زیر چاپ
۲۴	مسیحیان اصولگرا (مسیحیت صهیونیستی)	زیر چاپ
۲۵	ویژگی‌های آخرالزمان در روایات (چهل حدیث)	زیر چاپ
۲۶	محارم حضرت مهدی (ع) (چهل حدیث)	زیر چاپ
۲۷	موعود ادیان (چهل حدیث)	زیر چاپ
۲۹	موعود قرآن (چهل حدیث)	زیر چاپ